

عندليب

سال بیست و چهارم شماره ۹۴
۱۶۵۰ یلع ۱۳۸۷ شمسی ۲۰۰۸ میلادی

'ANDALÍB



اولین کانونشن اماء الرحمن در طهران

۱۳۳۱ یا ۱۳۳۲ شمسی

سرکار خانم دکتر فرهنگی از جمله اماء الرحمن شرکت کننده میباشند، از دوستان استدعا میشود در شناسائی سایر شرکت کنندگان عنذلیب را مساعدت نمایند.

عندليب

فصلنامهٔ محفل روحانی ملی بهائیان کانادا
به زبان فارسی

Serial # 94. ASSN 1206-4920 'Andalib Vol 24,
National Spiritual Assembly of the Baha'is of Canada
P.O.Box 65527, Dundas, Ontario, L9H 6Y6 Canada
Tel: (905) 628-8511

Email: Andalib9@gmail.com

Publication Mail Agreement # 40020690

Printed in China

سال بیست و چهارم شمارهٔ پیاپی ۹۴
۱۶۵ بدیع ۲۰۰۸ میلادی
از انتشارات محفل مقدس روحانی ملی بهائیان کانادا
داندس، انتاریو، کانادا

حق چاپ محفوظ است

فهرست عندلیب شماره ۹۴

صفحه	
۳	۱- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء
۴	۲- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء
۵	۳- قسمتی از ظهور عدل الهی
۷	۴- پیام بیت العدل اعظم ۲۰ جون
۹	۵- پیام بیت العدل اعظم ۲۸ جولای
۱۲	۶- رسم ره این است
۱۴	۷- مقام زن در آثار حضرت اعلی
۲۲	۸- عتیق رحیمی نویسنده افغان
۲۳	۸- اشارات حضرت عبدالبهاء به نامها و داستا نهایی شاهنامه
۲۷	۹- تقویم
۳۸	۱۰- دیانت بهائی دیانتی است بکلی غیر سیاسی
۴۸	۱۱- برنامه ای از رادیوی پیام دوست
۵۳	۱۲- نمونه هائی از اشعار شعراى ایران
۵۵	۱۳- نگاهی به زندگی دکتر مهری راسخ (ارجمند)
۶۰	۱۴- حقوق مدنی بهائیان
۶۶	۱۵- نعل های وارونه
۷۰	۱۶- در جستجوی سیّاره ای دیگر
۷۴	۱۷- نشانه های زبونی و خواری
۷۷	۱۸- قمر الملوک وزیری
۷۹	۱۹- افکار جوانان ما (عدالت و حریت حقیقی)

عندلیب شماره ۹۴ ، سال ۲۴ ، شماره پیاپی ۹۴

۱۶۵ بدیع، ۱۳۸۷ شمسی، ۲۰۰۸ میلادی،

طرح روی جلد: بهزاد جمشیدی

پرداخت به وسیله چک شخصی و یا چک بانکی (Money Order) میسر است. لطفاً چک خود را باسم Andalib و به آدرس ذیل ارسال فرمائید.

Email: Andalib9@gmail.com Andalib, P.O.Box 65527, Dundas, On, L9H 6Y6, Canada, Tel # 905-628-8511

لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

بواسطه آقا میرزا لطف الله اهواز جناب میرزا عباس علیه بهاء الله الابهی

هوالابهی

ای بنده آستان مقدس رضای حق ممکن الحصول بلکه به نهایت آسانی به مجرد خلوص رضای الهی حصول یابد و لکن رضای خلق بسیار مشکل نفس حق رضایت از خلق نیافت من و تو چگونه می یابیم و لکن به قدر امکان ما لا یدرک کله لا یتک کله از الطاف بی پایان حضرت یزدان امیدوارم که تو به هر دو موفق گردی من که موفق نشدم بلکه تو ان شاء الله موفق شوی و دعا نمائی تا من نیز موفق شوم زیرا رضای الهی و رضای بندگان از اعظم موهبت الهی بلکه رضایت الهی از بندگان اوست خدایا من و این بنده ات را هر دو به این موهبت کبری موفق فرما تا ما از کل راضی و کل از ما راضی از خدا خواهیم که من و تو هر دو موفق به خدمت آستان مقدس شویم و علیک البها الابهی عبدالبهاء عباس

۳ ذیقعه ۱۳۳۹ حیف

لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

هو الابهی

ای اماء جمال قدم هر چند در کور فرقان طائفه نساء جنس ضعیف شمرده شدند و در حقوق قلیل النصیب ، الرجال قوامون علی النساء نازل و للذكر مثل حظ الأنثین وارد ولی اهل فرقان پا از اندازه بیرون نهادند و از حدّ تجاوز کردند به قسمی که بیچاره نساء اسیر و مانند زر خرید شدند. الحمد لله در این کور عدل الهی چنان خیمه و خرگاهی در قطب آفاق زد که نساء در جمیع حقوق سهیم و شریک رجال گشتند و علم و کم من ربّات الخدور و الحجال فاقت الرجال برافراختند. در میدان امتحان گوی سبقت و پیشی ربودند و در حمل شدائد و بلا یا آیت کبری شدند و در عفت و عصمت رایت ملکوت تقی گشتند و البهاء علیکن. ع ع

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۶ ص ۷۰)

هو الابهی

یا من تعبّد الله، عبودیّت را از عبدالبهاء بیاموز که شب و روز به عبودیّت بندگان بهاء مشغول زیرا عبودیّت حقّ تحقق نیابد مگر به عبودیّت در ساحت بندگان چه که جمال ابهی مستغنی از عبودیّت عبدالبهاء است پس باید عبودیّت بندگان کند تا مقبول درگاهش گردد و البهاء علیک یا عبدالبهاء ع ع

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۵ ص ۱۵۰)

قسمتی از ظهور عدل الهی

حضرت ولی امرالله در کتاب ظهور عدل الهی میفرمایند:

"...اعمال تبعیض نسبت بهریک از اجناس و اقوام و شعوب و قبائل عالم بمناسبت تأخر آنها در امور اجتماعی و یا عدم بلوغ سیاسی و یا قلت عدد و وجودشان در اقلیت منافی با تعالیم الهی و مغایر با روح مودوع در شریعت رحمانی است روحی که آئین مقدس حضرت بهاءالله بدان زنده و نبّاض و انوارش پرجذبه و فیّاض است. تصوّر و تخطّر هر نوع جدائی و انشقاق و تفکیک و افتراق در صف پیروان امر مبارک بمنزله نقض صریح و مخالفت بین با اصول و مبادی سامیه این آئین اقوم است. بمجرّد آنکه اعضاء جامعه مقاصد و دعاوی شارع این امر اقدس اعظم را چنانکه باید و شاید دریافته و خود را در ظلّ نظم اداری امرالله وارد و اصول و احکام و اوامر و مناهی منزله از سماء مشیت الهیه را خالی از قید و شرط قبول نمودند این افکار باید بالمرّه فراموش و قلوب از شائبه بیگانگی و تبعیض پاک و منزّه گردد و هرگونه تشخیص و امتیاز و تقيید و تحدید چه از لحاظ عقیده و لون و چه از نظر ملیّت و قوم منسوخ و ملغی شمرده شود. یاران الهی نباید بخود اجازه دهند که تحت هیچ عنوان و مجوّزی ولو مقتضیات امور در بین و فشار عقاید جمهور در اشدّ ظهور محسوس و مشهود باشد این صفت در بین آنان رسوخ کند و این فکر در هیکل جامعه حلول و نفوذ نماید. حال اگر بفرض محال موقعی چنین ملاحظه و رعایت لزومیت حاصل نماید و چنین تفاوت و تمایز مقتضی شناخته شود آن ملاحظه و رعایت باید در جهت مصالح اقلیت باشد یعنی بنفع آنها تمام شود نه بزیان آنان خواه در مسأله نژادی یا غیر آن. هر جامعه متشکله که در ظلّ لوای اسم اعظم مستظّل و باین نام پرافتخار مفتخر و متباهی است باید برخلاف ملل و نحل ارض چه شرقی چه غربی چه حکومت عامّه و دموکراسی و چه سیاست مطلقه و استبدادی چه اشتراکی و چه سرمایه داری خواه مربوط بعالم قدیم و یا متعلّق بدنیای جدید که اقلیات جنسیّه و دینیّه و سیاسیّه را در دایره قدرت و حکومت خویش نادیده انگاشته و یا حقوق آنان را پایمال نموده و یا بالمرّه از ریشه برافکنده اند این امر حیاتی را اولین وظیفه خویش شمارد که هر اقلیتی را که در بین آن جمعیت موجود از هر جنس و ملت و از هر طبقه و رتبت تقویت و تأیید نماید و حفظ و حمایت کند. این اصل اصیل بدرجه ای مهمّ و حیاتی است که هرگاه در مواردی مانند امر انتخاب تعداد آراء در حقّ افرادی از اجناس مختلف و یا مذاهب و ملیتهای متنوّع در داخل جامعه یکسان و یا خصائص و شرایط لازمه جهت احراز رتبه و مقامی بین افراد مذکور علی حدّ سواء باشد اولویت و تقدّم باید بالاترید بفردی تعلّق گیرد که منتسب باقلیت است و این ترجیح و تقدّم صرفاً از لحاظ آنست که اقلیت مورد تشویق و ترغیب قرار گیرد و بآنان فرصت و موقعیت مساعد داده شود تا در خدمت جامعه و پیشرفت مصالح عمومیه قدمهای بلندتر بردارند. نظر باین اصل خطیر و با توجه باین امر مبرم دقیق یعنی لزوم اشتراک افراد اقلیت در فعالیتهای امری و قبول مسئولیت آنان در تمشیت امور

اجتماعی است که هر جامعه بهائی موظف است امور خویش را نوعی ترتیب دهد که افراد منسوب باقلیتهای مختلفه در داخل جامعه خواه از اقلیت جنسی و غیر آن چنانچه متّصف بصفات لازمه و واجد خصائص و شرایط مشخصه باشند تا آخرین مرحله امکان در مؤسّسات امریه اعم از محافل روحانیه و انجمنهای شور و یا کنفرانسها و لجنه‌ها که فی الحقیقه نمایندگان جامعه محسوب شرکت و عضویت یابند و خدماتشان در تشکیلات مذکوره مورد استفاده قرار گیرد. اتخاذ چنین رویه و تمسّک شدید بآن نه تنها منشأ الهام و مایه تقویت و تشجیع عناصری است که از لحاظ تعداد قلیل و اشتراکشان در مسائل اجتماعی محدود و محصور بلکه در اثر اجراء این اصل عمومیت آئین حضرت بهاءالله معلوم و فراغت پیروانش از لوث تعصّبات باطله و حمیّات جاهلانه در انظار عالم و عالمیان ثابت و محقّق گردد حمیّات و تعصّباتی که چنین انقلاب و تشنّج عظیم در شئون داخلی ملل همچنین در روابط و مناسبات خارجیشان در قبال یکدیگر ایجاد نموده است..."

(ظهور عدل الهی ص ۷۲ چاپ ایران)

از گلزار نعیم

ای دل این خلق را خدائی هست	بانی از بهر هربنائی هست
با تو میگوید آسمان و زمین	خالق الارض والسّمائی هست
نفس هر منکری کند اقرار	کافرینده کبریائی هست
مژده انبیاء کند معلوم	غیب دانی و رهنمائی هست
در سرشت جمیع خلق جهان	بخدا جوئی اقتضائی هست
دل هر کار بسته میداند	کان گره را گره گشائی هست
چشم هر هوشمند می بیند	کز پی هر عمل جزائی هست
آن سرا را تو سرسری شمار	کز پی این سرا سرائی هست
فله الخلق یُبدء و یُعید	و له الامر یُحکم و یُرید

(گلزار نعیم ص ۷)

THE UNIVERSAL HOUSE OF JUSTICE

۱۶ شهرالانور ۱۴۵

۲۰ جون ۲۰۰۸

احبابی ممتحن کشور مقدس ایران ملاحظه فرمایند

دوستان عزیز و محبوب،

در پیام مورخ ۳ جون ۲۰۰۸، ضمن ابراز قدردانی از شجاعت و استقامتی که در مقابله با بحران های اخیر نشان داده اید، یاد آور شدیم که هم خود را بر این گمارید که سبب خیر و منفعت اطرافیان خود باشید و در باره آنچه که مشغله ذهنی هم وطنان ارجمندان است با آنان به مذاکره و تبادل نظر پردازید. به طور قطع مسائل گوناگونی فکر مردم آن سرزمین را که برای پیشرفت و ترقی ایران می کوشند به خود مشغول داشته است و بدون شک یکی از اساسی ترین آنها نیاز مبرم به رفع موانع پیشرفت زنان در جامعه می باشد.

تساوی حقوق زن و مرد برای شما امری ساخته و پرداخته دنیای غرب نیست بلکه حقیقتی روحانی و همگانی و جنبه ای از ماهیت نوع انسان است که صد و پنجاه سال پیش حضرت بهاءالله آن را در وطن خویش، ایران، تعلیم فرمودند. احترام به حقوق زنان و پذیرفتن برابری آن با حقوق مردان از مستلزمات عدالت اجتماعی و موجب تقویت و استحکام زندگی خانوادگی است و با متعالی ترین مراتب تنزیه و تقدیس هماهنگ می باشد. رفع موانع ترقی اجتماعی زنان شرطی اساسی برای احیا و اعتلای هر ملت، و رکنی از ارکان صلح عمومی و عاملی بنیادی برای پیشرفت تمدن بشری است. حضرت عبدالهههه می فرمایند:

عالم انسانی را دو بال است یک بال رجال و یک بال نساء تا دو بال متساوی نگردد مرغ پرواز ننماید اگر یک بال ضعیف باشد پرواز ممکن نیست تا عالم نساء متساوی با عالم رجال در تحصیل فضائل و کمالات نشود فلاح و نجاح چنانکه باید و شاید ممتنع و محال.

شما عزیزان برای کمک به پیشبرد این اصل مهم موقعیتی خاص و مناسب دارید. طاهره، آن شیرزن بی مثل تاریخ ایران، در سال ۱۲۲۷ شمسی، زمانی که فعالیت های مربوط به بهبود اوضاع اجتماعی زنان در بعضی از نقاط

عالم تازه در حال نضج گرفتن بود، شجاعانه به دفاع از آزادی زنان قیام نمود. از همان زمان، شما نسل های پیاپی فرزندان خود را اعم از پسر و دختر با این فکر تربیت کرده اید که چگونه این اصل اساسی بهائی را قدر بدانند و در همه جوانب زندگی خود نمایان سازند. در سال ۱۲۹۰ شمسی، یعنی نزدیک به یک صد سال پیش، به تأسیس مدرسه دخترانه تربیت در طهران موفق شدید و با تشویق روشن فکری و فراهم آوردن آموزش و پرورش برای دختران از هر طبقه اجتماعی، اثری مثبت و همیشگی بر جامعه باقی گذاشتید. زنان بهائی در نیم قرن گذشته پا به پای مردان در اداره امور جامعه بهائی در سطوح محلی، منطقه ای و ملی با موفقیت کامل شرکت کرده اند. دیر زمانی است که به ریشه کن کردن بی سوادی در بین زنان زیر چهل سال جامعه خود موفق شده اید.

ولی شما کاملاً آگاهید که نمی توانید به دست آوردهای گذشته خود در این زمینه قانع باشید بلکه باید برای غلبه یافتن بر آن سنن فرهنگی که پیشرفت زنان را محدود می سازد همچنان به مساعی خود ادامه دهید. دست یابی کامل به هدف تساوی واقعی بین زن و مرد کار آسانی نیست و تقلیب و تغییر و تحولات همه جانبه لازم، هم برای مردان و هم برای زنان، امری بس دشوار است. بنا بر این صمیمانه توصیه می نمایم که برای درک بیشتر و عمیق تر این اصل مهم به کوشش های خود ادامه دهید و سعی نمایید که آن را در زندگی خانوادگی و در حیات جامعه خود بیش از پیش منعکس سازید. به علاوه با استفاده از تجربیات خود، با دوستان و همسایگان و همکاران خویش در باره چالش ها و راه حل های مؤثر در این مورد به گفت و گو پردازید و در پروژه هایی که چه از طرف دولت و چه از طرف سازمان های مدنی برای رسیدن به این هدف متعالی انجام می گیرد شرکت جوید.

بسیاری از هموطنان شریف تان خواهان تحقق این اصل عمومی انسانی یعنی تساوی حقوق زن و مرد هستند و بدون شک از همراهی شما در فرایند یادگیری گام به گام برای رفع کلیه موانع موجود و توان دهی به زنان ایران برای مشارکت متساوی آنان در جمیع شئون و مجهودات بشری استقبال خواهند نمود.

دعای قلبی این جمع در این میدان مهم خدمت رفیق راه شماست.

بیت العدل اعظم

رونوشت: عصبه جلیله دارالتبلیغ بین المللی شید الله بنیانه

THE UNIVERSAL HOUSE OF JUSTICE

۱۶ شهرالکلمات ۱۶۵

۲۸ جولای ۲۰۰۸

احبابی ستمدیده در سرزمین مقدس ایران ملاحظه فرمایند

خواهران، برادران ، و نوردیدگان عزیزتر از جان،

در این ایام پرآلام که شما عزیزان در معرض امواج جدید شدید و بلایا قرار گرفته اید و در حالی که اعضای هیئت مجلله یاران ؛ چند نفر از خادمین نازنین و تعداد دیگری از بهائیان عزیز آن سرزمین همچنان بدون هیچ دلیلی در زندان بسر می برند، افکار و ادعیه قلبی این جمع همواره متوجه شما است و ما را بر آن می دارد که با ارسال پیام های خود احساسات گرم و مشتاقانه خویش را ابراز نماییم. البته مقصود این نیست که شما را به تهیه برنامه ای جدید تشویق کنیم، به حجم وظایف محوله بیفزاییم و یا به فداکاری بیش از پیش دعوت نماییم، زیرا ثبوت و رسوخ شما بر امر الهی مشهود است و اطمینان داریم که در اجرای وظایف مقدسه روحانیّه ای که حضرت بهاءالله مقرر فرموده اند به هیچ وجه فتور نمی ورزید. بدون توجه به تلقینات مداومی که شما را به داشتن ایمان ولی سکوت در باره آن فرا می خواند، با حکمت و دور از تظاهر و قیل و قال به تبادل افکار در باره ترقی و سربلندی ایران مشغولید، زیرا به خوبی می دانید که ایمان به یک حقیقت را نمی توان از اظهار و بیان آن جدا ساخت.

در این دوران که ملت شریف ایران با تبعیضات و تعصبات دیرینه مذهبی، قومی ، جنسی و طبقاتی دست به گریبان است تجربیات یک صد و پنجاه ساله جامعه بهائی ایران می تواند منبعی غنی برای کمک به آنان باشد. شما از یک طرف موفق شده اید که در مقابل شدیدترین و مبغضانه ترین تعصبات که دشمنان امرالله از بدو ظهور اذهان عموم را به آن مغشوش ساخته اند استقامت نمایید و آن را با محبت و وداد جواب گوید و از طرف دیگر با مساعی فراوان برای رفع تعصبات گوناگون چه در درون جامعه خود و چه در تماس با دیگران مستمراً کوشیده اید.

نور منیری که همیشه رهنمون مجهودات شما بوده و هست، اصل وحدت عالم انسانی، محور اساسی تعالیم حضرت بهاءالله می باشد. به نونهالان خود از آغاز زندگی این بیان مبارک را آموخته اید که می فرمایند: "سراپرده یگانگی بلند شد به چشم بیگانگان یکدیگر را مبینید همه باریک دارید و برگ یک شاخسار". همیشه بر این باور بوده اید که تعصب را نمی توان با دوری گزیدن از دیگران و عناد مقابله نمود، بلکه باید با نیروی محبت و نوع دوستی بر آن چیره شد. به این حقیقت واقفید که بنیاد تعصب جهل و نادانی است و غلبه بر آن مستلزم نشر انوار دانش و بینش و در عین حال عمل و پشت کار است چون یکی از مؤثرترین طرق فایق گشتن بر تعصبات هم کاری و هم گامی افراد مختلف برای نیل به اهدافی والا و مشترک می باشد. شما می دانید که اصل وحدت عالم انسانی که مورد نظر حضرت بهاءالله می باشد با تحمیل یک نواختی مغایر است. شعارش وحدت در کثرت است، پذیرفتنش به معنای در بر گرفتن تنوع تمامی نوع بشر است، و ترویجش مستلزم ایجاد امکانات برای شکوفائی استعدادهای ذاتی هر فرد است که در حقیقت او به ودیعه گذاشته شده است.

پیام حضرت بهاءالله از ابتدا ایرانیان بی شماری را از اقشار و ادیان گوناگون به خود جلب کرد. جامعه بهائی با آگاهی به چالش های موجود در راه رفع تعصب و تأسیس اجتماعی ولی متحد، با دقت برنامه های آموزشی و تربیتی برای سنین مختلف طرح و اجرا نمود و اقدامات و مراسم اجتماعی و حتی روش های اداری خود را مورد سنجش قرار داد تا بتواند شکاف های عمیق موجود بین اقوام مختلف، گروه های سنی متفاوت، طبقات گوناگون و زنان و مردان را به نحوی منظم تقلیل دهد. سنن قدیمه و عادات متداوله و گفت و شنود های روزانه را که آگاهانه یا ناآگاهانه به نوعی تعصب دامن می زند بررسی نمود و در تعدیل آن کوشید. تفاهم و هم بستگی های نزدیکی که در طی نسل های پیاپی بین خانواده های بسیاری، در اثر مراوده یا ازدواج با پیروان ادیان گوناگون بوجود آورده اید نمونه ای است گویا از پیروزی جامعه شما در این راستا. ذکر دست آورد های فوق به این معنا نیست که جامعه بهائی در این راه به درجه کمال نزدیک شده است. آنچه مهم است اشتغال شما در یک فرآیند یادگیری برای ایجاد وحدت و یگانگی است که تجربیات ارزشمند حاصله از آن می تواند برای دیگران نیز مفید و مؤثر واقع گردد.

پس با عزمی جزم و اراده ای راسخ تلاش خود را در این مسیر کماکان ادامه دهید. در وجود هرانسان، اعم از غنی و فقیر، زن و مرد، پیر و جوان، شهرنشین و روستا نشین، کارگر و کارفرما، و از هر قوم و آیین، اصالت و شرافت مشاهده کنید. ضعفا و محرومان را حمایت نمایید. به نیازها و مشکلات جوانان عزیز رسیدگی کنید و آنان را به آینده امیدوار سازید تا خود را برای خدمت به نوع بشر آماده نمایند. از هر فرصت استفاده کنید و با صدق و صفا تجربیات خود را برای رفع تعصبات گوناگون در طبق اخلاص نهاده به هم میهنان عزیز خود تقدیم دارید و به کمک یک دیگر به ایجاد الفت و محبت بین افراد پردازید و از این راه به پیش رفت ایران و سربلندی مردم آن

خدمت نمایید.

در هر آن به یاد آن دل دادگان روی جانانیم و به ذکر کمالات آن فارسان میدان استقامت و وفا مشغول. در اعتاب مقدّسه علیا از آستان محبوب بی همتا حفظ و حمایت آن عزیزان را عاجزانه سائلیم.

بیت العدل اعظم

رونوشت: عصبه جلیله دارالتبلیغ بین المللی شیّد الله بنیانه



مقرّ بیت العدل اعظم الهی

رسم ره این است

دکتر علیمراد داودی

پذیرد با نثار و ایثار آشنا می سازد. نثار و ایثار چیست؟ گذشت از خویشتن. در این مرحله شما را معتاد می سازند که ساعتی چند از بهترین اوقات خود را به جای آسایش و بازی به درس و بحث و دعا پردازید. علاقه هائی را که به حکم طبیعت شما نیز چون دیگران دارید رها سازید. جست و خیز و شور و غوغا را که به اقتضای کودکی می پسندید در مدّتی معین محدود کنید. از خود بگذرید و به خدای روی آورید تا از روی آوردن به خدا وجود خویش را نیز بهتر بشناسید و به قدر و قرب بیشتر برسائید.

چون بزرگتر شوید و به انجمن ها و هیئت ها و لجنه ها راه یابید به شما می آموزد که چگونه برای کارهائی که با مصالح شخص شما ارتباطی ندارد صرف وقت و بذل اهتمام نمائید. به شما می گوید که چگونه برای رهائی و آسودگی و آزادی نوع انسان نه برای کام یابی و تن آسانی و شادمانی شخص خود دعا و مناجات کنید. از شما می خواهد

خود گذارند. عنوانی که مقامی به همراه دارد یا منصبی به دنبال می کشاند. دیگران کار می کنند تا ثروتی فراهم آورند و از این ثروت برای خوش گذرانی و کام روائی بهره بگیرند. دیگران بازی می کنند تا از جنبه واقعی زندگی که معنی صحیح خود را در نظرشان از دست داده یا اصلاً بدست نیاورده است بگیرزند و دمی چند از رنج و عذابی که با چنین زندگی جانکاه همدم و همراه است رهائی یابند. دیگران ورزش می کنند تا نیروئی در بازوان خود برای زور گفتن، بزرگی فروختن و ستم راندن جمع آورند. اگر شما نیز با چنین قصدها و در پی چنین هدفها به چنین کوششها دست می زنید آشکارا باید گفت که با آنچه آئین بهائی می خواهد و می پذیرد فاصله ها دارید. ولی بر خود شما نیز چون دیگران پیداست که چنین نیستید و چنان نمی خواهید.

امر بهائی از همان دم که شما را حتی از آن پیش که به دبستان بروید در کلاسهای درس اخلاق می

درس می خوانید تا دانش بیندوزید، کار می کنید تا توانگری و بی نیازی و آسایش بدست آورید، بازی می کنید تا دلها را لبریز از شور و نشاط سازید، ورزش می کنید تا از نیروی تن برخوردار شوید ...

می توان پرسید که اینها را خود چه لزوم است؟

اگر شما را ثروتی بدست نیاید یا نیروئی در بازو جای نگیرد یا نشاطی در دل حاصل نشود چه پیش می آید؟ دانشوری و توانگری و نیرمندی و شادکامی را چرا می جوئید؟ رنج درس و آزار کار را چرا بر وجود نازنین خود هموار می سازید؟ این پرسشها را از شما می توان کرد، چه پاسخی دارید؟

جوابی که شما به این پرسشها می دهید، شما که نوجوان بهائی هستید با جوابهای دیگران تفاوتی آشکار دارد.

دیگران درس می خوانند تا دانش نامه ای حاکی از دانشوری بدست آورند و با چنین سندی عنوانی بر

که چون گفتگوئی در باره امری در مجمعی از مجامع بهائی پیش آید به کمال صراحت و صداقت رأی خود را در آن باره ابراز دارید، با حرارت و شدت و حدت از آن دفاع نمائید، در راه اظهار و اثبات آن پای بر سر دوستی ها و آشنائی ها و ملاحظه کاری ها و مردم داری ها بگذارید و در انجام کار اگر رأی شما مورد قبول عام قرار نگرفت با کمال رغبت و رضا از آن دل بردارید و رأی عام را به عنوان رأی خود بپذیرید و به دل و جان در راه تحقق آن بکوشید.

در مراحل بالاتر که شما زندگی عادی را از جنبه جدی آن آغاز می کنید آئین بهائی از شما می خواهد که این زندگی را با اخلاق بهائی که اساس آن ایثار و مواسات است منطبق سازید. از شما می خواهد که به نام بهائی بدون پرده پوشی و ظاهرسازی در میان دیگران کسانی که چنین نامی را با خرسندی و خشنودی نمی شنوند زندگی کنید. با حسن سلوک و حسن نیت خود مبلغ و مدافع امر بهائی باشید. بد بینید و بد نکنید، بد بشنوید و بد نگوئید، با بدان بسر برید و بد نشوید، با بدی ها در بیفتید و بدخواه بدان نباشید و اینها همه درسی از خلوص و صفاست، درسی که فرا گرفتن و به کار بستن آن دشوار است و شما در مکتب بهاءالله این درس را بسیار آسان می آموزید و بسیار نیکو به کار می بندید.

در مدرسه ها دانش می آموزید و می بینیم که در این راه چه پیروزی ها بدست می آورید. بهترین دانش آموزان و مستعدترین دانشجویان را در میان شما می یابیم و از این که چنین است سر بالا می گیریم و افتخار می کنیم، لب به خنده می گشائیم و لذت می بریم، دست بر هم می زنیم و غوغائی از نشاط و انبساط سر می دهیم. این تنها بدان سبب نیست که شما درس می خوانید و دانش می اندوزید بلکه از آن جاست که در چهره های شما به عیان می بینیم و در رفتار و گفتارتان آشکارا می خوانیم که این دانش را به قصد تحرّی حقیقت، به قصد روشن ساختن افکار، به قصد تهذیب اخلاق، به قصد رهائی دادن فرزندان سرگشته و راه گم کرده آدم و خلاصه کلام به

قصد تبلیغ امر بهاء می آموزید. اگر کاری به دست می آورید از آن کار ثروتی فراهم می سازید، با این ثروت قدرتی تحصیل می کنید، جملگی به نیت خدمت به آئین بهائی است که آن خود به معنی خدمت به عالم انسانی است.

علم شما برای تعلیم دیگران، اخلاق شما برای نجات دیگران، ثروت شما برای رفاه دیگران، قدرت شما برای خلاص دیگران، صحت شما برای بهبود دیگران. سرانجام با یک کلمه توان گفت که وجود شما وقف وجود دیگران. آنگاه که شما به درگاه والای محبوب روی آورده و مهر او را در دل گرفته اید آنگاه که او به کمال فضل خود بر شما منت گذاشته و این محبت را پذیرفته است شرط بس بزرگ با شما کرده و این شرط را با نغمه دل انگیز جانفزای خود به زبان آورده است. چه شرط سنگینی است و شما چه نیکو این شرط را دریافته و چه آسان بدان گردن گذاشته اید. آری عاشقید و عاشقان را جز این چاره نیست. (نقل از آهنگ بدیع)

مقام زن در آثار حضرت اعلی قسمت اول

دکتر مهری افنان

جانفشانی آنها چیزی بنویسم خود را عاجز و قاصر مشاهده می کنم. هر چند طوفان ظلم و ستم اعداء در نهایت شدت بود ولی نمی توانست آتش ایمان و شجاعت اصحاب با وفا را خاموش کند. هر چه دشمنان به خرابی قلعه همت می گماشتند اصحاب قلعه زن و مرد به تعمیر و تقویت استحکامات قلعه می پرداختند. در اوقات فراغت از کار به دعا و نماز مشغول می شدند. تمام همت خود را بر این گماشته بودند که پناه و قلعه محکم خود را از هجوم اعداء نگهداری کنند. قیام و اقدام زن ها کمتر از مردها نبود. همه از پیر و جوان، ضعیف و شریف با مردها شرکت داشتند. لباس می دوختند، نان می پختند، مریض ها را پرستاری می کردند، به زخمی ها رسیدگی می نمودند، به مواقف استحکامی رسیدگی می کردند و از گوشه و کنار، گلوله ها و تیرهایی را که دشمنان

شده و با فریاد و فغان، مردان خود را به پایداری و استقامت تشجیع می نمودند"

آنجا که در باره واقعه زنجان می نویسد: "قیام و اقدام زن ها در آن روز اثرات عجیبی داشت و آنها را در مقابل دشمن خونخوار پایداری می ساخت. فریاد زن ها در مردها ایجاد شجاعت می کرد. بعضی از زن ها لباس مردها را می پوشیدند و بجای آنهایی که به شهادت رسیده بودند قرار گرفته، به دفاع می پرداختند. عده ای از زن ها مشک های پر از آب بدوش می کشیدند و مردان جنگجوی را سیراب می ساختند و به زخمی ها کمک می کردند. این مطلب سبب شد که اصحاب غلبه یافتند و در لشکر دشمن شکست افتاد" (۱) و باز آنجا که نویسنده آن وقایع عظیم، خود را عاجز از شرح و بیان ماقوع می بیند: "... باری، من هر چه بخواهم آنطوری که باید و شاید در باره شجاعت اصحاب و

هر گاه به مطالعه تاریخ پر افتخار عصر رسولی میپردازیم، هر هنگام که داستان شهادت و از جان گذشتگی های شیر مردان عصر ابطال را می خوانیم و بالاخره هر زمان که در عالم خیال وقایع حیرت انگیز و عبرت آموز آن دوران پر افتخار را مجسم می کنیم و سیمای شجاعان پر ایمان و فریادهای یا صاحب الزمان را در خاطر زنده می نمائیم بی اختیار همراه هر یک از آن مردان دلاور زنی شجاع و با ایمان و خواهری فدکار و دختری از خود گذشته و پر توان می بینیم، زنانی که با صبر و گذشت خود، با تحمل رنج و و محنت فراوان، با دلی خونین و چشمی اشکبار و قلبی پر از آه و و انین، در نهایت شجاعت و از خود گذشتگی بار سنگین این دوران پر انقلاب را بر دوش کشیدند و مردان خود را یاری نمودند. زنانی که بنا به گفته نبیل: "دوش بدوش مردها با دشمنان روبرو

انداخته بودند جمع می کردند. استحکامات را ترمیم می نمودند. مردان را در حین دفاع به پایداری و استقامت وادار می نمودند. اطفال قلعه نیز در اینگونه مساعدت ها شرکت داشتند و مانند مادران و پدران خود به انجام امور می پرداختند. به واسطه این روح مساعدت و یگانگی که در بین آنها حکمفرما بود دشمنان خیال می کردند که عدد اصحاب قلعه به ده هزار نفر می رسد." (۲) و بالاخره آنجا که می نویسد: "در آن ایام مصیبت بار دویست نفر از جوانان عروسی کردند. بعضی چند ماه با زوجه خود بسر بردند، بعضی چند هفته بسر بردند، بعضی چند دقیقه بیشتر با هم نبودند. هیچیک از آنها نبود که صدای طبل را بشنود و به دفاع نپردازد. بالاخره همه این نفوس مقدسه جان خود را فدای محبوب خویش نمودند." (۳)

مانند زینب (رستمعلی)، نامشان در خاطر هر یک از ما نمونه و نشانه شجاعت و شهامتی است که فقط و فقط عشق حق پدید آورنده آن است و عده ای نیز سرگذشتشان فقط سطوری چند از یک کتاب را زینت می دهد و یا فقط به ذکر نام کوچکشان اکتفا شده است و مسلماً عده بیشتری نیز نامشان فقط در سجل ملکوت ثبت است ولی قلبشان محل تجلی نور ایمان و عشق بی منتهی به حضرت اعلی، موعود آخرالزمان بوده و صرف حیاتشان نقطه شروع نهضتی جدید در راه اعتلای مقام نسوان و بالمآل پدیدآورنده تمدنی نوین در ظلّ آئین بدیعی است که در آن زن و مرد دوش بدوش یکدیگر در راه تکاملش پویانند.

نگاهی وسیع تر و عمیق تر به صفحات تاریخ مشعشع امر مبارک و کتبی که در مورد وقایع اولیه امر به رشته تحریر درآمده است ما را با نام و سرگذشت عده ای معدود از زنان آن زمان آشنا می سازد. برخی از آنان مانند حضرت طاهره قرة العین، کتاب ها در باره شان نوشته شده و شهرتی جهانی دارند و بعضی

زنانی که به مقتضای رسم زمان در پس پرده بودند و باز به اقتضای همان رسوم و آداب نامشان به ندرت بر صفحات تاریخ ثبت شده است ولی با همت و فداکاری و

حضرت خطاب به حرم و والده و اهل بیت مبارک از جهت دیگر، ما را به اهمیت مقام زن در شریعت بیان و سعی حضرتش در آماده نمودن پیروان خویش، بل عموم جهانیان در قبول تساوی حقوق رجال و نساء که حدّ اعلای کمال و اعتلای آن در امر مقدّس بهائی مشاهده می شود، واقف می سازد. مطالعه کلی و عمومی احکام و تعالیم دور بیان این حقیقت را روشن می سازد که این آثار مبارکه برای عموم اهل عالم بطور یکسان نازل شده و برای مرد و زن تفاوتی قائل نشده اند و اگر چنانچه تفاوت هائی موجود است اکثراً در جهت معافیت و رعایت حال نسوان و کم کردن ثقل زندگی روزانه آنان است و در مقابل، امتیازات عاطفی و روحانی فراوان به آنان اعطا شده است. چنانچه فی المثل در کتاب مستطاب بیان در مورد امر حج می فرمایند: "... بر هر نفسی در عمری یک مرتبه واجب شده تا آنکه بر او صعب نیاید... و تکلیف را از نساء برداشته تا آنکه بر آنها مشقتی در سبیل وارد نیاید." (۴)

در مورد امر ازدواج همانطور که می دانیم ازدواج منقطع در دیانت بیان منسوخ شده و هر چند شاید پس از گذشت یک قرن و نیم، امری عادی به نظر آید ولی اگر به تبیین و توضیح آن حضرت در این مورد توجه کنیم لطافت آن بیشتر واضح می گردد. در باب هفتم از واحد ششم کتاب مستطاب بیان فارسی می فرمایند: "ملخص این باب آنکه خداوند عالم از جود و فضل خود مرتفع فرموده در بیان حدود انقطاع را تا آنکه بر هیچ نفسی ذلّی در رضای خدا از برای او وارد نیاید." و به عبارت دیگر حفظ عزّت نفس و احترام زن در نسخ این حکم، بر هر علّت دیگری برتری داشته است. در دنباله این مطلب در مورد امر ازدواج، رضای زن و مرد را امر اصلی محسوب فرموده و صرف این مطلب که باید ازدواج در راه رضای خدا و لله باشد امور دیگر را تحت الشعاع قرار می دهد. زن و مرد باید هر دو کلمه ای که دالّ بر رضایت آنها باشد ادا نمایند و مهر بر طبق امر کتاب پرداخت شود و شهود از هر دو طرف حاضر باشند. چنانچه در همین "باب" می

فرمایند: "و به رضای مرء و مرثه و کلمه ای که دلالت کند که او بوده از برای خدا و هست و راضی است به حکم او... که اگر بگویند این آیه را ائنی انا لله ربّ السموات و ربّ الارض ربّ کلّ شیء ربّ ما یری و ما لا یری ربّ العالمین با آنچه مقدّر شده از حدود مهر و همین قسم از آن طرف و هر دو مهر کنند و بر لوحی و شاهد باشند بر آن از شهداء از طرفین از عشیره او اگر از برای او باشد، حکم اقتران ثابت می گردد... این نوع حکم شده که کلّ در سعه فضل و رحمت حقّ باشند و نظر کنند به آنچه که حلیّت اقتران بر آن منعقد می شود که کلمه لله باشد..."

الفت و محبّت بین زن و مرد در امر ازدواج بر هر مطلب دیگر اولویت دارد و تأکید فراوان بر آن شده است. رجال بندگان خدا و نساء کنیزان الهی هستند. خداوند آنان را خلق فرموده و در حین ازدواج با ادای جمله "ائنی انا لله" که دالّ بر رضایت آنها بخاطر خدا و به اسم خداوند است عقد اقتران با ریسمان محبّت و مودّت بسته می شود. این

تأکید بر رضایت زن و مرد و رضا به رضای الهی و تأکید بر حفظ مراتب محبت و الفت ، در تمام مسائلی که مربوط به روابط زن و مرد می گردد مشهود است. در باب دوازدهم از واحد ششم کتاب بیان فارسی از افتراق، به شئون دون شجره محبت نام برده شده است . چنانچه می فرمایند : " ملخص این باب آنکه بعد از آنکه خداوند بین دو نفس به کلمه الله وصل فرمود شئون دون شجره محبت سزاوار نیست که ظاهر شود زیرا که افتراق شئون شجره محبت نبوده و نیست. تا نفس مضطر نگردد بر او حلال نمی گردد و بعد از اضطراب و اظهار آن به آن حق است بر آنکه یک حول که نوزده شهر بیان باشد صبر نماید. اگر شئون محبت ظاهر گشت که مرتفع شده و الا آن وقت جایز است به کلمه ای که دلالت بر آن کند."

حضرت اعلی روح ماسواه فداه، پرورش فرزندان و محبت و رحمت و شفقت نسبت به آنان را وسیله نزدیک شدن مادران به ذات مقدس الهی می دانند چنانچه می

فرمایند: " آنچه مایه تقرّب ایشان است رضای اقران خود و حبّ ذریّات ایشان است که اگر نفسی آنچه تواند بر ذریّه خود قبل از تکلیف، اظهار لطف و رحمت نماید اعظم است از برای او از هر طاعتی که به او تقرّب جوید به سوی خداوند خود." (۵)

و نیز در یکی از آثار مبارک از نساء به " ورقات جنت" نام برده اند و امر می فرمایند که باید آنان را وقر نهند و تکریم و تعظیم نمایند زیرا مردان بندگان الهی و زنان کنیزان او هستند و هر دو به امر الهی بوجود آمده اند و وجود هر یک منوط به وجود آن دیگر است. همچنین در باب چهارم از صحیفه مبارکه عدلیّه می فرمایند: " و سلوک کن با نساء خود به احسن سبیل محبت که نساء مؤمنه و اوراق شجره کافورند در جنت و میازار ایشان را به طرف عینی ، که به قدر همین طرف محجوب از حکم الله خواهی بود." (۶) چنین رعایت و محبت و تکریمی نسبت به نساء تا ظهور حضرت اعلی کمتر سابقه داشته و البته در امر جمال اقدس ابهی نهایت کمال آن

را ملاحظه می نمائیم. در امر مبارک بیان، بر حسب مقتضیات زمان توجه زیادی به نشانه ها و علامات و اعداد شده است و بر همین سیاق علامت و نشانه خاصی برای مرد و زن برگزیده شده است. نکته قابل توجه آنست که زن و مرد در صقع واحد و هر دو به یک چشم نگریسته می شوند. هر یک دارای شخصیت و هویت خاص خود بوده و در عین حال مکمل یکدیگرند. علامت "رفع" برای مرد و "نصب" برای زن در نظر گرفته شده. مردان " اولی الرفع " و زنان " اولی النصب" خوانده می شوند و هیچیک را بر دیگری برتری و تفاخری نیست و هر دو صورت و مثال الهی هستند.

در کتاب مستطاب بیان فارسی ، علامت "هیکل" را برای رجال و "دائره" را برای نساء معین می فرمایند که در هر یک از آیات الهی نوشته شود و اذن می فرمایند که از کلمات آن حضرت هر کس هر چه می تواند از دریای جود و بخشش او اخذ نماید و در آن بنویسد تا اثر معنوی آن آیات و کلمات در آنان

ظاهر شود و در یوم ظهور من یظهره الله به شرف ایمان به آن نیر حقیقت مشرف گردد. (۷)

در احکام ارث نیز ملاحظه می نمائیم که سهم ارث فرزندان ذکور و اناث مساوی است و بین دختران و پسران بطور مساوی تقسیم می گردد.

نکته جالب توجه در تاریخ امر آن است که هر چند جناب ملاحسین بشرویه ای اول من آمن آن ظهور مبارکند ولی حرم حضرت نقطه، حتی قبل از اظهار امر به عظمت مقام ایشان واقف بودند و مطالعه شرح حال حرم مبارک نیز مؤید این مطلب است. و صرفاً به استنباط شخصی خود چنین می پندارم که بیان حضرت نقطه در کتاب مستطاب بیان فارسی، باب یازدهم از واحد چهارم، آنجا که می فرمایند: "... در حین ظهور نقطه بیان، حین تجلی بر دو نفس واقع شد تا آنکه کم کم به کل رسید" اشاره به همین مطلب است.

در مطالعه آثار مبارکه حضرت اعلی ملاحظه می نمائیم که تفاوت بین زن و مرد تصدیق شده است ولی در

مراتب و کمالات روحانی و حقوقی انسانی تفاوتی نیست. نسائی که به امر پروردگار و آیات او مؤمن میشوند به جنت الهی وارد شده و شب و روز از نعمای آن مرزوقند، هیچیک را بر دیگری تفوقی نیست و برای هر یک در نزد خداوند درجاتی مقدّر شده و همه به سوی او باز می گردند. خداوند بشر را به صورت زوج خلق فرموده و زندگی یکی بدون دیگری ممکن نیست. نزدیکترین فرد به خدا کسی است که او را اطاعت نماید و به آیات او موقن باشد. فضل الهی نصیب کسی است که مؤمن و پرهیزکار باشد. مطالبی که در باره رعایت مراتب و آداب انسانی و احترام کوچکتر به بزرگتر وجود دارد بسیار قابل توجه است. فردی که از نظر سنی کوچکتر است چه مرد و چه زن باید به بزرگتر از خود سلام و تکبیر گوید و رعایت و احترام نماید. سلطان و فقیر در این مقام یکسانند و میزان و ملاک فقط سن است و حتی نوع تکبیرات نیز مشخص شده است. مردان با جمله "الله اکبر" خوش آمد می گویند و جواب آن "الله اعظم" است و زنان "الله

ابهی" می گویند و جواب "الله اجمل" است و این هر دو برای حفظ مقامات و مراتب انسانی و تقدّم سنی است. همه این احکام تا ظهور بعد مجری است و در همه این نصاب و احکام و آداب، زن و مرد هر دو و بطور یکسان مخاطب کلام الهی هستند. (۸)

بطور خلاصه می توان گفت که مقام و حقوق زن در امر بیان به طریقی کاملاً متفاوت و مغایر با شئون زمان خود، شناخته شده است و این احقاق حقوق به چنان رأفت و محبت و توجه و دقتی انجام شده که جز از طریق مظهر ظهور رحمن و رحیمی چون حضرتش، امکان نداشته است.

حدّ اعلی این رأفت و عطوفت و رتبه کمال آن را در توقیعات مبارکه حضرت اعلی خطاب به حرم مبارک می توان مشاهده کرد. زیارت این آثار چنان شخص را تحت تأثیر لحن کلام و شدت محبت و رأفت و احترام آن حضرت به حرم عزیز و محترمشان قرار می دهد که هرگز گمان نمی رود قلم و بیان بتواند بیانگر عمق این

احساسات باشد.

در یک توقیع، حرم مبارک را به "جان شیرین من، حرسک الله تعالی" خطاب می فرمایند و با استشهاد به دوبیت شعر، میزان حزن و الم خود و جریان اشگ بر چهره مبارک را بیان فرموده، سپس چنین می فرمایند: "خداوند شاهد است از زمان دوری از ملاقات نه اینقدر حزن احاطه نمود که توان نوشت." نکته جالب توجه این است که اشتغالات فکر مبارک در ابتدای ظهور و صدمات وارده از دشمنان امر، به هیچ وجه ایشان را از توجه به کوچکترین حوائج حرم عزیزشان باز نداشته است. چنانچه در همین توقیع مبارک می فرمایند قوله الاحلی: "در باب یک رشته ترمه انشاء الله به بمبئی خواهم نوشت." (۹) در توقیعی دیگر ایشان را دلداری داده و از محبت خویش مطمئن ساخته چنین ادامه می دهند: "اینکه ذکر از نرسیدن خطوط شده نه این است که ذکر نشده باشد بل شده و نرسیده و در هیچ حال خیال حزن ننموده که آنچه حضرت ربّ العزّه مقدّر فرموده خیر

است..." (۱۰) و بالاخره در یک توقیع به حرم مبارک مرقوم می فرمایند که "جان عزیز من، در هر حال به تسبیح حق قلب خود را ساکن نموده و از فضل الهی یوم وصل را سائل بوده که هر چه خیر است خداوند عالم مقدّر فرموده و جاری خواهد فرمود و حزن من از سگان بیت است که حزنی وارد نشود و الا غیر از رضا به حکم الهی تسلّی نیست. ذکر سلام نزد والده و همگی ذکر شود..." (۱۱)

بطور خلاصه می توان گفت این طرز خطاب و اینهمه محبت و احترام و عشق و توجه و رعایت نسبت به حرم مبارک بطور اخصّ، نمونه ای است از مقامی که در امر مبارک بیان به نسوان عموماً اعطا شده است و کاملاً برخلاف رسم متداول زمان است. بیان مبارک در صحیفه عدلیّه که قبلاً به آن استشهاد شد شاهد دیگری برای این مدّعی است. در این مقال غرض بیان شرح حال حرم مبارک نیست چه که مفصلاً در کتاب "خدیجه بیگم" اثر جناب بالیوزی ایادی عزیز امرالله آمده است بلکه غرض

اشاره به این نکته است که حرم مبارک از همان ابتدا به اهمیت مقام همسر عالیقدر خود پی برده و بر طبق آنچه از ایشان نقل شده است مقارن با اظهار امر آن حضرت و یا اندکی قبل از آن و فقط با ملاحظه انوار ساطعه از چهره مبارک در هنگام نماز و دعا به عظمت شأن و مقام الهی و روحانی آن موعود امم آگاه شدند. صبر و تحمل ایشان در سراسر دوران شش ساله نفی و زندان محبوب و معبود و همسر مهربانش، تحمل خبر دهشت اثر شهادت آن حضرت و استقامت و اصطبار ایشان و بالاخره ایمان به حضرت من یظهره الله و مراتب ایقان و اخلاص و انجذاب و اشتیاق به زیارت معبود عالمیان و عدم امکان بر آورده شدن این آخرین تمنای قلبی و تسلّی روحانی ایشان در این خاکدان فانی همه و همه نشانه هائی از مقام بی همتا و نظیر ایشان است.

در لوح مبارک جمال اقدس ابهی که پس از وصول خبر صعود ایشان به محضر مبارک عزّ نزول یافت ایشان را "الثمرة العلیا" و "بقیّة

محبوب العالم فی ملکوت الانشاء" خطاب می فرمایند و در زیارتنامه ای که متعاقباً در همان لوح نازل شده به " ثمرة سدرۃ المنتهى"،

" الورقة المباركة التّوّاء وانیسة من ابتسم بظهوره ملکوت البقا و ناسوت الانشاء " ملقب گشته اند. به شهادت جمال مبارک ، هر مرد و زنی که در شب و روز صعود آن ورقه علیا صعود نمود به فضل الهی مورد غفران و آمرزش قرار گرفته و در لوحی دیگر به " الرّنة الكبرى" و در لوحی به " مطلع الوفا" مخاطب گشته اند.(۱۲)

در کتاب بدیع ، ورقه مبارکه امّ حضرت اعلی و سپس حرم آن حضرت به لقب خیرالنساء ملقب گردیده اند و اطلاق این لقب جز بر این دو نفس مبارکه بر احدی از نساء جائز نیست.(۱۲) و در همین لوح مبارک، ایشان را به لقب "بتول عذرا" مفتخر فرموده اند و بالاخره بیان مبارک جمال اقدس ابهی " انت الّتی وجدت عرف قمیص الرّحمن قبل خلق الامکان" از مقام والا و بی نظیر ایشان حکایت می نماید.

مراتب محبّت و شفقت و احترام حضرت اعلی به والده محترمه و جدّه بزرگوارشان از توقیعاتی که پس از خروج از شیراز به اعزاز آنان عزّ صدور یافته است کاملاً نمایان است و فی الحقیقه اینهمه توجّه و عنایت و ملاحظه و مراقبت احوال آن اماء مبارکه در نوع خود بی نظیر است. آن حضرت جهت تسکین خاطر و تقویت روحانی و آسایش خیال والده و جدّه معظّمه ، اذکار متعدّده جهت هر دو آنان نازل می فرمودند که قرائت نمایند. در یکی از این توقیعات ، خطاب به والده مکرمه با بیان " اقرأ کتاب ربّک الله الذی لا اله الا هو... وانه فی حکم الکتاب من لدن ولدک علی هذا صراط الله فی السّموات و الارض قد نزل علی صراط قویم"(۱۴) صریحاً مقام خود را اظهار می فرمایند. در توقیعات مبارکه ، هر دو را به صبر و تحمّل و رضا به قضا متذکر فرموده اند و تمام سعی هیکل مبارک در این بوده که در ایّام فراق و دوری از وطن ، اخبار نگران کننده باعث حزن آنان نشود و ارسال دستخط های مبارک برای رفع نگرانی ها بوده است. در

توقیعی اشاره به این مطلب است که چون قربشان باعث ظهور بلایا است ، حاضرند بر آنچه بر ایشان گذرد و قضا باشد رضا دهند و با حضور خود در نزد آنان امری رخ ندهد که باعث حزن خاطرشان شود.

مناجات " قل اللّهم انک انت صَحَاب السّموات و الارض ... و لتعرفنّ من تشاء و لتزلنّ من تشاء و لتعزّنّ من تشاء ... " (۱۵) به اعزاز جدّه و " قل اللّهم انک انت فطّار السّموات و الارض و ما بینهما... و لتنصرنّ من تشاء و لتخذلنّ من تشاء..."(۱۶) برای والده معظّمه شان عزّ نزول یافته است. والده حضرت اعلی در اواخر ایّام حیات عنصری خود، به مقام واقعی فرزند خویش و عظمت آن پی بردند و جمال مبارک دو نفر از مخلصین احبّاء جناب حاج سیّد جواد کربلائی و زوجه جناب حاج عبدالمجید شیرازی را به حضور ایشان فرستادند و آن مخدّره علیا به ایمان و ایقان موفق گردیدند.

در کتاب بدیع حضرت بهاءالله جلّ ذکره درباره ایشان می فرماید :

- یا قوم فاعلموا بانّا قد اصطفینا امّ نقطه الاولى و أنّها قد کانت من خیره الاماء لدى العرش مذکوراً و حرم اطلاق هذا الاسم على غیرها...اليوم خير النساء امّ نقطه اولی است و حرام شده اطلاق این اسم بر اماء الله همچنین اذن داده شده اطلاق این اسم بعدها بر ضلع نقطه که در فارس ساکنند...فوق نفسی الحقّ او است بتول عذرا و حرم اعلی و عصمت کبری..."(۱۷)
- آنچه در فوق راجع به حضرت حرم و والده و جدّه حضرت نقطه بر سبیل اختصار ذکر شد به این جهت بود که فقط به شمه ای از عواطف و احساسات و بذل توجه و محبت و عنایت آن حضرت نسبت به نساء اهل بیت مبارک که فی الواقع نمونه و نشانه ای از عنایات لانهایه
- ۹- فیضی محمد علی، خاندان افنان سدره رحمان (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ بدیع) ص ۱۶۶
۱۰- مجموعه محفظه آثار ملی ایران، شماره ۵۸، ص ۱۶۷.
۱۱- ایضاً ص ۱۸۳.۱۲- فیضی، محمد علی، خاندان افنان سدره رحمان (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ بدیع) صص ۱۸۶ و ۲۸۹.
۱۳- کتاب بدیع، صص ۳۹۰-۳۹۱.
۱۴- مجموعه محفظه آثار ملی ایران، شماره ۱۲۰، صص ۵۱-۵۳.
۱۵- ایضاً شماره ۵۸، ص ۱۶۲.
۱۶- ایضاً ص ۱۶۳.
۱۷- کتاب بدیع، صص ۳۸۹-۳۹۱.
نقل از خوشه هائی از خرمن ادب و هنر شماره ۶
(قسمت دوم این مقاله در شماره های بعد).
- حضرتش به عموم نساء دوره بیان است واقف شویم و الا شرح حال آن بزرگواران از حوصله این مختصر خارج است.
- یادداشت ها:**
- ۱- اشراق خاوری، عبدالحمید، مطالع الانوار، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی(طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع) صص ۶۰۰-۶۰۱(ترجمه).
 - ۲- ایضاً ص ۶۰۶.
 - ۳- ایضاً ص ۶۰۳.
 - ۴- کتاب مستطاب بیان فارسی، باب هجدهم از واحد چهارم.
 - ۵- کتاب مستطاب بیان فارسی، باب نوزدهم از واحد چهارم.
 - ۶- صحیفه عدلیّه، باب چهارم.
 - ۷- کتاب مستطاب بیان فارسی، باب دهم از واحد پنجم.
 - ۸- ایضاً، باب پنجم از واحد ششم.

هوالله

ای ورقه موقنه در هر کور رجال را از بحر فیوضات نصیب اوفر بود و بهره اعظم، الرجال قوامون علی النساء مبرهن
الا در این کور اعظم که عدل و مساواتست الاقرب فالاقرب. ع ع

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۶ ص ۷۱)

عتیق رحیمی نویسنده افغان

عتیق رحیمی داستان نویس و کارگردان شناخته شده افغان مقیم فرانسه، که ۴۶ سال دارد بزرگترین جایزه ادبی کتاب فرانسه را به نام گانکور Goncourt برای نوشتن رمان "سنگ صبور" از آن خود کرد.

عتیق رحیمی درحالی برنده این جایزه گردید که نویسندگان معروف و بزرگ فرانسه چون الی وِسل Elie Wiesel برنده جایزه نوبل ۱۹۸۶ که آکادمی نوبل او را پیامبر بشریت لقب داد و همچنین نویسنده نابغه فرانسه تیرنو موننیمبو Tierno Monenembo نیز نامزد های این جایزه بودند. از جمله ۱۰ نفر از اعضای هیئت داوران هفت نفر آن به رمان **سنگ صبور** رای دادند رحیمی در کتاب مذکور اولین کتابی که به زبان فرانسه نوشته از اعتراف یک زن افغان که در تلاش برای رهایی از ستم اجتماعی می باشد. حکایت می کند و در مورد سوژه داستان میگوید که قضیه قتل نادیا انجمن شاعر جوان افغان در هرات او را خیلی تکان داد و در نوشتن این اثر بی تأثیر نبوده است او در این مورد میگوید: "چند سال قبل به خاطر اشتراک در یک مراسم ادبی در شهر هرات دعوت بودم که حادثه تأثر آورکشته شدن شاعر مستعد و جوان نادیا انجمن به دست شوهرش اتفاق افتاد این حادثه مرا خیلی تکان داد....."

(داستان نادیا انجمن بطور اختصار در شماره ۹۳ مجله عندلیب درج گردید)

اگرچه مظالم وارده به زنان و عدم رعایت حقوق آنان از حوادث روزمره در خیلی از کشورهاست ولی درعین حال این نکته نیز مایه امیدواری است که در همان کشورها با نویسندگان و هنرمندان شایسته ای مواجه میشویم که با هنر خود اوضاع ناهنجار اجتماعی را در ارتباط با حقوق زنان به بهترین وجهی نشان میدهند. دراین یادداشت لازم میدانم علاوه بر عتیق رحیمی و کتاب سنگ صبور او، یادی نیز از کارهای ارزنده هژر شینواری کارتونیست هنرمند افغان، چهره شناخته شده در هنر و آفرینش بکنم که در تابلوهای خود به نحو شایسته ای از حقوق زنان دفاع کرده است. برای مجله عندلیب که اعتقاد به تساوی حقوق زن و مرد دارد این افراد از احترام خاص و ارزش والائی برخوردارند.

عندلیب

اشارات حضرت عبدالبهاء به نامها و داستانهای شاهنامه بهرام و شاه بهرام

دکتر گیو خاوری

در الواح مبارکه زیر که مخاطبین آنها بهرام نام دارند حضرت عبدالبهاء از ستاره ای (مرنج) بهمین نام یاد فرموده اند که زینت بخش این مقال میشود. بهرام نام یکی از پادشاهان مشهور ایران نیز هست. سوابق تاریخی نام های مذکور در پایان نقل خواهد شد. فردوسی در وصف تاریکی شب لفظ بهرام را در بیتی می آورد که مراد از آن نام ستاره است:

"شبی چون شبه روی کرده بقیر به بهرام پیدا نه کیوان نه تیر". اما الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء که متضمن نام مزبور و اشاراتی بنام های دیگر است: "هوالابهی ای بهرام سپهر بلند ستاره شناسان گویند بهرام اختر جنگجوئی است و تند خو این دم آشکار گشت که خوشخوی و مهر جوی و مه رو و مشک بوی است اگر کسی نگرود در گلشن خوی یزدان باز کن و بر جهان و کیهان مشکبیز شو تا رستخیز

جانها بینی و ساغر لبریز باده خمخانه بهاء در دست گیری و میخواران میکده آسمان را سرمست کنی تا هریک در این بزم باواز زیر و بم نوائی زند و گلبانگ بلندی زند و سازی ساز کند و ترانه ای بسازد و چنگ و چغانه ای بنوازد ... (۱) لوح شماره ۳۶

"بنام خداوند بیمانند ای بهرام بهرام اختری است که خاور و باختر را روشن نماید و پرتوی است که جهان تاریک را رشک گلزار و چمن کند پس چون باین نام و نشان در درگاه یزدان یاد می شوی باید به آنچه سزاوار این نام است از گفتار و رفتار و کردار پدیدار و آشکار گردی در خاور این کشور چون ستاره بامداد بدرخشی و در انجمن کیهان چون پرتو یزدان پرده از رخ برداری ..." لوح شماره ۳۴

"هوالله ای بنده حق بهرام هر چند کوکبی درخشنده است ولی محدود به حدود است چون از آن حدود بگذرد پنهان گردد اما بهرام الهی چنان اشراقی نماید که آفاق غیب امکان را نیز نورانی کند زیرا مطلع اولامکان است و مشرق و افاق دل و جان ..." لوح شماره ۲۹۱

"هوالله ای بنده جمال ابهی بهرام ستاره درخشنده است ولی از این رخشنده گی مرام روحانیان حاصل نگردد و کام بهائیان میسر نشود زیرا رخشنده گی بهرام در ظلام شب تاریک مشهود ولی روی یاران الهی در روز جهان افروز، بین چقدر تفاوت در میان آن در شب روشن و این در روز ساطع و لامع پس حمد کن خدا را که رویت به نور هدایت درخشنده و تابان است ..." لوح شماره ۲۹۳

"اوست دوست یگانه ای اختر خاوری بهرام اختری است که از خاور میدمد و به باختر میدود اگر چه تابان است ولی گهی آشکار و گهی پنهان است تو از یزدان بخواه که ستاره درخشنده آسمان بالا گردی و

همیشه آشکار و هویدا و پرتو افشان
گردی ... " لوح شماره ۴۱

"هو الله ای برادر آن بهرام
درخشنده روشن ، گویند کیومرث
اول شخص پادشاهان بود و نخست
خدایو تاجداران و تاسیس سریر
سلطنت در این خاکدان کرد پس
تو که همنام او هستی سلطنتی نیز
تاسیس کن که جاوید باشد و انجام
ناپدید، این سلطنت عبودیت آستان
مقدس است و بندگی درگاه
احدیت انشاء الله بآن موفق و مؤید
شوی و افسر محبت الله بر سر نهی
..." لوح شماره ۳۲

"بنام پاک یزدان ای بهرام سپهر
مهر پروردگار سپیده امید دمید و
خورشید جهانتاب انجمن بالا
درخشید پرتو یزدان خاور و باختر
کیهان را تابان نمود و اخترانی چند
پرتو مهر ماه رخشان گرفتند و چون
گوهر بدخشان روشن و گلهای گلزار
و گلشن گشتند تو که بهرامی در
سپهر دانش رخ بر افروز مه تابان شو
و در گلستان خرد و هوش گل صد
برگ خندان گرد ... پرتو نیکان بگیر
و روش پیشدادیان (۲) بپذیر فریدون
(۳) رهنمون شو و جمشید (۴) کشور

مهر یزدان بیچون منوچهر (۵)
پریچهر آزادگان گرد و کیومرث
شهرستان راستان شو هوشنگ
اورنگ دانش و هوش شو و
گلبنانگ سروش را از جهان آسمان
بشنو ... " لوح شماره ۳۸

بهرام علاوه بر نام ستاره مشهور (۴)
در آئین زردشتی وهرام و یکی از
ایزدان است. وی یار ایزد مهر و
پاسبان عهد و پیمان و موکل بروز
بیستم هرماه شمسی موسوم به بهرام
است و نام چندین از پادشاهان
ساسانی نیز هست ... (فرهنگ
معین، اعلام جلد ۵، ص ۳۰۳)

چنانکه در لوح دیگری میفرمایند:
"اوست روشنائی دو جهان ای
بهرام خوش نام به فرخی این روز
فیروز شادکام شو و به همایونی این
مه تابان جهان افروز، دشمن بسوز
چون بهرام گرد افسری از بخشش
ایزد دانا بر سر نه ... " لوح شماره
۲۶۵

ظاهراً به بهرام گور اشاره فرموده اند
که در این باره می نویسند: "... بهرام
گور پانزدهمین پادشاه سلسله
ساسانی که در دربار منذر از
پادشاهان عرب تربیت شد و

بطوریکه مشهور است تاج سلطنت
را از میان دو شرربود. این پادشاه
تمامی ازمنستان را ضمیمه ایران
کرد و در ممالک تابعه آزادی
مذهب داد. (فرهنگ معین، اعلام
جلد ۵، ص ۳۰۳)

بهرام موعود دیانت زردشتی بنام
شاه بهرام نیز هست که مراد از آن
ظهور حضرت بهاء الله است
چنانکه حضرت عبدالبهاء در لوح
دیگری میفرمایند: "اوست آفریننده
فرهنگ و هوش ای نوش، از باده
آماده در میکده بهرام یاران را
بنوشان تا نوشانوش در جهان و
انجمن کیهان درگیرد و زهر و نیش
اهرمن را هستی نماند هوشیاران
آشفته این مدهوشیند و نخست
هستی شیفته این مستی تو که
نامت نوش است و کامت هوش و
سراپایت گوش بجوش و بخروش و
بستر و بالین و جامه پرند و پرنیان
مشکین را نزد می فروشان آسمانی
به می فروش و جامه دیگر پوش که
برازنده بالای بنده بهرام است

ع ع " لوح شماره ۲۰۴

در لوح دیگری از هوشیدر و بهرام
دو موعود زردشتیان (۵) که مراد از

آن حضرت باب و حضرت بهاء‌الله است چنین یاد می‌فرمایند: "اوست هوشیدر آسمان ای هوشیار آنچه نگاشتی و داشتی سخن راستان بود و داستان بندگان آستان بزرگوار مهر تابان هوشیدر جهان یزدان آفتاب سپهر روشن بود که آرایش به گلشن کیهان داد و بهرام پس از او چهره برافروزد و رخ بگشاید و جهان جان و دل را در زیر نگین آرد ... و روش دلنشین بزرگوار هوشیدر فرهنگ آسمانی را در روی زمین پر کند و این جهان تاریک را به پرتو آن مهر سپهر برین روشن و درخشنده نماید بهار جانبخش از آن آئین بهین جهان را پیرهن از گل و سنبل و سمن و بنفشه و نسرين و برگ و شکوفه پیوشاند جانت خوش باد

ع ع " لوح شماره ۲۳۸

و در دیگر لوح از شاه بهرام چنین سخن بمیان می‌آورند:

"هوالله ای یاران پارسی من نامه خوش سخن مانند ابر بهمن ریزش باران معانی نمود و گوهر اسرار در آغوش صدف کلمات پرورش داده بود ... الحمد لله آتش حقیقت دوباره شعله به آفاق زد و چنان نائره

ای بلند نمود که کیهان بر افروخت اخگر حضرت زردشت را شاه بهرام کوه آتشیار کرد و روش و سلوک آن بزرگوار را پدیدار نمود ... " لوح شماره ۳۰۳

و در لوحی دیگر می‌فرمایند: "هوالا بهی اوست مهر سپهر جهان بالا ای پاسبان آستان خسرو آسمانی ... دستوران دانا شمع انجمند و مرغ خوشنوی گلشن و چمن رهبر راه هوشیدرند و روشنائی جهان بهرام جان پرور ... " لوح شماره ۴۰۷

و بالاخره در لوحی از جنود شاه بهرام یاد فرموده اند: "هوالله ای گل گلشن فارسیان، نامه نشانه خلق و خوی کیقباد (۶) بود ... ستایش موجد آفرینش را که آن بنده درگاه آگاه راز شد و از شدت شور و وله به پرواز آمد الطاف الهی شامل حال او شد تا از جنود شاه بهرام گردد ... " لوح شماره ۵۰۹

منابع و توضیحات

(۱) الواح مندرج در این مقاله از کتاب "یاران پارسی" نشر مؤسسه ملی مطبوعات امری آلمان چاپ

اول ۱۵۵ بدیع نقل شده که شماره الواح نیز در متن این مقاله آمده است

(۲) پیشدادیان: نخستین سلسله داستانی ایران که بروایت فردوسی شاهان آن از این قرارند: ۱- کیومرث ۲- هوشنگ ۳- طهمورث ۴- جمشید ۵- ضحاک (بیگانه) ۶- فریدون ۷- منوچهر ۸- نوذر ۹- لهراسب ۱۰- گشتاسب. فرهنگ معین، اعلام جلد ۵، ص ۳۶۴ و در همانجا آمده است: پیشداد: کسیکه از پیش قانون وضع کرد: ۱- در اوستا هوشنگ است. در تاریخ غرر السیر در پادشاهی هوشنگ آمده: "... و وضع قوانین و رسوم و برقراری عدل بدو منسوب است و بهمین مناسبت به پیشداد ملقب شده که بفارسی نخستین واضع مبانی عدالت است ۲- در روایات ملی ما عنوان هریک از پادشاهان سلسله داستانی است.

(۳) فریدون، افریدون پسر آبتین (م.ه). یکی از بزرگان داستانی اقوام مشترک هند و ایرانی در روایات ایرانی. وی یکی از پادشاهان سلسله پیشدادی بشمار رفته. فریدون از نژاد طهمورث دیو بند

بود. هنگامی که فریدون شیرخواره بود ضحاک پدرش را بکشت. فرانک مادر او فرزند را برداشت و به مرغزاری فرار کرد و کودک را با شیر گاو پرورد. چون ضحاک از منجمان شنیده بود که تباهی او بدست فریدون خواهد بود همواره در جستجوی او بود. مادر فریدون از بیم ضحاک فرزند را برداشت و به کوه البرز پناه برد. چون فریدون شانزده ساله شد نژاد خود را از مادر جويا گردید. فرانک داستان جمشید و ضحاک را باو بازگفت و گفت چون ستاره شمر به ضحاک گفته تباهی اش بدست فریدون خواهد بود او پدرت را کشت و من ترا پنهان از او پرورده ام. ضحاک همواره در اندیشه فریدون بود. روزی به بزرگان کشور گفت من دشمنی دارم که اکنون کودک است و برای ایمنی از خطر محضری بنویسد که من جز کار نیک نکرده ام. بزرگان از ترس چنان کردند و از پیر و جوان گواهی گرفتند. در این هنگام کاوه آهنگر وارد شد و خروشید و گفت: این چه عدلی است که ادعا می‌کنی من هیجده پسر داشته‌ام که تاکنون هفده تن از آنان را بخورد باران تو داده اند و اکنون نیز هیجدهمین پسر من در بند است و میخواهند او را بکشند گناه من چیست؟ یکی بی زبان مرد آهنگرم ز شاه آتش آید همی بر سرم ضحاک فرزندش را باز داد و گفت: بر این محضر گواهی کن کاوه طومار را گرفت و از هم درید و از چرم آهنگری درفش کاویانی ساخت. مردم به متابعت از وی در پی او روان شدند و به البرز رفتند و فریدون را به شاهی برگزیدند. فریدون بر ضحاک تاخت و او را مغلوب کرد و بفرموده او را بسته در کوه دماوند محبوس سازند. فریدون سه پسر داشت بنام: سلم (م.ه) تور (م.ه) و ایرج (م.ه) و ممالک وسیع خود را بین آنان تقسیم کرد (فرهنگ معین، جلد ۶، ص ۶۱-۱۳۶۰)

(۴) در فرهنگ معین درباره جمشید چنین آمده است: جم + شید: جم درخشان - پدر "اودا" (جم) پسر خورشید و نخستین بشری است که مرگ بر او چیره شده بر دوزخ حکومت میکند. در داستانهای ملی ما نیز وی یکی از پادشاهان سلسله داستانی پیشدادی است. بقول اوستا او نخستین کسی است که اهور مزدا دین خود را بدو سپرد. در روایات ایرانی آمده که مدت سیصد سال در زمان جم بیماری و مرگ نبود تا او گمراه شد و جهان بر آشفت و بیماری و مرگ بازگشت. جشن نوروز به گفته شاهنامه از رسوم اوست. ضحاک او را بر انداخت. (فرهنگ معین، جلد ۵، ص ۴۳۳)

(۵) منوچهر: نام پسر ایرج و بعضی گفته اند نام نبیره ایرج است از جانب دختر. (همانجا جلد ۶، ص ۲۰۳۷) و درباره ایرج آمده است: پسر فریدون. طبق روایات ملی ما فریدون ممالک خود را بین سه پسر خود سلم و تور و ایرج تقسیم کرد و ایران را که بهترین بخش بود به ایرج داد. برادران بر او حسد بردند و وی را بکشتند. (همانجا جلد ۵، ص ۲۱۲)

(۶) کی و قباد (کوات) بمعنی "کی محبوب" و سرور گرامی. نخستین پادشاه سلسله کیانی. گویند وی صد سال پادشاهی کرد. (مأخذ بالا، جلد ۶، ص ۱۶۴۱)

تقویم

بهر روز جباری

این مطالعه طبق توصیه و راهنمایی جناب دکتر قدیمی انجام گردید و بار اول در سمینار ایشان در کانادا عرضه شد.

لغت تقویم معانی مختلف دارد. از جمله ارزیابی و قیمت گذاری کردن، رفع کجی نمودن، ارزش علمی یا ادبی اثری را تعیین کردن. ولی معنای مورد نظر ما در این جلسه صورت تقسیم زمان و حساب اوقات و یا تعیین اوقات و ازمنه است طبق قواعد معین. لغت گاهنامه نیز برای ثبت وقایع مهمه تاریخی بر حسب تقویم بکار می رود. رشید یاسمی می گوید:

به گاهنامه نگر و زمانه عبرت گیر که چون پیچد طومار عمر را بشتاب

طرح موضوع تقویم بیشتر به این منظور است که ما لااقل در حد اطلاعات عمومی معلوماتی درباره تقویم های مختلف پیدا کنیم. داشتن چنین اطلاعاتی برای ما اهل بهاء که تقویم بدیعی داریم لازم و ضروری است چون اغلب مورد سؤال قرار می گیریم. اگر وارد مسائل تخصصی راجع به تقویم و جزئیات امریشویم موضوع از حوصله یک سخنرانی یا مقاله خارج است ناگزیر مسائل به اختصار بیان می گردد.

سابقه تقویم به سابقه مدنیت انسان بر می گردد. حدود چهار هزار سال قبل از میلاد ولی تا آنجا که مربوط به ادیان می شود اولین کتاب آسمانی که اشاره به تقویم دارد قرآن مجید است. خداوند در سوره اسرا (بنی اسرائیل) آیه ۱۲ می فرماید:

"وجعلنا الليل والنهار ايتين فمحونا آيه الليل وجعلنا آيه النهار مبصرة لتتبعوا فضلا من ربكم ولتعلموا عدد السنين والحساب وكل شيء فصلناه تفصيلا"

(قرار دادیم شب و روز را در آیت پس محو و تاریک کردیم نشانه شب را و گردانیدیم نشانه روز را نور دهنده و روشن تا بجوئید برتری را از پروردگارتان و بدانید شمار سالها و حساب را)

بنای تشخیص زمان همیشه توالی رویدادهای طبیعی بود که اولین آن توالی شب و روز است که در آیه مبارکه به آن اشاره شده است. انسان های اولیه که هر روز ناظر طلوع و غروب خورشید بودند فاصله بین دو طلوع و یا دو غروب متوالی بعنوان اولین واحد زمان در ذهن آنان مطرح شد. شروع روز در حال حاضر از نصف شب تا نیمه شب روز بعد است در حالیکه تا ۱۹۲۵ میلادی روز را از ظهر تا ظهر حساب می کردند و خیلی از اقوام ابتدائی بنای محاسبه شان از یک طلوع تا طلوع روز بعد بود.

برای تقسیم یک شبانه روز به واحدهای زمانی کوچکتر باز در بین اقوام و ملل مختلف روش های متفاوتی به کار می رفت. مثلاً سومری ها شبانه روز را به شش قسمت تقسیم می کردند. سه قسمت شب و سه قسمت روز. قسمت های روز وقتی روزها طولانی تر می شد بلندتر می شد و بالعکس، تا در اواخر قرن ۱۳ میلادی که ساعت مکانیکی اختراع شد مشکل عدم تساوی قسمت ها حل شد. قسمت اعظم جهان خیلی زود تقسیم ۲۴ ساعتی را که در یونان و مصر قدیم معمول بود پذیرفتند.

بعد از روز احتیاج به واحدهای زمانی طولانی تر بود که مخصوصاً برای بازارهای روز به آن احتیاج داشتند و این واحدهای طولانی تر در نقاط مختلف دنیا متفاوت بود. بابلی ها هفت روز را انتخاب کردند که در دنیای امروز هم متداول گردیده است و اصولاً برای عدد هفت اهمیت خاصی قائل بودند. مثلاً در آثار باستانی بابل وقتی اشاره به افتتاح معبدی می شود می گویند هفت شبانه روز جشن گرفتند. وجود هفت ستاره و اینکه تعداد روزهای لازم برای یک دور گردش قمر به دور زمین تقریباً مضربی از هفت است از جمله دلایلی است که برای انتخاب عدد هفت ذکر می گردد.

آنچه مسلم است این است که انتخاب ۴ و ۵ و یا هفت روز قرار دادی است و در اختیار بشر است ولی واحد طبیعی طولانی تر از روز که مورد توجه قرار گرفت زمان گردش قمر به دور زمین بود. این مدّت با اندازه گیری فاصله زمانی در رویت متوالی هلال قمر به سهولت قابل تشخیص بود یعنی هلال ماه بعد از یک دوران اختفا هنگام غروب آفتاب در آسمان غربی ظاهر می شد. این زمان که حدود ۲۹ ۱/۲ روز است برای بشر اولیه نیز به سهولت قابل محاسبه بود. بنابراین اولین واحد طبیعی زمان روز یا شبانه روز بود و بعد ماه قمری که مضرب صحیحی از روز نیست ولی بطوری که خواهیم دید سال در تمام تقویم های اولیه ملل مختلف مجموعه ای از تعدادی ماه قمری بود. اشکال کلی همه این تقویم ها این بود که ماه های قمری برای تشخیص و تعیین فصول مناسب نیستند چون ماه های قمری پدیده های مربوط به قمر هستند در حالیکه فصول امری خورشیدی است. تا زمانی که بشر فقط به شکار می پرداخت تقویم قمری کافی بود ولی وقتی کشاورزی مطرح شد تشخیص فصول اهمیت پیدا کرد. پدیده های فصلی در نقاط مختلف دنیا متفاوت است. مثلاً آغاز فصل بارندگی در مناطق استوایی و یا طغیان رودخانه نیل در مصر. روشهای ابتدائی متفاوتی برای اندازه گیری فاصله زمانی بین دو پدیده فصلی وجود داشت که خیلی تقریبی بود. در مصر متوجه شدند که همه ساله حوالی ایّام طغیان رود نیل ستاره ای در آسمان ظاهر می شود. فاصله زمانی بین دو دیدار متوالی این ستاره به مدّت ۳۶۵ روز اندازه گیری شد که در واقع یک سال شمسی و سّومین واحد طبیعی زمان بود (ستاره مذکور ستاره شعرا یمانی بود). چون توجه به این سه واحد طبیعی زمان شبانه روز، ماه قمری و سال شمسی و ارتباط آنها کلید بررسی تمام تقویم های موجود است قدری در این مورد توضیح داده می شود.

ماه قمری حدود ۲۹/۵ روز، سال شمسی حدود ۳۶۵ روز است که مضرب صحیحی از ۲۹/۵ روز نمی باشد و نزدیکترین مضرب ۱۲ است. حال به دو حالت زیر توجه فرمائید:

۱- سال را ۱۲ ماه قمری در نظر بگیریم (به طوری که خواهیم دید در تقویم های اولیه معمول بود) که می شود $12 \times 29/5 = 354$ روز که حدود ۱۱ روز کمتر از سال شمسی است و این اختلاف در ۱۷ سال حدود ۶ ماه می شود. طبق چنین تقویمی حادثه ای که ۱۷ سال قبل در اواسط تابستان اتفاق افتاده حال سالگردش در وسط زمستان است و وقتی می گوئیم ۱۷ سال قبل در چنین روزی، این روز از لحاظ شرایط و مشخصات طبیعی از قبیل سرما و گرما مفهومش را از دست می دهد.

۲- در این حالت ۳۶۵ روز را ۱۲ قسمت می کنیم (که در این صورت چون کاملاً قابل تقسیم نیست برای روزهای اضافی به طوری که خواهیم دید روش های متفاوتی معمول است). در این صورت هر یک از قسمت ها معادل یک ماه قمری نیست و تقسیمات حاصله فرضی است و نماینده هیچ نوع پدیده طبیعی نیست. وقتی تقسیم فرضی شد لزومی ندارد که خود را مقید به عدد ۱۲ بکنیم و اگر اعداد دیگری مناسب تر باشد می توان انتخاب کرد (به طوری که خواهیم دید از طرف بعضی مراجع عدد ۲۰ و در دیانت بهائی ۱۹ نظر به محاسنی که دارد انتخاب شده است).

کوششهایی که برای حل مسئله تقویم و ابداع تقویم های مختلف در طول تاریخ انجام شده و هنوز هم ادامه دارد به منظور ایجاد هم آهنگی منطقی بین سه واحد طبیعی مذکور در فوق بوده است و نتیجه این شد که ماه قمری حذف گردید و تقویم از سال شمسی و روز و قسمت هایی که مضربی از تعدادی روز هست (این قسمت ها معادل یک ماه قمری نیست ولی باز به آنها ماه می گویند) تشکیل می گردد.

با توجه به مقدمه فوق به بررسی تقویم های مختلف می پردازیم. بعضی از این تقویم ها که از همدیگر نتیجه شده اند پشت سر هم آورده می شود بنابراین رعایت ترتیب تقویم زمانی به طور کامل نمی شود.

۱- تقویم های باستانی خاور میانه

این تقویم ها که در تمدن های سومری و بابلی بین النهرین حدود ۲۷۰۰ سال قبل از میلاد وجود داشتند قمری و شمسی بودند. به این ترتیب که ماه های قمری و سال شمسی بود. در سال ۱۲ ماه قمری داشتند که ۳۵۴ روز می شد که برای تطبیق آن با سال شمسی در دوره های مختلف روش های متفاوتی داشتند. در حدود قرن ۴ قبل از میلاد به این ترتیب عمل می کردند که برای هر دوره ۱۹ ساله شمسی ۲۳۵ ماه قمری در نظر می گرفتند یعنی ۷ ماه بیشتر از سالی ۱۲ ماه. این ۷ ماه حاصل تفاوت طول زمان سال شمسی و قمری ($365 - 354 = 11$) یعنی ۱۱ روز در ۱۹ سال است. و این ۷ ماه را به تعدادی از سالها که از قبل تعیین شده بود اضافه می کردند. این تقویم

برخی از تقویم های بعدی تأثیر گذاشت. وقتی کورش کبیر بابل را فتح کرد و یهودیان را آزاد کرد تقویم بابلی در سراسر امپراطوری ایران معمول و رسمی گردید و قرن ها ادامه داشت.

۲- تقویم مصر

مصری ها خیلی زود ماه قمری را شناختند و ابتدا سال قمری را انتخاب کردند ولی خیلی زود به علت عدم هم آهنگی آن با فصول به سال شمسی رو آوردند و مدت آن را همانطور که عرض کردم ۳۶۵ روز تعیین کردند و بعد سال شمسی را به ۱۲ قسمت فرضی ۳۰ روزه و سه فصل چهار ماهه تقسیم کردند و پنج روز اضافی را به آخر سال اضافه می کردند. سابقه تقویم را در مصر حدود ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد می دانند.

۳- تقویم چینی ها

چینی ها حدود ۱۴ قرن قبل از میلاد سال شمسی و ماه قمری داشتند و شبیه تقویم بابلی هر چند سال یک بار سال ۱۳ ماهه داشتند. عدم یکنواختی سال ها از اشکالات مهم این گروه از تقویم ها بوده است.

تقویم چینی مانند تقویم های قبلی که عرض کردم مبدا تاریخ ثابت نداشت و معمولاً مبدا با جلوس هر پادشاه شروع می شد. راه دیگری که برای نگهداشتن حساب زمان های بیش از یک سال به کار می بردند نامگذاری سال ها بود یعنی یک دوره ۱۲ ساله را به نام حیوانات مختلف نامگذاری می کردند. این نامگذاری ترکیب چینی و ترکی است که در میان ترکان آسیای صغیر نیز معمول بود و بعد از استیلای مغول در ایران نیز رواج یافت. این اسامی در اوائل قرن هفتم در کتاب نصاب الصبیان ابو نصر فرابی بصورت شعر زیر بیان گردیده است:

موش و بقر و پلنگ و خرگوش ثمار	این چار چو بگذرد نهنک آید و مار
وانگاه به اسب و گوسفند است حساب	بوزینه و مرغ و سگ و خوک آخر کار

ریشه این نامگذاری کاملاً روشن نیست ولی به نظر می رسد در اصل برای نگهداری حساب های سال بوده است ولی به تدریج بین صفات افرادی که در سالی متولد می شوند و حیوانی که سال بدان نامیده شده معتقد به ارتباط شدند و همچنین با توجه به نام حیوان درباره اوضاع کشاورزی و اقتصادی نیز پیش بینی هائی می نمودند. (۱)

۴- تقویم یونانی

از روی لوحه های گلی کشف شده در یونان قدیم دیده می شود که ماه های قمری حدود ۱۳ قرن قبل از میلاد معمول بوده است و مانند چینی ها سال شمسی یا ۱۲ ماه قمری داشتند که هر چند سال یک بار برای تصحیح و تطبیق سال ۱۳ ماهه داشتند. بنابراین این تقویم هم اشکال عدم یکنواختی سال ها را داشت.

۵- تقویم خاور دور - هندوستان

کشور هندوستان سالهاست که تقویم گریگوری را که شرح آن خواهد آمد پذیرفته ولی برای امور مذهبی هنوز تقویم هندو را دارند. این تقویم مانند تقویم بابلی و مصری ماهش قمری است که از لحاظ سال با سیستم شمسی تطبیق داده شده است و شرحش در وراء آمده است.

۶- تقویم یهود

این تقویم نیز مقتبس از تقویم بابلی است یعنی سیستم قمری است و شامل ۱۲ ماه قمری است که ۳۵۴ روز می شود و نسبت به سال شمسی ۱۱ روز کسر دارد و برای تطبیق آن به سال شمسی در یک دوران ۱۹ ساله به تعدادی از سالها یک ماه ۳۰ روزه اضافه می شود.

درباره این موضوع دو بیت زیر نیز که منسوب به فردوسی است به شنیدن می ارزد:

ستاره شناسان زبان چاک باد دهانشان پراز خاک و خاشاک باد
که داند بجز ذات پروردگار که فردا چه بازی کند روزگار

مبدء تاریخ در تقویم یهود ۳۷۶۱ سال قبل از میلاد است که آن را تاریخ خلقت آدم می دانند. شروع سال دینی و عرفی در دو ماه متفاوت است. اسامی ماهها عبارتند از: تشری، حشوان، کسلو، طوت، شباط، آذار، نیشان، ایار، سیوان، تموز، اب، ایلول بعضی از این اسامی در تقویم های خاور میانه و روم نیز بود. (۲)

در دیانت کلیمی یک دوران روزه ۴۰ روزه و یک روزه یک روزه دارند که دهم ماه تشری، حوالی اکتبر است. این تقویم مانند تقویم های قبل اشکالات فراوان دارد که مهمترین آن وجود ماههای سیزدهم در بعضی سالهاست.

۷- تقویم روم قدیم - پدر بزرگ تقویم گریگوری!

تقویم فعلی مسیحی دنیای غرب یعنی تقویم گریگوری از این تقویم نتیجه شده است. این تقویم حدود ۸۰۰ سال قبل از میلاد در شهر روم آغاز شد و شامل ۱۰ ماه بود. ۶ ماه ۳۰ روزه و ۴ ماه ۳۱ روزه. جمعاً ۳۰۴ روز $(6 \times 30 + 4 \times 31 = 304)$ و به دسامبر ختم می شد و یک دوره زمستانی بعد از دسامبر به حساب نمی آمد و بعد یکی از پادشاهان روم دو ماه ژانویه و فوریه را به مدت ۵۰ روز اضافه کرد و نتیجه ۳۵۴ روز شد. $(2 \times 25 = 354)$ و بعد از ۴ ماه های زوج هر یک یک روز برداشتند و به ژانویه و فوریه دادند: $(6 \times 30 + 4 \times 31 = 354)$ و بعد چون نمرات زوج را دوست نداشتند یک روز دیگر به ژانویه دادند: $(6 \times 29 + 4 \times 31 = 355)$ و بعد این تقویم قمری بود برای تطبیق آن به شمسی هر دو سال یک بار ۲۲ روز و یا ۲۳ روز به آن اضافه می کردند بنابراین تعداد روزهای یک سال در چهار سال به طور متوسط به صورت زیر بود:

$$\text{روز } 366.25 = 1465 / 4 = 366.25 + 22 + 23 = 1465$$

۸- تقویم جولایانی

تقویم روم که شرح داده شد به علت اینکه حدود یک روز اضافی داشت خیلی زود از فصل خارج شد به طوری که مارچ که قرار بود در اعتدالین یعنی بهار باشد در سال ۴۶ قبل از میلاد حدود ۹۰ روز با آن فاصله داشت. جولایس سزار منجمی را برای تصحیح تقویم فرا خواند. اولین پیشنهاد او این بود که سال قمری به کلی کنار گذاشته شود و سال شمسی نظیر آنچه در مصر معمول است مبنای تقویم قرار گیرد با این تفاوت که سال شمسی را در مصر ۳۶۵ روز در نظر می گرفتند ولی در این تقویم ۳۶۵/۲۵ روز بود که نزدیکتر به طول واقعی سال شمسی بود و همچنین ۹۰ روز به سال اضافه کردند و مارچ را به بهار برگرداندند و ژانویه اول سال قرار گرفت و بعد به تعدادی از ماههای تقویم روم روزهایی اضافه کردند (جمعاً ۱۰ روز) و سال ۳۵۵ روزه تقویم روم را به ۳۶۵ روز رساندند و بعد چون سال شمسی ۱/۴ ۳۶۵ روز بود ۱/۴ روزهای اضافی را هر چهار سال یک بار بر ماه فوریه اضافه می کردند.

۹- تقویم گریگوری - تقویم فعلی جهان غرب

در تقویم جولایانی سال ۱/۴ ۳۶۵ روز تعیین شده بود که ۱۱ دقیقه و ۱۴ ثانیه بیشتر از سال واقعی است. به خاطر این اختلاف تقویم جولایانی نیز که اصلاح شده تقویم روم بود بعد از مدتی از فصل خارج شد و این مسئله هر چند وقت در کلیسا مطرح می شد و منجمین نیز در فکر اصلاح نبودند چون تردید داشتند که اطلاعات کافی را برای تعیین مدت دقیق یک سال شمسی داشته باشند.

در سال ۱۵۴۵ زمان اعتدال ربیعی که برای تعیین عید پاک تشخیص آن ضروری است (عید پاک اولین یکشنبه بعد از اولین بدر کامل بعد از اعتدال ربیعی است) از محل خود حدود ۱۱ روز حرکت کرده بود (یعنی ۱۱ دقیقه و ۱۴ ثانیه مذکور در فوق بعد از ۱۵۰۰ سال ۱۱ روز شده بود). طرح های مختلفی برای این تصحیح عرضه شد تا در زمان پاپ گریگوری سیزدهم (۱۵۸۲ میلادی) اعتدال ربیعی یعنی اول بهار در ۲۱ مارچ تثبیت شد و اختلاف از بین رفت و زمان سال شمسی به میزان ۳۶۵/۲۴۲۲ روز مورد قبول قرار گرفت.

مبدء این تقویم تولد حضرت مسیح است. این مبدء البداء تعیین شد و با تولد واقعی حضرت مسیح حدود ۴ سال اختلاف دارد.

ایام روزه در کلیسای ارتدکس از ۸ هفته قبل از ایستر به استثنای شنبه ها و یکشنبه ها به مدت ۴۰ روز می باشد. دور کلیسای کاتولیک از شش هفته و نیم قبل از ایستر (عید پاک) به استثنای روزهای یکشنبه و به مدت ۴۰ روز است. حکم روزه چندان اجرا نمی شود و زمانش از لحاظ تقویم ذکر گردید. اشکال اصلی تقویم گریگوری عدم یکنواختی ماه های آن است.

۱۰- تقویم های پیشنهادی برای اصلاح تقویم گریگوری

الف - تقویم بین المللی ثابت International Fix Calendar

در این تقویم ۱۳ ماه ۲۸ روزه پیشنهاد شده و یک روز در آخر سال. ماه سیزدهم بین جون و جولای است و SOL نامیده می شود و یک روز اضافی آخر سال بدون هویت است. چون ماهها ۲۸ روز است ۴ هفته کامل دارد. تمام ماهها از یکشنبه شروع و به شنبه ختم می گردند.

ب- تقویم جهانی World Calendar

چون سال در تقویم بین المللی به ۴ قابل قسمت نیست این تقویم پیشنهاد گردیده است. در این تقویم سال ۴ ربع ۹۱ روزه است. هر ربع ماه اولش ۳۱ و دو ماه دیگر ۳۰ روزه است و یک روز اضافی بعد از دسامبر است که روز بدون هویت است. ماههای ۳۱ روزه با یکشنبه آغاز می گردند.

به این دو تقویم ایرادهائی وارد است. از جمله عدم تساوی ماهها ولی هر دوی آنها نسبت به تقویم گریگوری امتیازاتی دارند.

۱۱- تقویم اسلامی

بین تقویم هائی که تاکنون مطرح شد تقویم اسلامی تنها تقویمی است که مبدء تاریخی آن مشخص است که اول محرم یا ۱۶ جولای ۶۲۲ میلادی است که زمان عمر تعیین شد که هجرت حضرت محمد از مکه به مدینه است. این تقویم تنها تقویم قمری است که ۱۲ ماه قمری دارد و ۳۵۴ روز است و تقویم رایج ممالک اسلامی است و ارتباطی با فصول ندارد. اهل شرع هر ماه را از رویت هلال به رویت هلال بعدی می گیرند که هیچوقت از ۳۰ روز تجاوز نمی کند و از ۲۹ روز کمتر نمی شود و گاهی ممکن است چند ماه متوالیاً ۳۰ روزه یا ۲۹ روزه باشد ولی منجمین متوسط را می گیرند.

بعضی از کشورهای اسلامی مانند مصر و مراکش تقویم مسیحی و اسلامی هر دو را به کار می برند. در ایران از نظر مدنی تقویم شمسی که شرحش خواهد آمد معمول است و از لحاظ مذهبی تقویم قمری اسلامی. اشکال اصلی تقویم اسلامی عدم تطبیق آن با فصول است. روزه در ماه نهم ماه رمضان است. محل آن از لحاظ فصل متغیر است. گاهی در روزهای گرم و بلند تابستان و زمانی روزهای سرد و کوتاه زمستان.

۱۲- تقویم رسمی ایران

تقویم رسمی ایران شمسی است که اصلاح شده تقویم جلالی است و تقویم جلالی اصلاح شده تقویم اوستائی است که تقویم رسمی دوران ساسانی بود.

الف- تقویم اوستائی

این تقویم اقتباس از مصر بود. ۱۲ ماه ۳۰ روزه و ۵ روز اضافی داشت که ۳۶۵ روز می شد بنابراین به طوری که دیدیم چون سال شمسی قدری بیش از ۳۶۵ روز است هر چهار سال یک بار یک روز اضافه می آمد و چون کیسه نمی کردند یعنی هر چهار سال یک بار سال ۳۶۶ روزه نداشتند جمع روزهای اضافی باعث شده بود که نوروز که بنا بود اول بهار باشد در سال جلوس یزدگرد در روز نود و یکم از اول بهار واقع شده بود. (۳)

مبدء تقویم متغیر و زمان آمدن فرمانروایان بود. مثلاً تقویم یزدگردی همین تقویم اوستائی است که مبدء آن سال جلوس یزدگرد (۶۳۲ میلادی) می باشد.

ب- تقویم جلالی

در تقویم اوستائی به طوری که دیدیم اعیاد می چرخید. در سال ۱۰۶۹ میلادی جلال الدوله ملکشاه سلجوقی تصمیم به اصلاح تقویم گرفت و عده ای از منجمین را مأمور این کار کرد و آنها ۵ روز اضافی آخر سال را بعضی ها ۶ روز گرفتند و به اصطلاح کیسه کردند که تقویم مانند اوستائی از فصل خارج نشود و سال از اول بهار نوروز آغاز می شد و مبدء آن را همان هجرت حضرت رسول قرار دادند.

تقویم رسمی ایران که در سال ۱۹۲۵ میلادی تصویب و رسمی شد عیناً تقویم جلالی است با این تفاوت که روزهای اضافی آخر سال را به ماه های اول سال دادند و نتیجه ۶ ماه ۳۱ روزی و ۵ ماه ۳۰ روزی و ماه آخر در سالهای عادی ۲۹ و در سال های کیسه ۳۰ روز شد و آغاز فصول با آغاز ماهها تطبیق داده شد و اول سال روزی است که خورشید بین ظهر آن روز و ظهر روز قبل از نقطه اعتدال ربیعی بگذرد. عدم تساوی ماهها از اشکالات این تقویم است ولی از تمام تقویم هائی که تاکنون ذکر شد دقیق تر است.

۱۳- تقویم های قدیم آمریکا

الف - تقویم مایا.

این تقویم در آمریکای مرکزی معمول بود و سال شمسی بود که شامل ۱۸ ماه ۲۰ روزه بود با ۵ روز اضافی در آخر سال که آن را بد یمن می دانستند.

ب - تقویم مکزیکی

این تقویم نیز با تفاوتی در جزئیات مانند تقویم مایا ۱۸ ماه ۲۰ روزی و ۵ روز اضافی داشت. در میان تقویم هائی که ذکر شد دو تقویم اخیر و تقویم جهانی ثابت تنها تقویم هائی بودند که قید سال ۱۲ ماهه را نداشتند. تقویم گریگوری که معمول دنیای غرب است اشکالش عدم یکنواختی ماه هاست و تقویم اسلامی که در کشورهای

اسلامی معمول است به طوری که ذکر شد اشکال عمده اش عدم تطبیق با فصول است و از لحاظ مذهبی عدم یکنواختی ایام روزه. تقویم رسمی ایران که ماهها با فصول شروع می شود اشکال عمده اش متفاوت بودن تعداد روزهای هر ماه است.

۱۴- تقویم بهائی

این تقویم را حضرت ربّ اعلی نازل فرمودند که بر مبنای سال شمسی است و شامل ۱۹ ماه ۱۹ روزه است که ۳۶۱ روز می شود و ۴ روز اضافی (بعضی سالها ۵ روز) را جمال مبارک در کتاب مستطاب اقدس به عنوان ایام هاء یا ایام عطا ذکر فرمودند که این ایام قبل از ماه ۱۹ است. ماهها اسامی خاص دارند. مبدء آن نوروز ۱۲۲۳ هجری شمسی برابر اول ربیع الاول ۱۲۶۰ هجری قمری و برابر ۲۱ مارچ ۱۸۴۴ میلادی سال اظهار امر حضرت ربّ اعلی است.

نکات زیر در این تقویم حائز اهمیت و توجه است:

۱- تنها تقویمی است که از طرف مظهر امر نازل شده و ریشه الهی دارد چون در تقویم های قبلی تقویم یهود و یا اسلامی تقویم های موجود پذیرفته شده بودند.

۲- ماهها همه مساوی و ۱۹ روزه است و اختلاف سالهای کیسه روی تعداد روزهای ماه تأثیر نمی گذارد و تمام تفاوتها در فاصله بین ماههای ۱۸ و ۱۹ مستملک می شود و این فاصله ۴ روز یا ۵ روز مثل اکوردئون باز و بسته می شود و طول ماهها همیشه ثابت است.

۳- ماه روزه، ماه نوزدهم همواره در ایام معتدل قرار می گیرد و در هر دو نیمکره، چه شمالی و چه جنوبی.

۴- عید ملی ایرانیان نوروز در دیانت بهائی عید شناخته شده و تعطیل رسمی است. در کتاب مستطاب اقدس آمده است: "وجعلنا النیروز عیداً لکم". در کتاب مستطاب بیان نوروزیوم اللّه نامیده شده است یعنی عید ملی ایران از طریق جامعه بین المللی بهائی جنبه جهانی پیدا کرد در حالیکه خیلی از رهبران اسلامی جشن گرفتن نوروز را صحیح نمی دانستند. از جمله غزالی در کیمیای سعادت نام بردن از نوروز و جشن گرفتن را از نظر شرعی جائز نمی داند.

شاید تنها نکته از نظر عده ای این باشد که به سال ۱۹ ماهه و ماه ۱۹ روزه به علت بدعت آن عادت نکرده اند. حتی ما بهائیان نیز چون با تقویم های رایج غیر امری کار می کنیم، با تقویم امری خو نگرفته ایم و همه عادت بر عدد ۱۲ دارند ولی فراموش نکنیم تقسیم نمودن سال شمسی به تعدادی ماه تقسیمی فرضی است به طوری که در گذشته نیز سالهای شمسی ۱۳ ماهه و ۲۰ ماهه ۱۸ روزه داشته ایم. با توجه به تقویم های موجود که شرحش

گذشت می بینیم که تقویم بهائی اغلب امتیازات تقویم های قبلی را داراست. از نظر علمی و نجومی دقیق ترین و از لحاظ اجتماعی و عملی مناسب ترین است. (۴)

بنابراین در حاشیه بحث تقویم آوردن ابیاتی از قصیده زیبای مرحوم رشید یاسمی مناسب به نظر می رسد.

سالی دگر گذشت و امیدی دگر گذشت	آوخ که تا شدیم خبر بی خبر گذشت
تقویم ماند چون فغسی خالی از هزار	عمر از میانه همچو هزاری بپر گذشت
لفظی بجای ماند و ز معنی نشانه نیست	دودی به چشم رفت و فروغ شرر گذشت
هر روز بی قرار تر از روز پیش بود	هر ماه از مه دگر آشفته تر گذشت
نا دیده فرودین مه اردیبهشت شد	خرداد و تیر تیر صفت از نظر گذشت
مرداد رفت و دولت شهریوری و مهر	آبان به یک دو موج چو آبی ز سر گذشت
آذر چو برق آذر و دی همچو باد دی	بهمن سپند وار برون جست و در گذشت
گویند: عید می رسد و نو بهار عیش	فصل شتا و لشکری دادگر گذشت
شادم که آن بیاید و این شد ولی چه سود	کان بی نتیجه بگذرد این بی ثمر گذشت
بار دگر زمین شتابان و بی قرار	دوری بگرد چشمه خورشید برگ گذشت
آنی دگر ز مدّت عمر جهان برفت	روزی دگر ز دور حیات بشر گذشت
ما و تو نیستیم ولی روشنان چرخ	یک روز بنگرند که دور قمر گذشت

ناگه زغیب بانگ زند هاتفی براو:	"کای جان گمان مبر که همه خیر و شر گذشت"
"باقی است کار گر چه نمانده ست جای کار"	"بر جاست معنی ار چه به ظاهر صور گذشت"
"چون تو مهندسی چه غم ار خانه شد خراب"	"چون تو مؤثری چه زیان گرا اثر گذشت"
"بر خیز و زین موادّ یکی کاخ نو بر آر"	"فرمان چنین ز کلک فضا و قدر گذشت"
"این کارخانه هیچ نیاساید از عمل"	"باقی است کار، گر چه بسا کارگر گذشت"
"هر ذره ای که بینی از اجرای کاینات"	"هم رنجبر بیامد و هم رنجبر گذشت!"
ای دل! درم مباش که تقویم گویدت:	"سال دگر ز عمر چو لمح بصر گذشت"
فرصت شمار باقی ایام و کار کن	فرصت دگر بدست نیاید اگر گذشت
روزی اگر به خیر گذاری، هزار بار	بهتر ز سالهاست که در خواب و خور گذشت!

یادداشتها:

۱- اصولاً پیش بینی اوضاع اقتصادی و سرنوشت افراد بر مبنای حرکت سیارات هنوز در خیلی از نقاط دنیا معمول است. بدیهی است این نوع اعتقادات در فرهنگ بهائی محلی ندارد. حضرت عبدالبهاء در یکی از مکاتیب (صفحه ۳۶۳ گلزار تعالیم بهائی) می فرمایند: "اما به اوهامات مندرجه در کتب نجومیه قطعاً اعتماد نه"

۲- در اشعار فارسی نیز مکرراً آمده است. سعدی در قصیده بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار:

این هنوز اول آذار جهان افروز است باش تا خیمه زند دولت نیشان و ایار

و یا:

عمر برف است و آفتاب تموز اندکی مانده خواجه غره هنوز

و یا شاعری دیگر می گوید:

شب‌نم صبح تموزم که مرا مهلت عمر یک دم از وقت سحر تا گه خور تافتن است

۳- فخرالدین اسعد گرگانی در اشاره به همین تفاوت ها می گوید:

کجا آنکه زگشت روزگاران در آذر ماه بودی نو بهاران

۴- وقتی ما از گذشت روزها و ماهها و سالها سخن می گوئیم در واقع از گذشت عمرمان و فرصت هائی که از دست می رود حرف می زنیم. در اشعار فارسی نیز اغلب ذکر تقویم و تجدید سال با ذکر گذشت عمر همراه است

منابعی که مورد استفاده قرار گرفت:

۱- فرهنگ دهخدا

۲- دائرة المعارف امریکانا

۳- ریاض اللغات، تألیف جناب دکتر قدیمی

۴- حضرت روح عیسی بن مریم، تألیف جناب دکتر قدیمی

۵- سید رسل، تألیف جناب دکتر قدیمی

۶- مجله های یغما

۷- فرهنگ نفیسی

"دیانت بهائی دیانتی است بکلی غیر سیاسی..." (۱)

فرح دوستدار

فرمایند که سلطنت خود را به زیور عدالت و تقوی مزین دارند. در این اثر ندای ابهی را بلند فرموده و از ملوک عالم می خواهند به داد مظلومان رسیده و دست ظالمان ارض را کوتاه نمایند زیرا حق و راستی و عدالت و صداقت چنین حکم می نماید و پروردگار عادل مایل است که نمایندگان او بر روی زمین با عدل و انصاف رفتار نمایند.

حضرت بهاءالله علاوه بر زمامداران و ملوک و وزراء و سفرا و مأمورین دولت ایران و عثمانی را نیز مخاطب قرار داده آنان را دلالت و بخیر و صلاح دعوت می نمایند. در کتاب اقدس خطابات عتاب آمیزی به مرکز خلافت و ساکنین شهر اسلامبول پایتخت امپراطوری ابراز داشته و آنان را نسبت به حوادث ناگوار آتیه آگاه می سازند. در الواح سلاطین آنان را به عواقب اعمالشان هشدار داده و وقایع هولناک آینده را پیش گوئی می نمایند. در لوح خطاب به ملکه

سه جنبه مختلف مورد مطالعه قرار می گیرد اول نظریات و توصیه هائی که خطاب به زمامداران و ملوک ارض آورده شده دوم رابطه مؤسسات دینی و سیاسی بر طبق این آثار و سوم رابطه دو سیستم حقوق دینی و حقوق مدنی در آثار بهائی.

دین و سیاست در آثار حضرت بهاءالله

۱- نظریات و توصیه های اخلاقی و سیاسی خطاب به زمامداران

اولین گروهی که بطور رسمی پیام حضرت بهاءالله را دریافت می کنند سیاستمداران و ملوک ارض می باشند. حضرت ولی امرالله این مطلب را در توقیع خود تحت عنوان "روز موعود فرا رسید" (۳) تشریح می فرمایند.

سوره ملوک اولین خطاب در این زمینه می باشد. در این سوره حضرت بهاءالله رؤسای ممالک را در شرق و غرب عالم دعوت می

"مقصد و مرام ما استقرار صلح عمومی در عالم و میل و مراد ما مشاهده بسط عدالت در جمیع شئون جامعه انسانی و از جمله در امور سیاسی است..." (۲)

هدف این مقاله تحقیقی است در آثار الهی جهت روشن ساختن دو نظریه فوق از دیدگاه علوم سیاسی. در آثار بهائی مکرراً آورده می شد که این آئین غیر سیاسی است و هدف والایش تربیت معنوی و اخلاقی انسانهاست. از سوی دیگر در آثار بهائی اصول نظم جهانی نوینی پایه گذاری می شود که مقدر است صلح حقیقی را در جهان مستقر ساخته و عدالت اجتماعی را در سراسر کره خاک بسط دهد.

تجزیه و تهلل عمیق این دو نظریه ایجاب می نماید که مجموعه تمام آثار بهائی را مورد نظر قرار داد به این منظور در این مقاله مجموعه آثار حضرت بهاءالله - حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله از

ویکتوریا رفتار او را در مورد لغو قانون بردگی تمجید نموده و واگذار نمودن اختیارات را به پارلمان توصیف می نمایند و ذکر می کنند که نمایندگان مجلس باید خیرخواه جمیع عالم انسانی باشند. در این الواح و آثار نکات جدید و اشارات مهمی موجود است که می تواند الهام بخش تئوری سیاسی جدیدی باشد.

۲- رابطه مؤسسات دینی و سیاسی در آثار حضرت بهاء الله

جمال مبارک ادعای هر نوع حکومت دنیوی و سیاسی را بطور صریح از خود دور می سازند و رسالت خود و دینی را که مؤسس آن می باشند تنها و تنها در حکومت بر قلبها می دانند یعنی تربیت معنوی و اخلاقی انسانها. جمال مبارک در کتاب اقدس آیه ۸۳ خطاب به ملوک می فرماید: "تالله لا نريد ان نتصرف في ممالككم بل جئنا لتصرف القلوب انما لمنظر البهاء يشهد بذلك ملكوت الاسماء لو انتم تفقهون" (مضمون بیان مبارک به فارسی این است: که ای سلاطین ما نیامدیم شما را از روی

تخت برداریم و خود بجای شما بنشینیم زمام امور دنیا دست شما باشد ما آمده ایم که مدائن قلوب نفوس را تسخیر کنیم).

و در لوح سلطان ایران ناصرالدین شاه قاجار این مطلب و آنکه هدف از تسخیر قلوب چیست را بطور روشن تری توضیح می دهند: "... سلطان یفعل ما یشاء ملکوت انشاء را از بر و بحر پید ملوک گذاشته و

ایشانند مظاهر قدرت الهیه علی قدر مراتبهم اگر در ظل حق وارد شوند از حق محسوب والا ان ربک لعلم و خبیر و آنچه حق جل ذکره از برای خود خواسته قلوب عباد او است که کنائز ذکر و محبت ربانیه و خزائن علم و حکمت الهیه اند لم یزل اراده سلطان لایزال این بوده که قلوب عباد را از اشارات دنیا و ما فیها ظاهر نماید تا قابل انوار تجلیات ملوک اسماء و صفات شوند پس باید در مدینه قلب بیگانه راه نیابد تا دوست یگانه بمقر خود آید یعنی تجلی اسماء و صفاتش نه ذاته تعالی چه که آن سلطان بیمثال لازال مقدس از صعود و نزول بوده و خواهد بود پس نصرت الیوم

اعتراض بر احدی و مجادله با نفسی نبوده و نخواهد بود بلکه محبوب آن است که مدائن قلوب که در تصرف جنود نفس و هوی است بسیف بیان و حکمت و تبیان مفتوح شود لذا هر نفسی که اراده نصرت نماید باید اول بسیف معانی و بیان مدینه قلب خود را تصرف نماید و از ذکر ما سوی الله محفوظ دارد و بعد بمدائن قلوب توجه کند این است مقصود از نصرت: "... (۴)

۳- رابطه دو سیستم حقوق دینی و مدنی در آثار حضرت بهاء الله

واضح است که این مطلب بوسیله چنین لغاتی و بطور صریح در الواح آورده شده ولی تأکید شدیدی که حضرت بهاء الله در مورد اطاعت از قوانین مملکتی می فرمایند و سپس توضیح و تشریح مسئله در آثار حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله نشان دهنده این اصل کلی است که سیستم حقوق مدنی در رأس مملکت قرار دارد و مؤمنین این امر نیز باید از آن پیروی نمایند. امروزه واضح است که تنها ضامن اجرای مفاد لایحه حقوق بشر و تضمین آزادیهای قانونی هر انسانی

تنها وجود یک سیستم حقوق مدنی و بیطرف در مملکت می تواند باشد حال چنین سیستم حقوق مدنی می تواند از قوانین یک دین رسمی در مملکت متأثر باشد ولی بعنوان مرجع حقوقی بیطرف و مستقل است و آزادی وجدان انسانها را یعنی آزادی در انتخاب دین و آزادی فکر و بیان و غیره را بوسیله قانون تضمین می نماید. جمال مبارک در کتاب اقدس می فرماید: "لیس لاحد ان تعترض علی الذین یحکمون علی العباد دعوا لهم ما عندهم و توجّھوا الی القلوب" (آیه ۹۵) و در لوح ذبیح می فرماید: "لسان قدم در این سجن اعظم می فرماید ای احبای حقّ از مفازة ضیقہ نفس و هوی بفضاهای مقدّسه احدیہ توجّه نمائید ابدأ در امور دنیا و ما یعلق بها و رؤسای ظاهره آن تکلم جائز نه حق جل و عزّ مملکت ظاهره را بملوک عنایت فرموده بر احدی جائز نه که ارتکاب نماید امری را که مخالف رأی رؤسای مملکت باشد و آنچه از برای خود خواسته مدائن قلوب عباد بوده و احبای حقّ الیوم بمنزله مفاتیحند انشاء اللہ باید کل بقوه

اسم اعظم آن ابواب را بگشایند این است نصرت حقّ که در جمیع زیر و الواح از قلم فائق الاصباح جاری شده" (۵) این مسئله چنانچه ملاحظه خواهد شد در آثار حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ امر اللہ تشریح می گردد.

دین و سیاست در آثار حضرت عبدالبهاء

۱- نظریات و توصیه ها به زمامداران

یکی از آثار مهمّ حضرت عبدالبهاء رساله مدنیّه است که خطاب به ایرانیان و در زمینه مسئله تجدد و تحولات اجتماعی و سیاسی ایران نگاشته گردیده. در ابتدای رساله مدنیّه حضرت عبدالبهاء اشاره به این مطلب می فرماید که هدفشان از نگارش آن خیر و صلاح کل می باشد. اثر مهمّ دیگر حضرت عبدالبهاء و شاید می توان گفت در زمینه رابطه دین و سیاست مهمترین سند در آثار بهائی رساله سیاسیّه است که در بخش بعد از آن سخنی خواهد رفت. علاوه بر این دو اثر که مستقیماً در مواضع سیاسی و

مملکت داری و رابطه دین و سیاست می باشد حضرت عبدالبهاء در برخی از خطابات خود و برخی از مکاتیب و هم چنین در رساله "مقاله شخصی سیّاح" مطالب مندرج در دو رساله فوق را شرح و بسط داده و یا مختصراً به آنها اشاره می کنند.

۲- رابطه مؤسسات دینی و سیاسی در آثار حضرت عبدالبهاء

چنانچه از قبل نیز اشاره رفت مهمترین سند در زمینه رابطه دین و سیاست اثر حضرت عبدالبهاء تحت عنوان رساله سیاسیّه است. قسمتهائی از رساله اشاره ای به اوضاع سیاسی ایران و دخالت علماء در امور سیاسیّه می باشد. در قسمت های دیگر حضرت عبدالبهاء روش و سلوک اهل بهاء و آنچه که قرنهای آینده را باید تحت الشعاع قرار دهد مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهند. عبارتی می توان گفت که مطالب تاریخی که در رساله آورده شده در تأیید مطلب اصلی رساله بیان می گردد و آن بنا به فرموده خود حضرت عبدالبهاء باین قرار می باشد: "در آن رساله

حقوق مقدسه دولت و حقوق مرعیه ملت و تعلقات بین راعی و رعیت و روابط بین سائس و مسوس و لوازم مابین رئیس و مرئوس مرقوم گردیده این است روش و سلوک این آوارگان و این است مسلک و منهج این مظلومان..."

در رساله فوق حضرت عبدالبهاء ابتداء به اهميت تربيت اشاره می نمایند که موجب کمال انسان می گردد وظیفه هدایت و تربیت را دو قوا بعهده دارند قوای سیاسی و قوای الهی. مرکز و محور قوای سیاسی دولت و زمامداران عادلند و وزراء آنان و لشکر که قوای محافظ جان و مال انسانها است. مربی دوم قوه قدسیه روحانیه و کتب منزله سماویه و انبیای الهی و نفوس رحمانی و علمای ربّانی می باشند که قلوب و ارواح را هدایت و اخلاق را ترویج می دهند. سپس به شرح قوای روحانیّه پرداخته و توضیح می دهند که این قوه در فضای جانفزای روحانی مرتفع است و ابداً مدخلی در امور حکومت و رعیت نداشته و ندارد و مداخله در امور سیاسی ننماید زیرا

امور سیاست و حکومت و مملکت و رعیت را مرجع محترمیست و مصدر معینی. بیان حضرت عبدالبهاء در مورد جدا بودن وظیفه مؤسسات دینی و حکومتی بحدی واضح و محکم است که موردی جهت هیچ گونه شک و تردیدی باقی نمی گذارد: "بنیان این وظائف مقدسه بر امور روحانی رحمانی و حقائق وجدانی است تعلقی بشئون جسمانی و امور سیاسی و شئون دنیوی نداشته بلکه قوای قدسیه این نفوس طیبه طاهره در حقیقت جان و وجدان و هویت روح و دل نافذ است نه آب و گل و رایات آیات این حقایق مجرّده در فضای جانفزای روحانی مرتفع نه خاکدان ترابی، مدخلی در امور حکومت و رعیت و سائس و مسوس نداشته و ندارد بنفحات قدسیه الهیه مخصوصند و بفیوضات معنویه صمدانیه مانوس، مداخله در امور سائره نخواهند و سمند همت را در میدان نهمت و ریاست نرانند چه که امور سیاست و حکومت و مملکت و رعیت را مرجع محترمیست و مصدر معین و هدایت و دیانت و معرفت و تربیت و ترویج

خصائل و فضائل انسانیت را مرکز مقدسی و منبع مشخصی، این نفوس تعلقی بامور سیاسی ندارند و مداخله نخواهند اینست در این کور اعظم و رشد و بلوغ عالم این مسئله چون بنیان مرصوص در کتاب الهی منصوب است و باین نص قاطع و برهان لامع کل باید اوامر حکومت را خاضع و خاشع و پایه سریر سلطنت را منقاد و طائع باشند یعنی در اطاعت و عبودیت شهریاران رعیت صادق و بنده موافق باشند چنانچه در کتاب عهد و ایمان و پیمان باقی ابدی جمال رحمانی که امرش قاطع و فجرش ساطع و صبحش صادق و لامعست بنص صریح می فرماید امر منصوب این است." (۶)

۳- رابطه دو سیستم حقوق مدنی و دینی در آثار حضرت عبدالبهاء

در امتداد و تفسیر بیانات جمال قدم حضرت عبدالبهاء نیز بهائیان را موظف می سازند که قوانین مدنی را اطاعت نموده و مطیع حکومت وقت باشند. در الواح وصایای خود می فرمایند: "ای احبای الهی باید سریر سلطنت هر تاجدار عادل را

خاضع گردید و سُدّه ملوکانه هر شهریار کامل را خاشع شوید بپادشاهان در نهایت صداقت و امانت خدمت نمائید و مطیع و خیرخواه باشید و در امور سیاسی بدون اذن و اجازه از ایشان مداخله ننمائید زیرا خیانت با هر پادشاه عادل خیانت با خداست هذه نصیحة منی و فرض علیکم من عند اللّٰه فطوبی للعاملین. ع" (۷)

در رسالهٔ سیاسیة نیز حضرت عبدالبهاء شرط این کور اعظم و رشد و بلوغ عالم را اطاعت از قوانین مملکتی می دانند. تأکید در این مسئله حالت توصیه ندارد بلکه فریضهٔ هر فردی در درجهٔ اول اطاعت از حقوق مدنی کشور است.

دین و سیاست در آثار حضرت ولیّ امراللّٰه

۱- نظریات و توصیه ها به زمامداران

نقد اوضاع سیاسی جهان یکی از مواضع مهمّ توقیعات حضرت ولیّ امراللّٰه در مجموعهٔ "نظم جهانی بهائی" می باشد. در توقیع ۲۸ نوامبر ۱۹۳۱ خاطرنشان می سازند که علّت اصلی نابسامانی بشری

لیاقتی زمامداران بوده است: "با تمام این احوال درست نیست اگر بگوئیم جنگ جهانی (با تمام تلفاتی که داشت و با همهٔ تعصباتی که برانگیخت) فقط و فقط مسئول این سرگردانی و اضطرابی است که امروز هر جزء از اجزاء مدنیّت جهان را احاطه نموده، جوهر مطلب که باید بر آن تأکید کنم این است که علّت اصلی نا آرامی این عصر آنگونه حوادثی نیست که از مقتضیات مرحله موقت تحوّل این جهان دائم التّغییر باشد بلکه علّت اصلیش این است که زمامدارانی که سرنوشت افراد و ملل را در قبضه خود دارند نتوانسته اند سیستم های اقتصادی و دستگاههای سیاسی خویش را با حوائج و نیازمندیهای این عصر سریع الانتقال هم آهنگ و مطابق سازند." (۸)

۲- رابطهٔ مؤسّسات دینی و سیاسی در آثار حضرت ولیّ امراللّٰه

یکی از علائم مشخصهٔ آثار حضرت ولیّ امراللّٰه تشریح نظم اداری حضرت بهاءاللّٰه و تفاوت آن با نظم های سابق است. مطالعهٔ دقیق آثار حضرت ولیّ امراللّٰه آشکار می سازد که مؤسّسات دینی و سیاسی از یکدیگر مجزا بوده و هر یک وظیفهٔ مستقلّی را بعهده دارند. در توقیعات مختلفی به غیر سیاسی بودن تشکیلات بهائی اشاره می فرمایند: "دیانت بهائی دیانتی است

در حالیکه نظرات سیاسی حضرت عبدالبهاء بیشتر متوجّه وظائف داخلی مملکتی و فرائض زمامداران می باشد حضرت ولیّ امراللّٰه جنبهٔ جهانی شدن وقایع و سیاست جهان را در نظر داشته و نظم بهائی را بعنوان مدل و زیربنای اخلاقی

بکلی غیرسیاسی و ما در کشمکش و منازعه سخت کنونی که در باره سرنوشت آینده ارض مقدس و مردم آن جریان دارد از طرفی هیچگونه مداخله و جانبداری نداشته و از طرف دیگر در نوع و چگونگی سیاست آینده این کشور نظر خاص و توصیه ئی نداریم. مقصد و مرام ما استقرار صلح عمومی در عالم و میل و مراد ما مشاهده بسط عدالت در جمیع شئون جامعه انسانی و از جمله در امور سیاسی است چنانکه عده زیادی از پیروان آئین ما از اعقاب یهودیان و مسلمین بوده و دیانت بهائی نسبت به هیچ یک از این دو گروه تعصبی نداشته و ما بهائیان بسیار مشتاق و مایلیم بنفع مشترک خود آنها و بصرفه و صلاح کشور میان آنها صلح و آشتی برقرار سازیم." (۹)

در توقیع "دور بهائی" که یکی از اولین آثار حضرت ولی امرالله است تشکیلات بهائی را به صدفی تشبیه می فرمایند که مروارید حقیقت. ظهور حضرت بهاءالله را در خود محفوظ نگاه می دارد. عبارتی تشکیلات بهائی تا آخر دور بهائی

باید همان وظایفی را اجرا نمایند که هدف و منظور اصلی ظهور جمال قدم بوده است که همانا حکومت بر قلوب است نه اداره مملکت. در این زمینه جهت روشن ساختن وظائف دو مؤسسه ولایت امر و بیت العدل اعظم دو اعمده مهم نظم الهی در این عصر می فرمایند: "هدف مشترک و اساسی این دو مؤسسه آنست که همواره سلطه و اختیاراتی را که من جانب الله بوده و از نفس مظهر ظهور سرچشمه گرفته است حفظ نماید و وحدت پیروان آئینش را محفوظ دارد و اصالت و جامعیت تعالیمش را صیانت کند و به مقتضای زمان قوانین غیرمنصوصه را تشریح نماید و چون این دو مؤسسه لاینفصم متفقاً به اجرای وظائف پردازند امور تمشیت پذیرد و اقدامات جامعه مرتبط گردد و مصالح امرالله ترویج یابد و قوانینش تنفیذ شود و تشکیلات تابعه اش حمایت گردد هر یک منفرداً در حدود اختیارات معینه وظائف خود را انجام می دهد و دارای تشکیلات فرعی است که برای اجرای شایسته وظائف و تکالیف آن مقرر گشته

است و نیز قدرت و اختیارات و حقوق و امتیازات خود را در حدود مشخصه اعمال می نماید." (۱۰)

۳ - رابطه دو سیستم حقوق دینی و مدنی در آثار حضرت ولی امرالله

بدون شک حضرت ولی امرالله همان اصولی را در مد نظر دارند که حضرت بهاءالله نازل فرموده و حضرت عبدالبهاء آنها را تفسیر نموده بودند. اهمیت پیروی از قوانین مدنی را شرط اجرای احکام حضرت بهاءالله قلمداد نموده و می فرمایند: "باید به جمیع اعلان نمایند که بهائیان در هر مملکتی که ساکن باشند و هر قدر که تشکیلاتشان تقدّم یافته باشد و هر چند که به جان مشتاق اجراء احکام و ترویج اصول و مبادی دیانت حضرت بهاءالله باشند باز بی درنگ شرط اجراء احکام و ترویج اصول مذکور را در این می دانند که موافق قوانین دول متبوعشان باشد. یعنی جدّ و جهدشان در اکمال امور تشکیلاتی دیانتشان موقوف به این نیست که بخواهند به نحوی از انحاء قانون مملکت خویش را نقض نمایند تا چه رسد

به اینکه بخواهند تشکیلات خود را بالاتر از تشکیلات حکومت متبوعشان قلمداد کنند." (۱۱)

و هم چنین در این زمینه در جای دیگری می‌فرمایند: "وظیفه ما اهل بهاء است که از یک طرف جنبه غیرسیاسی امرالله را ثابت و مبرهن داریم و از طرف دیگر وفاداری و اطاعت خویش را از اراده و حکم دولتهای متبوعه خویش اثبات نمائیم." (۱۲)

یکی از تعالیم بنیادی حضرت بهاءالله تحرّی حقیقت است یعنی انسان شخصاً باید جستجوی حقیقت را نموده و در مقابل وجدان خود مسئول است او باید شخصاً عقیده و دین و ایمان خود را انتخاب نماید و اصول آن را در زندگی شخصی خود تحقق بخشد. باین ترتیب دین و ایمان در آئین بهائی ارثی نبوده و آزادی وجدان انسانها تضمین می‌گردد. حال در مورد انسانهایی که پیام حضرت بهاءالله را رد می‌نمایند و از مؤمنین محسوب نمی‌شوند حقوق آنان بوسیله یک سیستم حقوق مدنی و بیطرف حفظ می‌گردد. باین ترتیب

است که مفاد لایحه حقوق بشر می‌تواند بدون هیچ مانع و سدی در مورد همه انسانها اجراء گردد. از این رو حضرت ولی امرالله اطاعت از قوانین مدنی را شرط اجرای احکام بهائی قلمداد می‌فرمایند. قانون مدنی است که آزادی و برابری انسانها را بدون توجه به عقاید شخصی و دین و ایمان آنان

تضمین می‌نماید. حال قانون مدنی می‌تواند از اصول دین رسمی مملکت یعنی آئینی که اکثر افراد آن مملکت پیرو آن می‌باشند الهام گیرد ولی در اجرای قانونی آن بی طرف می‌ماند و آزادی وجدان را تضمین کرده باین عبارت که عدم ایمان به حضرت بهاءالله هیچ انسانی را از حقوق مدنی او محروم نمی‌سازد در مورد ایمان و عقیده هر انسانی شخصاً در بارگاه الهی مسئول است. مسئله حکومت دینی به نحوی که امروزه در جهان تعبیر می‌شود یکی از مشکلات مهم سیاسی را ایجاد نموده هوای خفقان آور استبداد دینی مانع و سدی جهت اجرای مفاد لایحه حقوق بشر گردیده. در آئین بهائی این مسئله به نحو واضحی حل می

شود. اعتقاد دینی نه تنها مانعی در این راه محسوب نمی‌گردد بلکه ضامن و پشتیبان مفاد لایحه حقوق بشر است.

نتیجه‌گیری

۱- چنانچه نظریات سیاسی و توصیه های حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله به زمامداران نشان می‌دهد آئین بهائی مانند هر دینی و یا هر مکتب فکری دیگری دارای تئوری سیاسی مخصوص بخود است. از علائم مشخصه نظریه سیاسی بهائی عشق و محبت به جمیع نوع انسان است یعنی وطن دوستی را به سطح جهانی بسط می‌دهد و آنرا دلیل دشمنی و جنگ با سایر ملل نمی‌داند. وظیفه دانشمندان علوم سیاسی در آینده آن خواهد بود که بر اساس اصول و عقاید سیاسی که در آثار بهائی آورده شده تئوری سیاسی نوینی را تدوین نمایند. دارا بودن نظریات سیاسی دلیل آن نیست که تشکیلات بهائی جایگزین مؤسسات سیاسی گردند و یا به امور مملکتی پردازند زیرا این مسئله بطور واضح در آثار بهائی رد می‌شود.

- ۲- بر طبق نصّ صریح حضرت بهاء‌الله و تفسیرهای حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ امرالله تشکیلات دینی بهائی وظیفه سیاسی ندارند و حدود اختیاراتشان محدود به مسائل معنوی و اخلاقی است. مسلماً در آینده و در نتیجه پیشرفت آئین بهائی تشکیلات دینی مجبور خواهند بود در برخی از مسائل سیاسی نظر داده و با مؤسّسات مملکتی مشورت نمایند. همچنان که امروزه در کشورهای دموکراسی نیز این همکاریها موجود است ولی در عین حال دین و سیاست از یکدیگر جدا می باشند.
- ۳- دیانت رسمی مملکت بودن دلیل حکومت دینی نیست همچنان که هم اکنون اکثر کشورهای دموکراتیک جهان نیز دارای دیانت رسمی بوده و برخی از اصول قانون اساسی آنان بر تعالیم دیانت مسیحی استوار است تعطیلات مملکتی بر طبق تقویم مسیحی تعیین گردیده سال نو آنان با شروع تقویم مسیحی است و غیره ... در عین حال و با وجود داشتن دینی رسمی ممالک دموکراتیک
- کنونی دارای سیستم حقوق مدنی بیطرف و مستقل هستند و چنانچه بطور مثال به هیچ دینی مؤمن نباشد می تواند از نظر قانونی ازدواج نموده و در انتخابات سیاسی کشورش شرکت نماید و از کلیه حقوق یک شهروند برخوردار باشد.
- ۴- دین در تمام مراحل تاریخ بشر نقش مهمّی را در اجتماع و در سیاست ایفا نموده سکولاریسم هرگز موجب نشد که دین را از صحنه اجتماع مطرود سازد بلکه حدود و اختیارات سیاست و دین را مشخص نمود. جنبش سکولاریسم موجب گردید که دین به وظائف اصلی خود پردازد و نه آنکه بعنوان وسیله ای مورد استفاده قدرت طلبان و سودجویان قرارگیرد. علّت سوء استفاده از دین بعنوان وسیله ای سیاسی را باید در ناتوانی دستگاههای سیاسی و کمبودهای سیستم های سیاسی جستجو نمود در نتیجه تکامل علم سیاست و پیشرفت مؤسّسات سیاسی و شکل یافتن دموکراسی ها بشرقادر گردید قدرت طلبی را مهار نموده و قدرت را در خدمت عدالت اجتماعی
- بکار آورد و در ضمن قدرت را تقسیم نموده بصورت قوای سه گانه و مؤسّساتی جهت کنترل آن ایجاد نماید و بوسیله انتخابات بصورت مشروعی قدرت را از فردی یا گروهی به فرد و یا گروه دیگری منتقل سازد. پس از تشکیلات دموکراسی های کنونی رابطه دین و سیاست بر اصول محکم و قانونی پا برجا گردید. این واقعیت که دین های رسمی ممالک دموکراسی با روح زمان سازگار نمی باشند مسئله دیگری است که جوامع غرب هم اکنون با آن مواجه است.
- ۵- در مورد مسائل سیاسی حضرت بهاء‌الله و در امتداد آن حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ امرالله نظریات کلی را بیان فرمودند جزئیات را به بیت العدل اعظم موکول نمودند. این مطلب که امور سیاسی معلّق است به رجال بیت العدل دلیل آن نیست که تشکیلات بهائی حکومت عالم را بعهدہ گیرد بلکه مطالبی را که در مورد سیاست الهی یعنی اراده خداوند برای بشر بوسیله حضرت بهاء‌الله بیان نگردیده "آینده ایام بیت العدل

اعظم بیان و یا تشریح خواهد فرمود." هم اکنون بسیاری از سئوالها و تصحیحات سیاسی منشأ اخلاقی دارند و البته به توجیح اخلاقی مرجع صالحی می باشند بطور مثال در تحقیقات ژنتیک این سئوال مطرح می گردد که حیات انسان از چه لحظه ای شروع می گردد و نطفه از چه زمانی انسان حساب می شود بسته به جواب این سئوال که مسئله ای اخلاقی و در واقع دینی می باشد قوانین تحقیقاتی پزشکی تغییر می یابد و هم چنین در مسائل اقتصادی و بسیاری از مسائل سیاست بین المللی همکاری مؤسسات دینی اساسی و تمیز قابل اجتناب است یعنی رابطه این و سیاست یکی از مسائل اصولی و همیشگی اجتماع بوده و در آینده نیز خواهد بود بدون آنکه یکی جای دیگری را بگیرد و یا اختیارات دیگری را غصب نماید. در مورد جدا بودن حکومت جهانی و تشکیلات بهائی حضرت ولی امرالله این مطلب را در نامه مورخ ۱۷ مارچ ۱۹۳۴ خطاب به دو تن از یاران که منشی آن حضرت نگاشته تشریح می فرمایند. سواد

این نامه در مجموعه آثار در مورد صلح در صفحه ۳۶ مندرج است. در این نامه منشی می نویسد که مقصود حضرت ولی امرالله از قوای اجرائیه در حکومت جهانی و محکمه کبرای بین المللی آن نیست که آنرا با هیچیک از دو مؤسسه امریعی مؤسسه ولایت و یا بیت العدل بین المللی یکی بدانیم.

۶- نقشه الهی و ثمره تعالیم بهائی آنست که سیاستی عادلانه تر و انسان دوستی بیشتر در سطح جهانی مستقر گردد. چنین سیاستی را حضرت ولی امرالله تحقق مشیت حق در بین بشر دانسته اند. برای اشاعه و پیشبرد چنین هدفی لازم است که حامیان پیام حضرت بهاءالله تمام انرژی و وقت خود را مصروف امور روحانی و اخلاقی نمایند. حضرت ولی امرالله بطور مشروح در توقیعات "نظم جهانی بهائی" این مسئله را بیان می فرمایند: "اهل بهاء باید در گفتار و کردار از اغراض سیاسی ملت و سیاست حکومت خویش و از نقشه ها و برنامه های احزاب و دسته های سیاسی دوری جویند و

در این قبیل مباحثات و مجادلات طرفی را ملامت نکنند و به جھتی نپیوندند و هیچ طرحی را ترویج نکنند و خود را به هیچ نظامی که مخالف مصالح وحدت جهانی که مبدأ و مقصد آئین بهائی می باشد منسوب نسازند. زنهار زنهار که آلت دست سیاسیون مکار گردند و یا در دام اهل مکر و خدعه بعضی از هموطنان خویش افتند. باید حیات خویش را چنان تنظیم نمایند و رفتارشان را چنان تربیتی دهند که احدی نتواند حتی اتهاماتی بی اساس بر آنان بندد مثلاً بگوید که بهائیان به امور سرّی اشتغال دارند و به تقلّب و تزویر و رشوت و تخویف پردازند. ... بالاخره باید با نهایت استقامت و کمال قدرت بی چون و چرا در راه حضرت بهاءالله سلوک نمایند و از درگیری ها و ستیزه جوئیهای که کار سیاسیون است اجتناب کنند و لایق آن شوند که از وسائط اجراء سیاست الهی به شمار آیند که مشیت حق را در نزد بشر تجسم می بخشد." (۱۳)

مراجع:

زمستان

از: دکتر سیمین شبیانی

دشت و دمن،

صحرا و باغ،

شهر و دهات،

آرام خفته بود

زیر پرند برف

اندر میان پوشش سرمای

جانگداز.

گویا که دیو قصه

به افسون ربوده بود،

هر جلوه حیات

باجادوی سیاه.

* * *

قلبم ز درد

در سینه می تپید،

فریاد میکشید:

کوسبزه ها؟

کو لاله ها؟

کوسوسن و

کونسترن؟

کونرگس و

کویاسمن؟

کو چلچله؟

کوفاخته؟

کوبلبل شیرین سخن؟

* * *

(۱) حضرت ولیّ امرالله در کتاب

"توقیعات مبارکه ۱۹۴۵ -

۱۹۵۲"، صفحه ۸۲

(۲) حضرت ولیّ امرالله در همان

کتاب، صفحه ۸۳

(۳) حضرت ولیّ امرالله در کتاب

"روز موعود فرا رسید"، صفحه ۱۶

(۴) حضرت بهاءالله، لوح سلطان

ایران، صفحه ۳۰-۳۳

(۵) نقل از کتاب گنجینه حدود و

احکام، صفحه ۳۳۳ و ۳۳۴

(۶) حضرت عبدالبهاء، رساله

سیاسیه

(۷) نقل از کتاب گنجینه حدود و

احکام، صفحه ۳۳۴ و ۳۳۵

(۸) حضرت ولیّ امرالله، نظم

جهانی بهائی، صفحه ۴۹

(۹) توقیعات حضرت ولیّ امرالله

۱۹۴۵-۱۹۵۲، صفحه ۸۲ و ۸۳

(۱۰) حضرت ولیّ امرالله در "دور

بهائی"

(۱۱) نظم جهانی بهائی، صفحه

۶۸

(۱۲) نظم جهانی بهائی، صفحه

۸۹

(۱۳) حضرت ولیّ امرالله در "نظم

جهانی بهائی"، صفحه ۸۹

در لابلای برف.

چشمم به خشک شاخه ها.

در حسرت شکفتن صد ها

شکوفه بود.

در عمق انجماد،

گوشم در آرزوی سرود

پرنده بود.

در سینه ام هزار تمنا نهفته

بود.

در آن هوای سرد،

در تیره آسمان سیاه خیال من،

جانم در انتظار طلوعی

دوباره بود.

تادست کردگار،

نقش و نگارهای دلارا

دهد به خاک.

آن جذبه های جادویی

جاودان عشق،

باردگر، دامن کشد،

از قعر چاه،

تا اوج ماه،

نیویورک-زمستان ۱۹۹۵

برنامه ای از رادیوی پیام دوست

هوشمند فتح اعظم

شنوندگان گرامی،

اینگونه حملات را می توان تا حدی توجیه کرد زیرا بر اساس فهم روحانیون و مردم آن زمان از دین بود و تحمّل تغییر و ظهور دین جدید را نداشتند. پنجاه شصت سال اول از ظهور آئین بابی و بهائی فقط مباحث کلامی و اختلاف در فهم آیات کتب مقدّسه مورد بحث بود و تکفیر و ارتداد و بدعت و امثال آن موضوع ردیّه هائی بود که عالمان دین اسلام می نگاشتند.

مقارن با انقلاب مشروطیّت حملاتی جدید از طرف دستگاه روحانیّت در ایران به بهائیان وارد آمد. می گفتند که مشروطیّت را پیروان آئین جدید براه انداخته اند تا اسلام را تضعیف نمایند و بقول ایشان "عوام اضلّ من الانعام" را یعنی مردم عامی را که از چارپایان گمراه ترند به حکومت بنشانند و همزمان با آن از تعلیم حضرت بهاءالله از قبیل تساوی حقوق زن و مرد و لزوم تربیت دختران و مدارس

موضوع حملاتشان تفاوت کرده است و در هر زمان بر آئین بهائی به بهانه دیگری تاخته اند.

در آغاز، که حضرت باب جوانی بیست و پنج ساله در شیراز پرچم ظهور جدید را برافراشت دستگاه روحانیّت آنرا کفر و ارتداد خواندند و از اینکه ادّعای باب با آنچه آنان در کتب و تفاسیر سنتی خویش داشته اند مغایر و مخالف است بر او تاختند. صاحب ادّعا را بعد از شش سال تیرباران کردند و هزاران از پیروانش را کشتند و در آن زمان ردیّه هائی که می نوشتند همه بر اساس مباحث دینی بود. مثلاً باب می گفت رجعت قائم موعود، رجعتی معنوی است یعنی کمالات موعود در هیکل تازه ای تمکن می یابد. مخالفان می گفتند باید از چاه برآید و شمشیر بدست گیرد و گردن کافران را بزند پس این باب دروغگو و ادّعایش مخالف دین است و ریختن خورش مباح است.

بسیارند از هموطنان ما که از سر لطف و وفاداری به برنامه های پیام دوست گوش می دهند و از این راه در می یابند که بهائیان از آئین خویش چه می گویند و به چه تعالیمی دل بسته اند و آنرا با دیده انصاف با آنچه مخالفان در باره این آئین که از سرزمین ما برخاسته و در جهان انتشار یافته است مقایسه می کنند. نتیجه این مقایسه هر چه باشد یک ثمر را آشکار می کند که آئین بهائی چنانکه غرض ورزان آنرا سخیف و کودکانه و مرکز فساد نشان می دهند نیست بلکه بسیار عمیق تر و معقول تر از آن است که می گویند و حتی اگر هم بعنوان دین آنرا نپذیرند لااقل به مرامش احترام می گذارند. اما آنان که آئین بهائی را دشمن می دارند قصدشان فقط ضربت زدن بر هیکل امر بهائی است دیگر به منطق یا استدلال خردمندانه کاری ندارند و دروادی تهمت و افترا می تازند. هر روز

به طعنه نقل می کردند و آنها را مخالف اسلام می خواندند حتی نسبت فساد اخلاق به پیروان آئین بهائی می دادند و می گفتند بهائیان بعنوان تأسیس "مدارس دخترانه" می خواهند فاحشه خانه بوجود آورند و علمائی که با مشروطیت مخالف بودند و حکومت مشروعه می خواستند حتی بر فراز منبر از آثار حضرت بهاءالله می خواندند که پیش بینی فرموده بود که بزودی در ایران حکومت مردمی بر پا خواهد شد. پس مشروطه خواسته و ساخته بهائیان است. این موج دیگری از حملات بر این آئین بود.

چون سلسله پهلوی به حکومت رسید وطن پرستی عامل سیاست روز شد و علت عقب ماندگی ایران را همه بر گردن انگلیسها نهادند و آن قوم را منفور خاص و عام کردند ، در آن زمان یکباره بهائیان عامل حکومت انگلستان شدند تا نفرتی که مردم از انگلیسها داشتند متوجه بهائیان کنند و از این روی مردم ایران را از ارتباط و معاشرت با بهائیان که به قول ایشان بی وطن

اند، بر حذر داشتند.

این تهمت جاسوسی برای انگلستان همچنان در مورد بهائیان باقی بود تا آنکه حکومت کمونیستی در روسیه ، دشمن شماره یک ایران بشمار آمد و جنگ دوم جهانی پای روسها را در ایران باز کرد و نفرت ایرانیان را برانگیخت. در آن زمان آئین بهائی ناگهان ساخته دست روسها شد و رساله جعلی دیگری را از قول سفیر روسیه جعل کردند که او ، یعنی سفیر روسیه در کربلا ، حضرت باب را ملاقات کرد و با ایشان قرار داد که ادعائی تازه و ظهور دین جدیدی را اعلان نماید تا به اساس اسلام لطمه وارد آید. از نفرت مردم آن زمان از روسیه استفاده کردند تا بهائیان را منسوب به آن کشور و در نتیجه منفور خاص و عام نمایند.

در آن وقت بهائیان و محافل بهائی عوامل جاسوسی و مخفی روسیه معرفی گشتند و ضرباتی که بر پیکر آئین بهائی وارد آوردند با حربه این دعوی بی پایه بود.

در دوران انقلاب اسلامی دولت آمریکا شیطان بزرگ مردم ایران شد.

با روال و روش گذشته مبارزه با بهائیان بعنوان اینکه دست نشاندۀ عوامل و جاسوس آن کشورند شروع شد و هنوز ادامه دارد و علاوه بر آن چون مشتی یهود مقیم فلسطین که از حیث عده بسیار کمتر از اعراب آن کشور و عشری از اعراب عربهای کشورهای مختلف بودند دولت اسرائیل را بوجود آوردند و به شناسائی سازمان ملل متحد رساندند و چون جمهوری اسلامی ایران اسرائیل را دشمن خود می داند. امر بهائی ناگهان عامل صهیونیسم بین المللی شد و در نظرشان تمام مصیبتی که نصیب اعراب و مسلمانان جهان است بر گردن صهیونیستها افتاد که در ایران بهائیان عوامل و جاسوسان این نهاد جدید بشمار رفتند. هر لحظه برنگی بت عیار درآمد.

بهائیان از اول پیدایش تا نزدیک نیم قرن کافر و ملحد و زندیق بشمار می رفتند حال از عوامل آمریکا و جاسوسان صهیونیسم بین المللی و اسرائیل محسوبند و تهمت های سابق نیز که دست نشاندۀ انگلیس و روسیه نیز همچنان بجای خود

باقی است. مستمسکی که مخالفان امر بهائی برای حق بجانب بودن تهمت جدید داشته و دارند اینست که مرکز جهانی بهائی در اسرائیل است و بهائیان از سراسر عالم بزیارت مقامات متبرکه خود به آن کشور می روند.

حال آنکه مرکز جهانی بهائی را در اسرائیل حضرت بهاءالله و بهائیان به اختیار تأسیس نکرده اند بلکه دو دولت مسلمان ایران و عثمانی بوده اند که حضرت بهاءالله را به کشور فلسطین که آن روز در قلمرو ترکیه عثمانی بود تبعید نمودند و با درگذشت حضرت بهاءالله در عکا که جزئی از امپراطوری عثمانی بود اماکن مقدسه بهائیان به حکم تاریخ در آن جا مستقر شد. اگر چنین استدلال بی پایه و مایه ای درست باشد باید گفت که دو سلطان مسلمان یعنی ناصرالدین شاه قاجار و عبدالحمید خلیفه اسلامی عثمانی دو صهیونیست بزرگ بودند که تباری کردند و حضرت بهاءالله را به فلسطین تبعید نمودند تا ۸۰ سال بعدش بواسطه بهائیان دولت اسرائیل بوجود آید و نضج گیرد! آیا هیچ انسان عاقل بی

غرضی چنین استدلال مضحکی را باور می کند؟

وقتی هنوز دولت اسرائیل برپا نشده بود و فلسطین تحت قیمومت انگلستان بود و اختلافات خونین بین یهود و اعراب فلسطین جاری بود سازمان ملل متحد هیأتی را بنام کمیته ویژه ملل متحد در باره فلسطین معین کرد تا در باره آینده فلسطین پس از خاتمه دوره قیمومیت انگلستان مطالعه کند و

توصیه خود را به سازمان ملل متحد تقدیم دارد. ریاست این کمیته با قاضی عالی مقامی از اهل سوئد بنام امیل Sandstorm بود که از جمله در دادگاه عالی بین المللی در لاهه خدمت کرد و چند سالی نیز رئیس سازمان صلیب سرخ سوئد بوده است و او در سال ۱۹۴۷ با اعضاء کمیته خود از طرف سازمان ملل برای تحقیق به فلسطین رفت و در اجراء وظائف خویش از جمله از روسای طوایف دینی مختلف در فلسطین نظرپرسی نمود و در ضمن آن به ولی امر بهائی حضرت شوقی ربّانی ، قائد جامعه بین المللی آن زمان ، نامه ای فرستاد تا نظر بهائیان را در باره آینده فلسطین

جویا شود. حضرت شوقی ربّانی جوابی به او می دهند که از موقعیت بی طرفانه بهائیان حکایت می کند و تمام دروغهائی را که دشمنان برای انحراف افکار عمومی پخش می کنند برملاء می سازد . ترجمه برخی از فقرات این نامه جوابیه ولی امر بهائی را به کمیته ویژه ملل متحد برای شما می خوانم. آن جوابیه چنین آغاز می گردد:

" نامه گرامی شما بتاريخ ۹ جولای رسید. بسیار متشکرم که فرصتی فراهم آوردید تا نظر خویش را به اطلاع شما و هموطنان محترمان برسانم که رابطه آئین بهائی با فلسطین چیست و روش ما در قبال تغییرات آینده در ماهیت این سرزمین مقدس و پر آشوب چگونه است. سپس ولی امر اشاره می فرماید که موقعیت بهائیان در فلسطین از جهتی منحصر بفرد است و توضیح می دهند که مسیحیان با آنکه مقدس ترین مراکشان در اورشلیم است اما مرکز اداری آنان در شهرم است و مسلمانان با آنکه یکی از مقدس ترین مقاماتشان در اورشلیم است ولی محل

زیارتگاهشان در عربستان است و یهود هر چند با اورشلیم سابقه ای تاریخی دارند ولی مرکز اداری یهودیان جهان در فلسطین نیست و از زمره ادیان جهان، فقط بهائیانند که سه تن از بنیان گذار آئینشان همه در خاک فلسطین مدفونند و از این راه مرکز روحانی بهائیان تأسیس گردید و نیز مرکز اداری جهانی بهائی نیز در همین سرزمین است که ایشان یعنی حضرت شوقی ربّانی به ریاست آن مفتخرند. سپس در جواب سؤال کمیته ویژه ملل متحد چنین می نویسند که ترجمه اش چنین است:

" آئین بهائی بکلی غیر سیاسی است و ما در منازعات فجیعی که حال در باره آینده این ارض مقدّس جریان دارد نه از جانبی طرفداری می کنیم و نه بیانی داریم که توصیه نماید تا ماهیّت سیاسی این کشور چگونه باید باشد. هدف و مقصد ما تأسیس صلح عمومی در جهان است و آرزومندیم در هر زمینه از جامعه انسانی از جمله در قلمرو سیاست، عدل و انصاف حکمفرما باشد. از آنجا که بسیاری از پیروان

آئین ما قبلاً یهودی و مسلمان بوده اند بدیهی است که ما نسبت به هیچ یک از آن دو گروه تعصبی نداریم بلکه مشتاقیم که بین آنان صلح و آشتی افتد تا از آن راه خیر و منفعت متقابل و مصلحت کشور حاصل گردد. اما آنچه مورد نظر و توجّه ما هست آن است که هر نوع تصمیمی که در باره سرنوشت آینده فلسطین اتخاذ شود و هر کس که بر دو شهر حیفا و عکا حکومت نماید باید این واقعیت را قبول کند و برسمیت بشناسد که در آن دو منطقه، مراکز روحانی و اداری آئینی جهانی قرار دارد و باید

استقلال آن آئین و حقّ اداره امور بین المللی اش را از آن مراکز بپذیرد و نیز حقّ مسافرت بهائیان را از همه کشورهای جهان برای زیارت تصدیق کند و همان امتیازی و جوازی که به یهودیان و مسلمانان و مسیحیان برای زیارت اورشلیم داده می شود به بهائیان نیز واگذار گردد... الی آخر"

شنوندگان گرمی ملاحظه می فرمائید که قبل از آنکه قیمومت انگلستان در فلسطین به پایان رسد

سازمان ملل متحد برای رفع اختلافات و برای خاتمه جنگ و جدالهای بین اعراب و یهودیان ساکن فلسطین پای در میان نهاد و از روسا و وجوه اهالی ساکن فلسطین نظر پرسی کرد بهائیان چنانکه شنیدید رسماً به اطلاع سازمان ملل متحد رساندند که برای ما فرق نمی کند که در آینده فلسطین چگونه اداره می شود فقط هر که بر دو شهر عکا و حیفا که مرکز روحانی و اداری امر بهائی است حکومت می کند باید حقوق حقّه جامعه بین المللی بهائی را محفوظ دارد.

حال چنین اتفاق افتاده که این دو شهر که برای بهائیان مقدّس است در قلمرو دولت اسرائیل است و بهر دلیلی که این کشور بوجود آمده با تصویب سازمان ملل متحد بوده است و حال دولت اسرائیل بنا بر مقررات ملل متحد موظف است که اماکن مقدّس بهائیان را مانند سایر اماکن مقدّسه سایر ادیان در این کشور محافظت کند و می کند پس چگونه می توان این تهمت کودکانه بی سرو ته را بهم بافت که بهائیان

در تشکیل حکومت اسرائیل ذی مدخل بوده اند یا از آن بدتر با اسرائیل در سرکوبی اعراب مسلمان شریک گشته اند. در حالیکه ولیّ امر بهائی که رئیس جامعه بهائی بین المللی است حتّی قبل از تشکیل کشور اسرائیل بی طرفی خود را رسماً اعلام و اظهار داشته که ما تعصّبی نسبت به هیچ یک از هر قوم یهود و مسلمان نداریم زیرا بسیاری از پیروان این دو دین بوده اند که به آئین بهائی پیوسته اند.

شنوندگان گرامی وقتی این حنائی که امروز دشمنان بر آئین بهائی می بندند دیگر رنگ ندارد معلوم نیست دیگر از چه راهی و بچه

مستمسک مذبوحانه ای بر آئین بهائی حمله می کنند. اشتباه آن درماندگان در این است که به تجربه دیده اند که بهر حیل دست زدند حتّی با کشتار و چپاول ، هیچ یک کارگر نیافتاد و آئین بهائی معدوم نشد بلکه اساس محکمش که ساخته دست پروردگار است تزلزل نیافت و مستحکمتر شد و چنانکه حضرت بهاءالله صریحاً اظهار داشته این تند باد های مخالف و دشمنی های شدید بجای آنکه آتش آئین الهی را خاموش کند، بیشتر سبب اشتعالش شد. افسوس که پرده تعصّب چشم خرد دشمنان بهائی را بسته است و لہذا از آنچه

کرده و می کنند نتیجه نمی گیرند. به آنان سفارش می کنم حال که کار از روی منطق و تفکر نمی کنید و نتیجه ای نمی گیرید لااقل فالی از حافظ باز کنید، شاید شاه بیت فال شما این باشد که فرمود:

هر چند کازمودم از وی نبود سودم
من جَرَبَ المَجْرَبَ حَلَّتْ به الندامه
(یعنی هر کس آنچه را که تجربه شده است باز در محک تجربه در آورد سزایش پشیمانی و ندامت است.)

جانتان خوش باد

از دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

هوا داغ و دم کرده است. زنگ تفریح است. دخترکها با مقنعه های سیاه و سرمه ای به طرف تنها شیر آب مدرسه هجوم می آورند. دخترکی به شیر آب می رسد. شیر آب را باز می کند. اولین قطره های خنک آب به صورتش می خورد. هنوز خنکی آب را کاملاً حس نکرده بود که دستی سنگین و محکم بر سرش کوبیده می شود. خانم مدیر است. " بیشعور احمق ! نمی دونی بهائی ها حق ندارند از شیر آب عمومی استفاده کنن. می خوای همه رو نجس کنی !

مچاله و بغض کرده به گوشه ای می رود. صدائی از پشت سر می شنود. بر می گردد. چند دست کوچک از زیر روپوش مدرسه ، قمقمه های آب را به سویش دراز کرده اند. ایران- طهران - دبستان رهرو .

نمونه هائی از اشعار شعرای ایران از رودکی تا عصر حاضر

ناصر خسرو

ناصر خسرو شاعر معروف قرن پنجم هجری قمری مطابق با قرن یازدهم میلادی است او از مردم قبادیان بلخ بود (افغانستان فعلی) که در میان سالی به مذهب اسماعیلی (یکی از شعب شیعه) رو آورد و از بیم متعصبان مذهبی به منطقه بدخشان (شرق افغانستان) پناه برد. او در سرودن قصیده استاد بود و آثار زیبایی در پند و اندرز و بیان مسائل دینی دارد و بطوری که از این آثار بر می آید نسبت به زمان خود آدم روشنفکری بود و به عقل و استدلال معتقد بود.

نمونه آثار

عقاب

روزی ز سر سنگ عقابی به هوا خواست (۱)	بهر طلب طعمه پر و بال بیاراست
بر راستی بال نظر کرد و چنین گفت:	امروز همه روی جهان زیر پر ماست
بر اوج چو پرواز کنم از نظر تیز (۲)	می بینم اگر ذره ای اندر تک (۳) دریاست
گر بر سر خاشاک یکی پشه بجنبد	جنبیدن آن پشه عیان در نظر ماست
ناگه ز کمین گاه (۴) یکی سخت کمانی	تیری ز قضای (۵) بد بگشاد بر او راست
بر بال عقاب آمد آن تیر جگر دوز	وازا بر مرا و را بسوی خاک فرو کاست (۶)
بر خاک بیفتاد و بغلتید چو ماهی	وانگاه پر خویش گشاد از چپ و از راست
گفتا عجب است این که ز چوبی و ز آهن	این تندی و تیزی و پریدن ز کجا خواست
زی تیر نگه کرد و پر خویش بر او دید	گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست

کدوین (۷)

نشینده ای که زیر چناری کدوینی	بر رست (۸) بر دوید بر و بر به روز بیست (۹)
پرسید از آن چنار که تو چند روزه ای	گفتا چنار سال مرا بیشتر زسی است

خندید پس بدو که من از توبه بیست روز
او را چنار گفت که امروز ای کدو
فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان
برتر شدم، بگویی که این کاهلی ز چیست؟
با تو مرا هنوز نه هنگام داوری است
آن گه شود پدید که نامرد و مرد کیست؟

مردم نتوان کشت

چون تیغ بدست آری مردم نتوان کشت
این تیغ نه از بهر ستمکاران کردند (۱۱)
عیسی به رهی دید یکی کشته فتاده
گفتا که کرا کشتی تا کشته شدی زار
انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس
نزدیک خداوند بدی نیست فراموش (۱۰)
انگور نه از بهر نبید (۱۲) است به چرخشت (۱۳)
حیران شد و بگرفت به دندان سرانگشت
تا باز که او را بکشد آنکه ترا کشت
تاکس نکند رنجه به در کوفتن مشت

آفرینش دنیا

بار خدایا اگر ز روی خدائی
چهره رومی و صورت حبشی را
طلعت هندو و روی ترک چرا شد؟
چيست خلاف اندر آفرینش دنیا؟
نعمت منعم (۱۵) چراست دریادریا؟
طینت انسان همه جمیل سرشتی
مایه خوبی چه بود و علت زشتی؟
همچو دل دوزخی و روی بهشتی
چون همه را دایه و مشاطه (۱۴) تو گشتی
محنت مفلس چراست کشتی کشتی؟

نعمت دنیا

ناصر خسرو به راهی میگذشت
دید قبرستان و مبرز (۱۷) روبرو
نعمت دنیا و نعمت خواره بین
مست و لایعقل (۱۶) نه چون میخوارگان
بانک برزد گفت: کای نظارگان
ایش نعمت ایش نعمت خوارگان

۱-خاست: بلند شد ۲-نظر تیز: تیزبین ۳-تک: ته ۴-کمین گاه: محل پنهان شدن برای صید ۵-قضا: سرنوشت ۶-فروکاست: پائین آورد ۷-کدوین: بوته کدو ۸-روست: روئید ۹-بروزیست: در بیست روز ۱۰-فرامشت: فراموش ۱۱-کردند: ساختند ۱۲-نبید: شراب ۱۳-چرخشت: چرخشی که با آن شیره انگور گیرند یا محل گرفتن شیره انگور با وزنه یا لگد ۱۴-مشاطه: آرایش کننده ۱۵-منعم: ثروتمند ۱۶-لایعقل: بی عقل ۱۷-مبرز: توال

نگاهی به زندگی خانم دکتر مهرانگیز (مهری) ارجمند - راسخ

مونا خادمی

شرح حال زیر از سرکار خانم دکتر مهری راسخ، در کنفرانس انجمن دوستداران فرهنگ ایران در شیکاگو توسط سرکار خانم مونا خادمی ایراد گردید و مجله عندلیب تصمیم گرفته بود آنرا در این شماره درج نماید. متأسفانه قبل از انتشار این شماره روح پاک ایشان به عالم ملکوت پرواز نمود.

باکمال احترام فقدان آن شخصیت ممتاز را به دانشمند محترم جناب دکتر شاپور راسخ و تمام افراد خانواده تسلیت عرض مینماید.

مجله عندلیب



بسیار خرسند و سپاسگزارم که افتخار معرفی و ابراز قدردانی از سرکار خانم دکتر مهری راسخ، بانویی برجسته و ارزشمند، به بنده داده شد.

محققاً دوستانی از هم دوره‌های خانم دکتر مهری راسخ هستند که بهتر و بیشتر از من با ایشان آشنایی داشته‌اند ولی قرعه و فال نیک به نام بنده افتاده است.

آشنائی من با خانم دکتر مهری راسخ از زمانی آغاز شد که ۱۹ ساله بودم که ایشان را در ایران ملاقات کردم و از راهنمایی‌های پرازش این بانوی عزیز در مورد

تغییر رشته تحصیلی بهره‌مند شدم. از همان روز نهال عشق و محبت ایشان در دل من کاشته شد که تا به امروز ادامه دارد و به درختی تنومند تبدیل شده است.

همچنین داستان‌های بسیاری از روابط و همکاری‌های نزدیک ایشان و همسر محترمشان دکتر شاپور راسخ با پدر و مادرم در امور اداری، در تماس‌های اجتماعی، در روابطه امری مذهبی و در دوستی نزدیک خانوادگی شنیده‌ام که احترام مرا به ایشان چندین برابر کرده است. این رابطه و تماس ما زمانی استحکام بیشتری پیدا کرد که خانواده راسخ پس از وقوع انقلاب اسلامی در ایران در شهر ژنو مقیم گشتند که مادر و خواهرم نیز در آن شهر ساکن بودند و شانس دیدارشان را چند بار در سال داشتم. شاید لازم باشد اشاره کنم که تنها برنامه‌ای که برای قدرانی از خدمات شایسته خانم دکتر مهری راسخ در طی چند دهه اخیر برگزار شد توسط مادرم در سال ۲۰۰۳ میلادی در شهر ژنو بود که با شرکت فامیل و دوستان نزدیک ایشان انجام گرفت. در آن

زمان مهری خانم از سلامت بهتری بهره‌مند بودند.

شناسایی و قدردانی از خانم دکتر مهری راسخ در مدت کوتاه کاری بسیار مشکل است چرا که این خانم محترم شخصیت و خصوصیات استثنایی دارند. هم اکنون با هم به زندگی دکتر مهری راسخ نگاهی می‌کنیم:

برای شناسایی شخصیت این خانم برجسته البته باید به سابقه خانوادگی‌شان توجه نمود.

مهری خانم در سال ۱۹۲۸ میلادی در تهران به دنیا آمدند. هم مادر و هم پدر او تحصیل‌کرده و پیشرفته بودند. پدرشان دکتر مسیح ارجمند، مدتی ریاست مدرسه بهائی همدان و سپس ریاست پست و تلگراف استان مازندران را عهده دار بوده و سالها به کار طبابت نیز اشتغال داشتند. مادر ایشان باهره خانم ارجمند، خانمی بسیار فعال بودند که به مسائل تربیتی علاقه بسیار داشتند. مادر بزرگ مهری خانم هم از شیر زنان عصر خود بود و یکی از اولین مدارس دخترانه تهران را تأسیس کرده بود. به نظر

می‌آید که علاقه به تعلیم و تربیت در این خانواده موروثی بوده است!

برای شناسایی بیشتر با خانم دکتر راسخ باید از موفقیت‌های تحصیلی وی سخنی گفت:

ایشان پس از ازدواج، دیپلم دبیرستان را دریافت کرده و به تحصیل در رشته روانشناسی و تعلیم و تربیت در دانشگاه تهران پرداختند. پس از اتمام این دوره به عنوان دانشجوی ممتاز آن بخش با بورس تحصیلی به ژنو رفته و لیسانس، فوق لیسانس و دکترای خود را در تعلیم و تربیت از دانشگاه ژنو دریافت کرده و مفتخر به دریافت جایزه‌ای به خاطر ارزشمندی رساله دکترای خود از آن دانشگاه شدند.

البته لازم است نظری هم به موفقیت‌های شغلی و کاری ایشان بیان‌داریم:

خانم دکتر راسخ در سال ۱۹۶۲ میلادی در دانشگاه تهران به عنوان دانشیار شروع به کار کردند و چند سال بعد به عنوان استاد و رئیس بخش به خدمات خود ادامه دادند.

ریاست ایشان در آن بخش جلوه و نمود والایی به آن بخشید. در مدرسه عالی دختران و درآموزشگاه عالی خدمات اجتماعی هم تدریس نموده و یک کلینیک مشاوره روانی در مدرسه عالی دختران تأسیس کردند.

ایشان به عنوان مشاور وزارت بهداشتی فعالیت داشته و سالها عضویت شورای عالی زنان ایران را به عهده داشتند. هم چنین مورد مشاوره رجال برجسته و خانواده‌ها و افراد سرشناس آن دوران ایران بودند.

کلینیک خصوصی ایشان هم در تهران مورد استقبال و استفاده عده کثیری بود.

دکتر مهری راسخ سالها در ایران برنامه‌های زنده رادیویی در باره امور خانواده و تربیت اطفال داشتند که شنوندگان بسیاری را از سراسر کشور جلب کرده بود.

ایشان در سال ۱۹۷۵ میلادی در اولین کنفرانس بین‌المللی زنان در مکزیکوسیتی، مکزیک به عنوان نماینده ایران همراه با چند نفر دیگر شرکت کردند. انتخاب وی برای شرکت در این کنفرانس و هم چنین در برنامه‌های مختلف آن زمان فقط به علت کارآئی، تبحر و تجربیات ایشان بود.

فعالیت‌های مختلف و متعدد بهایی در سطح محلی و ملی در ایران از جمله فعالیت‌های والای دکتر مهری راسخ بود.

مقالات متعددی از ایشان به چاپ رسیده است. دکتر مهری راسخ در صدد چاپ سه کتاب بودند که تجربیاتشان را در رشته روانشناسی بالینی منعکس میکرد که متأسفانه به علت تصرف خانه ایشان پس از انقلاب، همه آن اسناد و اوراق را از دسترسشان خارج کرد و این خدمت امکان پذیر نشد.

پس از نقل مکان به شهر ژنو در سال ۱۹۷۸ میلادی، دکتر مهری راسخ به فعالیت‌های خود در رشته روان درمانی ادامه دادند و چون سخنران قابلی بودند در مدارس مختلف بهائی اروپا شرکت کرده و سخنرانیهای متعددی درباره مسائل تربیتی ارائه دادند. سفرهایی به کشورهای کامرون، ساحل عاج و

سنگال در افریقا و گوادلوپ فرانسه انجام داده و با افراد سرشناس و بهائیان آن مناطق ملاقات نموده و در برنامه‌های مختلف شرکت کردند.

تا چند سال قبل ایشان به عنوان نماینده جامعه بهائی در انجمن بین ادیان ژنو فعالیت داشته و به موفقیت‌های بی‌شماری دست یافتند.

شناسایی دکتر مهری راسخ کامل نیست اگر از ازدواج و خانواده ایشان سخنی نرانیم:

ایشان در سال ۱۹۴۶ با شاپور راسخ که چند سال قبل از آن در یک جلسه بهائی یکدیگر را ملاقات کرده بودند ازدواج نمودند. یکی از شرایط قبول این ازدواج از سوی مهری خانم این بوده است که همسر آینده شان مانع پیشرفت و به انجام رسیدن اهداف و پروژه‌های ایشان نباشند! و همانطور که دوستان و آشنایانشان شاهد بوده‌اند این زن و شوهر نمونه در همه ادوار زندگی حامی و پشتیبان یکدیگر بوده و هستند.

شنیده‌ام که خیلی از دوستانشان آنها

را به «گل و بلبل» و به «دو مرغ عشق» تشبیه کرده‌اند. لفظ «شاپورجون» از دهان این خانم عزیز هیچوقت نیفتاده است. حتی در این دوران که تا حدی فراموشی گریبانگیر این بانو شده خللی در علاقه به شاپور و لفظ دلنشین «شاپورجون» وارد نشده است.

امتحانات و مشکلات زندگی عشق آنها را به یکدیگر قوی‌تر کرده است. در چند سال اخیر به خاطر مشکلات جسمانی و سلامتی، همسر عزیزشان، دکتر شاپور راسخ با کمال عشق و محبت و از خودگذشتگی از ایشان نگهداری کرده است. حاصل این ازدواج دو فرزند، یک پسر و یک دختر و دو نوه می‌باشد.

این اطلاعات برای آشنایی با دکتر مهری راسخ لازم بود ولی به هیچ وجه کافی نیست چرا که بسیاری به دریافت درجه دکتری نائل می‌شوند، بسیاری دانشجوی ممتاز می‌شوند بسیاری مقاله چاپ می‌کنند بسیاری فعالیت‌های مختلف اجتماعی، مذهبی و کشوری به عهده می‌گیرند و بسیاری ازدواج

موفق دارند ولی مهری خانم راسخ مقامی شامخ ترو برتر دارد.

او با همه تفاوت داشت. شاید دلیل آن، ترکیبی از تحصیلات عالی، خصوصیات اخلاقی شایسته و به کاربرد اعتقادات روحانی و اخلاقی وی باشد که او را از دیگران متمایز می‌کند.

آنهائی که این خانم عزیز را از نزدیک می‌شناسند شاهد رفتار انسانی او بوده‌اند. او با روحیه‌ای مثبت، خوش‌بینی، و مهربانی بی‌حد و حصر به همگان امید میداد. او هرگز شخصی را از خود نرنجانید. دکتر مهری راسخ به جوهر انسانی هر فرد احترام می‌گذاشت و سعی می‌کرد بهترین خصائل آنان جلوه نماید.

او از کمالات انسانی عالی بهره‌مند است. انسانی با محبت، خوشرو، سخاوتمند، خوش فکر، متواضع، بزرگ‌منش و روشن فکر است. این خصوصیات در او انگشت‌نما هستند.

ایشان بنا بر اعتقاد به اصول دیانت بهائی به تساوی حقوق زن و مرد معتقد بودند و برای پیشبرد حقوق

زنان همیشه فعالیت می‌کردند. بیاد دارم که در برنامه ریزی کنفرانس‌های مختلف همیشه سعی می‌کردند چند خانم در زمره سخنرانان و ناظرین برنامه‌ها باشند و به آنها هم میدانی داده شود و بر این امر اهمیت بسیاری می‌گذاشتند. تشویق‌ها و پشتیبانی‌های این بانوی عزیز باعث موفقیت و پیشرفت تعداد زیادی از خانم‌های آن زمان بود.

با اینکه خانم دکتر راسخ مُشوق دختران جوان برای تکمیل تحصیلات بودند ولی همیشه تعادل بین زندگانی حرفه‌ای و مشغله‌های مختلف و زندگی خانوادگی را مهم می‌دانستند و شخصاً آن را رعایت می‌کردند. خانمی با وقار، خوش لباس و همیشه آراسته و کد بانوئی ماهر و آشپزی مُتبحر بودند.

اگر بخواهیم صفات و خصوصیات ایشان را ذکر کنیم بسیار طولانی خواهد شد. ولی می‌توان گفت که والاترین آنها خصلت مهربانی و عواطف قلبی صادقانه ایشان بود.

به یاد دارم در روز آخر کنفرانسی،

ایشان پس از اجرای چندین سخنرانی با خستگی فراوان در حال خروج از هتل بودند که از گوشه‌ای از سالن، صدای خانمی که در حال درد دل با دوستان خود بود و به آرامی می‌گریست را شنیدند. بلافاصله خود را به خانم ناشناس رسانده دست به دورشانه او انداخته و از او دلجویی کردند و در حالی که همسر و دوستان خود را در انتظار گذاشته بودند به این خانم کمک و راهنمایی نمودند.

دکتر مهری راسخ برای ثبات خانواده اهمیت بسیاری قایل بود. در سخنرانی ایشان چنین گفت: "... : خانواده واحد اولیّه جامعه و زیربنا و سازنده جوامع انسانی است ... برای اینکه همه ارزش‌های مثبت و منفی از مجرای خانواده وارد خانواده میشود.... و تعلیم و تربیت در خانواده مهمترین عوامل سرنوشت خانواده و جامعه وابسته به آن خانواده است."

او در مشاوره با زن و شوهرهای جوان همیشه برای پایداری و نگهداری زندگی مشترک آنها سعی وافری مبذول می‌داشت. در دوران

بعد از انقلاب بسیاری از آنها از کشورهای مختلف دنیا با ایشان تماس تلفنی داشتند و گاه تا پاسی از شب، از مشورت و راهنمایی ایشان بهره‌مند می‌شدند. ایشان هیچگاه از این خدمات پاداشی نخواست و لب به شکوه نگشود. او راحت خود را فدای دلجویی از دیگران می‌کرد.

اعمال ایشان نشان دهنده رقت عواطف و توجه ایشان به احساسات دیگران بود. او هرچه داشت نثار دوستان خود می‌کرد. غمخوار بیماران و دل شکستگان بود. او به پیر و جوان عشق می‌ورزید. کسانی که شانس آشنایی با دکتر مهری راسخ نصیب‌شان شده، داستانهای بسیاری از رفتار و کردار این خانم نمونه دارند. افراد بسیاری هم در اکناف عالم می‌باشند که همگی پرورده دست مهر و محبت و مدیون راهنمایی‌ها و هدایت های دکتر مهری راسخ می‌باشند.

واقعاً که اسم با مسمایی بر او گذاشتند. شاید والدینش می‌دانستند که او در تمامی زندگانی «مهرانگیز» خواهد بود. آنچه که حضورتان ارائه شد فقط نمایانگر قطراتی از دریای وسیع زندگی پربرکت و خصوصیات انسانی ایشان بود. در فرهنگ ما مبالغه و اغراق رواج دارد ولی هیچکدام از اینها غلو نبوده است و امیدوارم این سخنان که از دل بر آمده بردل شما نشسته باشد.

مایلیم از این برجسته زن ایران معاصرپوزش بطلبم که زندگی پربار و ثمرش، خصوصیات اخلاقی والایش، صفات ارزنده و مهربانی بی‌کرانش را به خاطر محدودیت زمانی در چند دقیقه خلاصه کردم.

زندگی او احتیاج به مطالعه و بررسی بیشتر و خدماتش چه در ایران و چه در صفحه بین‌المللی به قدردانی و ستایش والاتری نیازمند است.

امیدوارم توانسته باشم عشق و علاقه و محبت خودم و امثال خودم، که بسیار زیادند به دکتر مهری راسخ را در قلب شما نهاده باشم و آرزو دارم که بتوانیم در آینده قدر و مقام خدمات بی‌شالوده و ارزنده او را به جامعه بهائی، به جامعه ایران و به جامعه بشری بیشترارج بنهیم.

حقوق مدنی بهائیان

جمشید فنائیان

ها، سلیقه ها، افکار و آراء می توانند متحد باشند. چه تفاوت در دیدگاه ها نباید موجب برخورد ها شود بلکه آراء و افکار مختلف می تواند بر غنای فرهنگی، رشد سیاسی و تعالی فکری بیفزاید. تفاوت و حتی تصادم افکار می تواند نتیجه ای پر بار داشته باشد و حقیقت را آشکار کند.

مردمان و سازمانها چه در سطح ملی یا بین المللی می توانند از برخی از تعالیم بهائی بهره گیرند بدون آنکه الزامی در قبول حقایق رسالت حضرت بهاءالله مطرح باشد و هم اکنون برخی از تعالیم بهایی را بعنوان شاخص پیشرفت تمدن بکار بسته اند. وقتی حضرت بهاءالله به پادشاهان و امپراتوران و سران دنیا پیام جدید را ابلاغ و آنان را دعوت نمودند که برای ساختن دنیای نو قدم جلوگذارند آنان در افکار کهنه و عقاید عتیقه غرق بودند و نتوانستند اهمیت حیاتی و لزومیت فوری تغییر نظامات دنیا را درک کنند و خیر مردم و خیر خود را

پس از شانزده دهه متوالی سرکوبی ظالمانه جنبش بابی و پیروان آئین نوین بهائی گاه بیشتر و گاه کمتر و کشتار بیرحمانه بی گناهان و ترویج تهمتهای ناروای برخی بی انصافان این نخستین بار است که بنحوی گسترده یک چنین حرکت انسان دوستانه برای دفاع از حقوق حقه جامعه ای ستمدیده آغاز گشته است و این جلوه ای از بزرگ منشی روحیه ایرانی است که طی قرون متمادی زیر خرواری از تعصبات وارداتی مکتوم و مخدوش گشته بود و این تائیدی بر واقعیت تاریخی است که ایرانیان نخستین قومی بودند که اعلامیه حقوق بشر را بر نوشتند و تحسین شماری از تاریخ نویسان را برانگیختند.

حال که دفاع از حقوق حقه جامعه ستمدیده بهائیان فعلاً ان اجتماعی را در یک صف قرار داده است شاید بتوان از یکی از اصول آئین بهائی که وحدت در کثرت است بهره گرفت بدین معنی که مردمان و سازمان ها با وجود تفاوت مشرب

در حال حاضر حقوق مدنی بهائیان بحث روز می باشد و شمار روز افزونی از آزادی طلبان و صاحب نظران طلب آند که حقوق حقه بهائیان و امنیت مالی و جانی آنان، امکانات تحصیلی، حق استخدام در دوائر دولتی و آزادی عقیده و وجدان تأمین گردد و علاوه بر مردمان روشن ضمیر بسیاری از احزاب سیاسی، مجامع حقوقی و سازمان های مختلف با وجود گرایش های گوناگون به اتفاق به دفاع از حقوق مدنی و آزادی مذهبی بهائیان برخاسته اند و این مدافعان حقوق و کرامت انسانی بنحوی علنی سرکوبی جامعه بهائی را محکوم نموده اند و نیز در سطح بین المللی از جمله اتحادیه اروپا، فدراسیون بین المللی حقوق بشر، دولت های ایالات متحده آمریکا، کانادا و استرالیا، فدراسیون مدرسین کالیفرنیا، انجمن پژوهشگران ایرانی و بسیاری دیگر سلب آزادی بهائیان و جلب هیئت مدیران را محکوم نموده و آزادی آنانرا اکیداً خواستار شدند.

تشخیص ندادند و در نتیجه یکی پس از دیگری از اریکه قدرت فرو افتادند و دچار مذلت شدند.

حضرت بهاءالله در لوحی خطاب به ویکتوریا ملکه بریتانیا پیشنهاد کردند حال که سران جهان از قبول این پیام سرباز زده اند حداقل یک مجمع جهانی از پادشاهان و سران جهان تشکیل شود و در موضوع برقراری صلح جهانی و آرامش عالم انسانی با هم مشاوره نمایند. ناگفته نماند هر چند ملکه بریتانیا لوح حضرت بهاءالله را با احترام دریافت کرد ولی اقدامی در این زمینه انجام نداد.

بهائیان معتقدند چون حضرت بهاءالله به سران دنیا فرمود که اگر بهائی نمی شوند حد اقل بین خود صلح سیاسی را برقرار کنند از اینرو پیش از قبول همگانی آئین بهائی در سطح جهانی صلح سیاسی در دنیا برقرار خواهد شد. در تشکیل جامعه ملل و سازمان ملل متحد تعالیم بهاءالله تأثیری بسزا داشته است زیرا ویدرو ویلسون رئیس جمهور فقید آمریکا، که چهارده ماده معروف برای تشکیل جامعه

ملل را ارائه داد با پیام و تعالیم حضرت بهاءالله تا حدودی آشنائی داشت و یکی از دخترانش بهائی بود و نیز بنیانگذاران سازمان ملل متحد، رئیس جمهور آمریکا فرانکلین روزولت و نیز نخست وزیر انگلیس سروینستون چرچیل هر دو با تعالیم حضرت بهاءالله آشنائی داشتند. دکتر جیاگری که از بهائیان برجسته ایتالیا بود و همسرش از شاهزادگان سوئد بود با خانواده روزولت روابط خانوادگی داشتند. البته ناگفته نماند که جامعه ملل و سازمان ملل متحد قدمی در راه تشکیل مجمع بین المللی سران دنیا است که حضرت بهاءالله تشکیل آن را لازم و حتمی شمردند و البته این سازمان دارای نواقصی است که هنوز بدان درجه که مورد نظر حضرت بهاءالله است نرسیده است.

بیت العدل عمومی که رهبری جامعه جهانی بهائی را بر عهده دارد و هیئتی منتخب از بهائیان سراسر جهان است در پیام اخیر مورخ ۱۹ ماه می ۲۰۰۸ خطاب به جامعه ستم دیده بهائیان ایران که پس از دستگیری هیئت یاران صادر

شده است آنان را تشویق می کنند که برای ترقی ایران با همگامی با دیگر ایران دوستان و فعالان اجتماعی کوشش فراوان نمایند. از جمله می نویسند "همگام با دیگر هموطنان روشن ضمیرتان در احیای ایران عزیز و ارتقای آن به مقام محترم ترین ممالک عالم کوشا هستید تا آن سرزمین مقدس مایه مباهات جهانیان و مورد ستایش و غبطه عالمیان گردد".

ممکن است برخی از این پیام بیت العدل عمومی بهائیان که "ایران عزیز" به "مقام محترم ترین ممالک عالم ارتقا یابد" و "مورد ستایش و غبطه عالمیان گردد" به شگفتی آیند و آن را غیر ممکن دانند زیرا می بینند که ایران در پنجه عقاید عتیقه و خرافات فلج کننده، و واپسگرایی ظالمانه گرفتار است چگونه می تواند چنین پر و بال بگشاید و راه ترقی بییابد و "محترم ترین ممالک عالم" گردد و مورد غبطه مردم اهل زمین شود.

اولاء باید توجه داشت که این بیان بیت العدل عمومی مأخوذ و ملهم از آثار بهائی است که ترقی

شگفتی آور ایران را پیش بینی کرده و تحقق آن را حتمی شمرده است. حضرت عبدالبهاء می نویسد "مستقبل ایران در نهایت شکوه و عظمت و بزرگواری است.... جمیع اقالیم عالم توجّه و نظر احترام به ایران خواهند نمود و به یقین بدانید چنان ترقّی نماید که انظار جمیع اعظام (بزرگان) و دانایان عالم حیران گردد" و در جای دیگر جلال و شکوهمندی و ترقّی و آبادانی ایران را نوید می دهد و قلوب ایران دوستان را غریق در سرور و نشاط و حرکت می نماید. حضرت عبدالبهاء می نویسد "دولت وطنی جمال مبارک (حضرت بهاء الله) (ایران) در جمیع بسیط زمین محترم ترین حکومت خواهد گشت. . . ایران معمور ترین بقاع عالم خواهد شد."

برخی ممکن است بگویند چگونه می توانیم بدین امید دل بندیم که روزی ایران غبطه جهان و باعث تعجب بزرگان و دانایان گردد و بهشت برین شود و آباد ترین قطعه روی زمین گردد. نخست آنکه حضرت عبدالبهاء تنها در مورد آینده ایران پیش گویی نکرده است

چه برخی از رویدادها را پیش بینی نمودند اگر کسی بتواند یک مورد از پیش بینی ایشان را بیابد که به حقیقت نپیوسته باشد حق دارد در مورد این بیان جانفزا تردید نماید. برای نمونه حضرت عبدالبهاء جنگ جهانی اول را پیش بینی کرد و چون جنگ جهانی اول پایان یافت و همه تصوّر می کردند که دیگر جنگ ننگ است و ممکن نیست که دیگر دولت ها به جنایت و کشتار دوباره دست زنند فردای برگزاری جشن پایان جنگ جهانی اول حضرت عبدالبهاء پیش بینی کرد که جنگ جهانی دیگر بسیار شدید تر بوقوع خواهد پیوست. البته این پیش بینی ها بر اساس بینش شگفتی آور درونی بود نه بر پایه حدس و گمان و خواب بینی. زیرا به صراحت گفتند منشوری که پس از پایان جنگ جهانی اول بعنوان منشور عدالت امضاء کرده اند در آن مکر و حيله ای پنهان است که دوباره اروپا را به اسارت خواهد کشید. و نیز در جریان درگیری استبداد خواهان و مشروطه طلبان حضرت عبدالبهاء پیروزی مشروطه طلبان را حتمی دانست و نیز حکومت علما را در ایران پیش بینی کرد و غیره و غیره. این پیش بینی ها بر پایه خواب و اصطرب نبود بلکه نبض جهان در دست آن دانای عالمیان بود و از ضربان آن آگاه بود. دوم آنکه ایرانیان از نظر استعداد جبلّی سر آمد دیگران و ایران از نظر منابع طبیعی یکی از زرخیزترین نقاط جهان است. در همان زمان اواخر قرن نوزدهم که اروپائیان به نظر تحقیر به ایرانیان نگاه می کردند و آنان را پست می شمردند حضرت عبدالبهاء گفتند ایرانیان از نظر قوای ذاتی سبقت بر کل طوائف عالم دارند منتهی این استعداد در زیر پوششی از بد آموزیهای دیرینه و خرافات مزمنه و تعصّبات فرسوده پنهان شده و چون این جدار فرو ریز گوهر اصیل استعداد ایرانی درخشش خود را نشان دهد و چون ایرانیان از زنجیر اسارت دیرینه رهایی یابند راه خود را بیابند و سیر ترقّی شگفت آسا را بپیمایند.

مطلب سوم آنکه ایران زادگاه آئین بهائی است و تعالیم آن پرچمدار ساختن دنیای فرداست. هر چند آئین بهائی جنبه جهانی دارد و

کاربرد معنوی و پیشرفت اجتماعی آن در سراسر دنیاست ولی بیشترین تأثیر را در زادگاه خود خواهد داشت. پس بی دلیل نیست که ایران با بهره‌مندی از استعداد جبلی و منابع طبیعی و آرمان‌های سازنده عالم انسانی و اتحاد معنوی و همکاری و همیاری همه ایرانیان ترقی عظیم خواهد نمود.

ممکن است این سؤال پیش آید بهائیان که تا این حد در فکر و آرزومند ترقی و تعالی ایرانیان و پیشرفت ایران هستند چرا این همه مورد ضرب و شتم و زجر و حبس و کشتار بی انصافان و ظالمان قرار گرفتند؟ لب مطلب همین جاست علتش آنست که بهائیان می‌خواستند و می‌خواهند قدم به جلو بردارند و مخالفان می‌خواستند و می‌خواهند به عقب برگردند ترقی خواهی و نوآوری با واپسگرایی و عقب نشینی در مقابل هم قرار گرفتند و رویا روشن شدند.

برای آنکه موردی از رویارویی را بدست دهیم از جمله به ذکر حجاب اسلامی می‌پردازیم.

در بیش از صد و پنجاه سال پیش

در آن شرایط استبداد حکومتی و سلطه علمای مذهبی، طاهره در هنگام برگزاری کنفرانس بابیان در بدشت حجاب از چهره برداشت و در جمع بابیان آمد و غوغائی برانگیخته شد که صور قیامت نام گرفت. طاهره با چهره‌ای زیبا در جمع مردان مجتمع در آن کنفرانس بایستاد و با صوتی رسا اعلان کرد که دور قدیم پیچیده شد و عصر نوین دمیده گشت، زنان با مردان برابرند، و با یکدیگر خواهر و برادرند و سرانجام برای آزادی بانوان از اسارت دیرینه جان خود را فدا کرد و در حین شهادت خطاب به قاتلان گفت "شما می‌توانید هر وقت بخواهید مرا به قتل برسانید ولی نمی‌توانید از آزادی زنان جلو گیری کنید" پس از صد و پنجاه سال که یک بانوی بزرگوار ایرانی پیشرو آزادی زنان در سراسر جهان شناخته شده است هنوز دینداران اسلامی در ایران حقوق زنان را برابر با مردان نمی‌دانند.

اصل اساسی که محور بسیاری از تعالیم بهائی است تحقق وحدت عالم انسانی است و البته این هدف یک امید عارفانه و صرفاً ابراز

سخنان حکیمانه نیست بلکه همراه با آموزه‌هایی برای ساختار نظام جدید دنیا می‌باشد که اتحاد معنوی و همگامی سیاسی ممالک دنیا را هموار می‌سازد و پایدار می‌نماید. از این رو آئین بهائی پرچمدار نظم جدید جهانی است تا اختلافات سیاسی، ملی، نژادی، مذهبی و قومی پایان یابد و افراد بشر نسبت به یکدیگر مهر پرور گردند. ممکن است برخی آن را یک نوع مدینه فاضله بشمارند و تحقق آن را مشکل بل غیر ممکن دانند ولی بهائیان می‌گویند که این سیر تکامل حیات دسته جمعی است که از مرحله اتحاد خانواده و اتحاد قبیله گذشته و به اتحاد شهری رسیده و سرانجام به اتحاد ملّی دست یافته است و اینک در آستانه اتحاد جهانی قرار دارد و ظهور حضرت بهاءالله قوه محرکه این تحوّل شگرف جهانی برای تحقق وحدت عالم انسانی است.

بهائیان می‌گویند جوامع بشری تکامل می‌یابد و تغییر و تطوّر می‌جوید از اینرو دنیا نیاز به تعالیم جدید و رهنمودهای تازه دارد و این تغییر تعالیم و احکام به اراده

یزدان است که بشر در چهارچوب شریعتی که با شرایط زمان همخوانی ندارد محدود و محصور نگردد. از اینرو دین نیز بمانند هر نهاد دیگر حالت پویا دارد و ظهورات الهی استمرار دارد و تکامل می یابد و ظهور پیامبران تصادفی نیست بلکه مطابق نقشه ملکوتی و نظام عالم هستی و مطابق با نیاز زمان است چون در این مقاله نمی خواهیم برخی مباحث مذهبی را مطرح سازیم این مطلب را به مقاله دیگر واگذار می کنیم که حضرت رسول اکرم خود بهتر از هر کس دیگر آینده نگر بودند و اصل تکامل را تأیید کرده اند و ظهور پیامبران و پیدایش آئین های نور را بشارت داده اند و حتی دوره اسلام را مشخص کرده اند . چون طبق نظریه علمی حیات بشر در این سیاره خاکی حدود دو هزار میلیون سال دیگر ادامه دارد از اینرو کسانی که به خدا اعتقاد دارند و فیض عالم بالا را برای ارتقاء ابناء بشر لازم می شمارند نمی توان تصور کرد که در مدت دو هزار میلیون سال دیگر کلامی و پیامی از حق نرسد .

بهایان استدلال می کنند که بشر نمی تواند از خداوند دادگر جلوتر افتد بدین معنی که احکام الهی نباید از پیشرفت زمانه عقب تر باشد. لذا همواره پیامبران علمداران پیشرفت جامعه و حرکت به سوی جلو هستند و به قول آرنولد تواین بی مورخ برجسته عصر معاصر "پیامبران بنیانگذاران تمدن می باشند". ممکن است عده ای اعتراض کنند و بگویند احکام مذهبی بسیار عقب افتاده تر از اندیشه های خردمندان پیشرفته است در این صورت چگونه می توان ادعا کرد که انبیا علمدار پیشرفت دنیا باشند. البته این اعتراض درست است و آنان نظر به ادیانی دارند که دوره آنها سپری شده است و هر وقت چنین وضعی پیش آید معلوم می شود که بشر در اجابت ندای الهی و ترویج و تنفیذ تعالیم جدید سماوی کوتاهی کرده و در نتیجه دچار محمصه شده است. هرگاه عده ای از روشنفکران مذهبی در فکر چاره جویی افتند که دیانت سنتی را با پیشرفت زمانه تطبیق دهند تا عقب نمانند خود دلیلی بر عدم کفایت دیانت قبلی

در مقابله با پیشرفت و نیاز زمان است و این احساس روشنفکران نموداری از لزوم تحول و تکامل است و بازتابی از خواست الهی برای تغییر و تکامل نظام معنوی است هر چند نیت آنان نیکو است ولی این تغییر و تحول را خود خداوند انجام می دهد و نیازی به زحمت اصلاح طلبان نیست . ناگفته نماند که هر چند بهائیان به آئین جدید ایمان دارند ولی به پیامبر اسلام احترام می گذارند. بهائیان نه تنها به حقایق اسلام اعتراف دارند بلکه همه ادیان مهم جهان یهودیت، مسیحیت، اسلامیت، مذهب بودا و آئین زرتشت را حق می دانند و احترام می گذارند. اگر کسی در آثار حضرت باب که بیش از یک میلیون آیات نازل کرده و آثار حضرت بهاء الله که بیش از صد کتاب نازل نموده و نیز در نوشته های مؤلفین بهائی، طبق نظر دکتر چوبینه، در یکی از سخنرانی هایش، یک کتابخانه عظیمی را تشکیل دهد مطالعه نماید نمی تواند یک جمله پیدا کند که دینی از ادیان جهان را باطل شمرده.

پس از بیش از یک قرن و نیم که بسیاری از آنان خود تلخی استبداد خود را بجای بر خورد فرسایشی در بایان و بهائیان تلخی ظلم و ستم را و واپس گرایی مذهبی را چشیدند جهت نوسازی ایران معطوف دارند چشیدند و از محرومیت ها رنج یا شاهد آن بوده اند. و در این راستا بهائیان به سهم بردند برای نخستین بار است که در خویش نقشی ارزنده خواهند سطحی گسترده برخی از وجود تفاوت در عقیده و ایمان و داشت چه یکی از اهداف بهائیان روشن فکران، انسان دوستان ، آن است که ایران پیشرفته ترین کشور فعالان اجتماعی و وابستگان به گوناگونی در اندیشه و آرمان با گروه های سیاسی به دفاع از حقوق یکدیگر همدست و هم پیمان گردند و جامعه ای گوناگون ولی حق بهائیان بر خاسته اند چه متحد بسازند تا بتوانند نیرو و توان

بیاد میمانی

هوشنگ روحانی (سرکش)

چو عطر خاطرت در مشام جان پیچید دلم به سینه چو مرغی شکسته بال تپید
و سیل اشک که دمساز سوز و ساز منست تمام تاب و توان مرا به یغما برد
فدای سر آمد خوبان چه مهربان بودی برای خسته دلان شوق بیکران بودی
تو با صدای سکوت و با زبان نگاه تو با تنفس آرام هر درخت و گیاه بیاد میانی
و همچو قصه شیرین و جاودانه عشق به کنج خانه دلها بیاد میمانی
تو از سراج تاریک عالم ناسوت و از فراز و فرودش چه ناگهان دستی
و چشم خویش بروی جهانیان بستی چه شادمانه به سر منزل بقا رفتی
و در سراق اعلی در عالم بالا ز دست ساقی قدس می الست زدی
انیس و مونس یاران جانفشان گشتی و با ملائک و با ساکنان مکنن قرب
به شور و حال نشستی هم آشیان گشتی
اگر چه دست قضا نوگل وجود ترا ز شاخه چید و ز بیداد دهر پرپر کرد
ولیک یاد تو در بیکران عالم عشق و در صحیفه ایام تا ابد باقی است
تو با صدای سکوت و با زبان نگاه تو با تنفس آرام هر درخت و گیاه بیاد میانی
و همچو قصه شیرین و جاودانه عشق به کنج دلها بیاد میمانی.

نعل های وارونه

من ایمانم را به دیانت بهائی مدیون دروغپردازی ها و بد زبانیهای بهائی ستیزان هستم

دیده ور

بارها و بارها با موارد دیگری مواجه میشدم و هر بار با تحقیق متوجه این نکته میشدم که آنچه میگویند جز دروغ و افتراء چیزی نیست. دقیقاً یادم هست که سالهای بعد زمانی که فلسفی از رادیو طهران بر علیه دیانت بهائی نطق میکرد و من بزرگتر شده بودم به گوش خود از رادیو با صدای فلسفی شنیدم که گفت " این ها به وطن علاقه ای ندارند بطوریکه میگویند:

"ليس الفخر لمن يحب الوطن" یعنی برای کسی که وطنش را دوست دارد افتخاری نیست. و این موضوع برای من که جوان بودم و چون امروز عاشقانه به کشورم عشق می ورزیدم شوک بزرگی بود. وقتی که تحقیق کردم به این نتیجه رسیدم که اصل و فرم کامل جمله این است که "ليس الفخر لمن يحب الوطن بل لمن يحب العالم"

نیست افتخار برای کسی که وطنش را دوست دارد بلکه افتخار برای کسی است که دنیا را دوست دارد.

معمولاً به طرح مسائل اخلاقی میگذشت خیلی اوقات نسبت به اهمیت عفت و عصمت تاکید میشد یادم هست یک روز که معلم شرعیات در سر کلاس بهائیان را با ذکر جلسات شبانه به عدم رعایت عفت و عصمت متهم کرده بود در محفل بهائی شب جمعه شرکت کردم در آن جا این بیان از حضرت عبدالبهاء مطرح شد:

" عندالله امری اعظم از عفت و عصمت نیست. این اعظم مقامات عالم انسانی است و از خصائص این خلقت رحمانی و دون آن از مقتضیات عالم حیوانی"

از آن روز متوجه این حقیقت شدم که آن چه در مخالفت با دیانت بهائی گفته می شود از صداقت عاری است ولی این افراد چون به مبارزه با جامعه بهائی معتقد بودند برای کوبیدن آن از دروغ گفتن ابائی نداشتند یعنی معتقد بودند که " هدف وسیله را مشروع میکند" در ارتباط با چنین اعتقادی

من در دوران کودکی نسبت به حقانیت و ارزش اعتقادات بهائی دچار تردید بودم چون پدرم بهائی نبود بنابراین در محیط بهائی زندگی نمی کردم ولی نسبت به مطالبی که در خارج از خانه نسبت به جامعه و دیانت بهائی بیان می شد حساس بودم مخصوصاً اگر بدگویی و افتراء بود دلم میخواست بدانم آیا آنچه میگویند راست است یا نه؟

تجربه های اولیه من در مدرسه بود که بعضی از معلمین مخصوصاً معلمین فقه مطالبی در باره جلسات بهائی میگفتند و معمولاً داستانی به این مضمون تعریف میکردند که در جلسات بهائی در آخر شب چراغ ها را خاموش میکنند وداستان هائی که همه ما به صورت های مختلف شنیده ایم و این مقارن ایامی بود که من شبهای جمعه به جلسه بهائی میرفتم جلسه ای که در شهر ما به جلسات شب جمعه معروف بود. در این جلسات که

مضمون بیان مبارک)

هر چه روی این جمله فکر کردم بیشتر متوجه اهمیت و صحت آن شدم چون دوست داشتن وطن امری طبیعی است و اگر کسی وطنش را دوست داشت نباید بخاطر این احساس به دیگران فخر بفروشد ولی اگر کسی تمام دنیا را دوست داشت و در فکر خدمت به مردم دنیا بود میتواند نسبت به احساسی که دارد مفتخر باشد و این دوست داشتن دنیا و مردم آن مغایر وطن دوستی نمی تواند باشد. این نوع تحریفات در نوشته های بهائی ستیزان و کسانی که ادعای رهبری مردم را دارند زیاد دیده میشود. سالهای اخیر نیز این خلاف گوئی ها و وارد کردن اتهامات با افترا و دروغ و تزویر بیشتر دیده می شود که موارد زیر به عنوان مثال ذکر میگردد.

یکی از اتهامات وارده به جامعه بهائی در سالهای اخیر این است که می گویند:

اتهام

در رژیم گذشته ساواک در دست بهائیان بود و توسط آنان اداره می گردید!

و حال به سند زیر توجه نمائید.

اسناد

روزنامه مجتهد در شماره ۸۴ تاریخ

۹ جون عکس سندی را به این شرح

چاپ نموده است:

سری به:

ریاست ساواک شماره: ۱۹۵۰/۲۴۱

از: اداره کل سوم تاریخ: ۲۷/۸/۵۱

در باره: انجمن تبلیغات اسلامی

"مسؤل انجمن تبلیغات اسلامی در مرکز به منظور مبارزه علمی و منطقی با بهائیان تقاضا نموده است ساواک در این زمینه مساعدت های لازم را به عمل آورد. با اعلام درخواست مسؤل انجمن خواهشمند است ضمن تماس با عوامل یاد شده در منطقه به آنان تفهیم گردد که اقدامات آنان نباید جنبه تحریک و اخلا لگری داشته باشد. به عبارت ساده تر ضمن حفظ نظم عمومی انجمن تبلیغات اسلامی مجاز است که با استفاده از کمک های ساواک با جامعه بهائی مبارزه کند."

اسناد

از طرف مدیر کل اداره سوم (مقدمه ۲۳ سال ص ۲۵ بهرام چوبینه)

در اینجا این نکته مطرح است که اگر ساواک در دست بهائیان بود پس همکاری آن را با انجمن تبلیغات اسلامی برای مبارزه با بهائیان چگونه باید توجیه کرد.

یکی از نویسندگان در باره یک بهائی این طور مینویسد:

اتهام

"...کینه تعصب آمیزی نسبت به ایران و ایرانی دارد. تعصب خاص ضد ایرانی نویسنده از تعصب او در اعتقاد به بهائیگری ریشه می گیرد." (فریدون آدمیت اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار چاپ دوم ص ۳۴۸)

و حال در ارتباط با این موضوع به اسناد زیر توجه فرمائید:

"اگر نفسی موفق به آن گردد که خدمت نمایان به عالم انسانی علی الخصوص به ایران نماید سرور سروران است و عزیز ترین بزرگان. این است گنج روان و این

است ثروت بی پایان"

عبدالبهاء

"پروردگارا.... این کشور را بهشت برین ساز" ع ع (نقل از یک مناجات)

"اهل بهاء چه در ایران و چه در خارج آن وطن جمال اقدس ابهی را پرستش نمایند و در احیاء و تعزیز و ترقی و ترویج مصالح حقیقی این سرزمین منافع و راحت بلکه جان و مال خویش را فدا و نثار کنند."

شوقی افندی

همین نویسنده در جایی دیگر مینویسد:

"بیشتر آنچه سید باب گفته و سراسر آنچه در الواح میرزا حسینعلی و عباس افندی آمده خرمن خرافات بشری را سنگین تر کرده است و در عالم فکر به مفت نمی ارزد"

فریدون آدمیت (اندیشه های میرزا آقاخان ص ۱۴۶)

اسناد

"..آنچه از نادانی بکاهد و بر دانائی بیفزاید او پسندیده آفریده بوده و هست..."

بهاءالله (لوح ماکنجی صاحب)

"... حاکمیت بهائیان در رژیم

پهلوی."

(روزنامه کیهان چاپ طهران ۲۴ آوریل ۲۰۰۶)
اسناد

"...قبل از آنکه ماه مبارک رمضان

پیش آید به قم مشرف شدم و در آنجا آیت الله بروجردی را بسیار ملول دیدم و گفتند.....باید برای

بهائیهایی فکری کرد و قد علم نمود."

بنا به پیشنهاد آیت الله بروجردی

فلسفی با شاه ملاقات و در این دیدار به شاه میگوید: "آیت الله

بروجردی نظر موافق دارند مسئله

بهائیان که موجب نگرانی مسلمانان

شده است در سخنرانیهای ماه

رمضان که از رادیو پخش می شود

مورد بحث قرار گیرد آیا

اعلیحضرت موافق هستند؟ به

روایت فلسفی شاه لحظه ای

سکوت کرد و بعد گفت "بروید

بگوئید!"

به خواسته آیت الله بروجردی در

رمضان ۱۳۳۴ فلسفی حملات

شدیدی را علیه بهائیان براه

انداخت و مراکز بهائیان در طهران و

شهرستان ها به دست دولت افتاد

"از علم نجوم سؤال نموده

بودی، آنچه تعلق به ریاضیات دارد

مقبول..(والا) از تصورات و افکار

اسلاف است و اساس متین غیر

موجود."

عبدالبهاء (امروخلق ص ۳۷۰)

"مسئله عطسه وهم صرف است

ذکرش نیز جائز نه"

عبدالبهاء (مکاتیب جلد ۳

ص ۲۵۶)

"کشفیات روحانیّه اوهام صرف

است. ولی این اوهام چنان تجسم

نمایند که بسیاری ساده دلان گمان

نمایند که تحقق دارد...مکالمات

و احضار ارواح و مخابرات اوهام

است و محض خیال است و لکن

چنین بنظر می آید که حقیقت

دارد."

(همان منبع قبلی)

"فال و رمل آنچه در دست ناس

است امری است موهوم صرف ابداً

حقیقتی ندارد"

عبدالبهاء (مکاتیب ج ۲ ص ۲۰۶)

اتهام دیگر

در طهران تیمسار باتمانقلیچ رئیس ستاد بزرگ آرتش داران و تیمور بختیار فرماندار نظامی طهران در مقابل دوربین خبرنگاران داخلی و خارجی کلنگ در دست گرفتند و گنبد مرکزبها ثیان را خراب کردند.

آیت الله سید محمد بهبهانی در تلگرافی به شاه از "بستن کانون فساد دینی و مملکتی... توسط آرتش اسلام تشکرات صمیمانه تقدیم و آن را عیدی از اعیاد مذهبی بر ۲۳ سال ص ۲۴ و ۲۵ بهرام چوبینه) شمرد."

آیت الله بروجردی در تلگرافی به شاه نوشت: " خداوند عز شانه، دیانت مقدس اسلام و سلطنت ایران را از گزند دشمنان و اخلال گران حفظ فرموده، وجود مبارک را برای مسلمین مستدام بدارد" و در نامه ای به فلسفی از خدمات پر قیمت او به دیانت اسلام قدردانی کرد.

مواردی که ذکر شد فقط نمونه هایی از نوشته های بهائی ستیزان بود که به علت آمیختگی به دروغ و افترا بطوری که مکرر مشاهده نمودم تأثیری در افراد اهل تحقیق و منصف ندارد ولو اینکه گاهی در ذهن افراد بی اطلاع تأثیر منفی بگذارد. ولی جوانان بهائی را که اهل مطالعه و مقایسه هستند در اعتقادشان راسخ تر مینماید.

از: شیرین رضویان

ستاره کی دمد آخربه بام خانه ما؟
در این کرانه خاموش بشکند آیا
میان این همه تاریکخانه اشباح
فرستم این همه پیکان واژه دردل شب
شود که باز بتازد سمند آزادی
نویسم این همه پیغام بر درودیوار
رسانه هیچ رسانيست تا خموشی هست
اگرچه دورسیاه کتاب سوزان است
بسینه سینه مردم نوشته گشته دگر
هزار هدهد دانا سرود ما خواند

شکوفه می دهد آیا دگر جوانه ما؟
صلای رهگذری ظلمت شبانه ما؟
گشوده می شود آیا شرابخانه ما؟
بقلب ظلمت اگر بر خورد کمانه ما
به چار نعل به سبزینه کرانه ما
سوار عشق بیابد مگر نشانه ما
بغیر واژه نباشد کنون رسانه ما
نبرده اند رهی بر کتابخانه ما
حدیث وازدگی های این زمانه ما
خموش کی شود این جاودان ترانه ما

در جستجوی سیاره ای دیگر مجموعه شعر

سروده دکتر صابر آفاقی

دکتر صابر آفاقی از شعرای نامدار شبه قاره هند است که تحصیلات خود را در دانشگاه های پنجاب و پیشاور آغاز کرده و در دانشگاه طهران ادامه داده است او به اخذ درجه فوق لیسانس در زبان اردو و دکترای فارسی موفق شده است. دکتر صابر آفاقی علاوه بر زبان فارسی به زبان های اردو، پنجابی و کجری نیز شعر میسراید. اولین مجموعه شعر فارسی او در سال ۱۹۷۴ به نام گل‌های کشمیر منتشر شد و مجموعه "در جستجوی سیاره ای دیگر" که قبلاً در ۱۹۸۸ چاپ شده بود در سال جاری (۲۰۰۸) زیبا تر و تکمیل تر منتشر گردید و شاعر آنرا در نهایت وفا و محبت به روان پاک غلامرضا روحانی شاعر معروف ایران که چند سال پیش دیده از جهان فروست تقدیم نمود.

دکتر صابر آفاقی عضو انجمن های متعدد فرهنگی و ادبی است و در ممالک مختلف در کنفرانس های ادبی و علمی شرکت نموده است و تحقیقات زیادی در مورد تاثیر طاهره بر آثار شعرا و نویسندگان شبه قاره هند نموده است که در جلد سوم کتاب "خوشه هائی از خرمن ادب و هنر" نشریه انجمن ادب و هنر لاندک در سال ۱۹۹۲ چاپ شده که متضمن اطلاعات ذیقیمتی است.

در جستجوی سیاره ای دیگر مجموعه ای از غزل و انواع مختلف شعر است که ادبا و اساتیدی که آنها را مطالعه کرده اند بسیار مورد تجلیل و تحسین قرار داده اند به عنوان نمونه دکتر زاهد مالک استاد دانشگاه شیراز در مورد آثارش مینویسد:

"در جستجوی سیاره ای دیگر" را چند بار خواندم..... واژه های خوش آهنگی که به کار گرفته اید، ایرانیان را بسیار به شگفتی می اندازد چگونه انسانی در سرزمین دیگر با زبان مادری دیگر این چنین زیبا و دلنشین خوش آهنگ و لطیف احساسات و اندیشه های خود را به زبان مادری ما بیان می دارد بارها غزل

آدمی جز جلوه جانانه نیست
غیر صاحبخانه در این خانه نیست

را برای دانشجویان.... خواند م

در ستایش بیت العدل اعظم قصیده ای را این طور آغاز میکند:

مژده ای یاران که نخل صلح بار و برگرفت
سایه این نونهال آفاق را یکسر گرفت

در آثارش مکرراً از ادبا و شعرا و هنرمندان و خادمین جامعه با نهایت محبت و بزرگواری یاد میکند و خدمات همه را ارج مینهد ضمن تجلیل از جناب فتح اعظم از غزل معروف ایشان به مطلع :

راه اخگر را به بزم کهکشان بگشوده اند

روزن جان را به سوی آسمان بگشوده اند

این طور استقبال میکند

وین عجب این پرده ها را رایگان بگشوده اند

مرغ دل را ره بسوی لامکان بگشوده اند

زین سبب راهی بسوی آسمان بگشوده اند

خلق را هرگز نبوده مأمنی جز کوی دوست

طیر دل را روزنی بر آشیان بگشوده اند

هر کجا باشم خیالم در جنان کرمل است

پرده اسرار عمر جاودان بگشوده اند

راه صحرای فنا بر عاشقان برسته اند

تیغ ابرو را چرا بر ناتوان بگشوده اند

کی بداد من رسد کی پرسد از وی صابرا

آثار اعتقادات و احساسات روحانی شاعر را به سهولت میتوان در اشعارش مشاهده نمود. در زیر ابیاتی چه از نظر بیان اعتقادات و چه از نظر زیبایی کلام و بیان احساس به عنوان نمونه ذکر میگردد تا خوانندگان مجله به ارزش کار این شاعر والا مقام واقف گردند.

من دیده ام به هر دو مکان جای پای تو

دیر و حرم به چشم محبت برابر است

عشقی خریده ای و چه ارزان خریده ای

صابر به صرف دولت ایمان و جان و دل

گر عالم نوخواهی با چرخ کهن بستیز

بی همت مردانه توفیق مجو صابر

صد مرتبه خود را شکند باز بسازد

چون کوزه گری هر که نگه کرد به عیش

آگاهت از انجام و ز آغاز بسازد

در مدرسه عشق بیا تا که مدرس

ترک کردم زین سبب شهر و دیار خویش را

لذتی دارد عجب آوارگی در راه عشق

خود به دوش ناتوان خویش، دار خویش را

تا که عشقت برگزیدم همچو عیسی می برم

سوختن در آتش و تاب سمندر داشتن

زندگانی چیست در دل عشق دلبر داشتن

دشمن خود را گرامی چون برادر داشتن

مونس اغیار بودن مأمن بیچارگان

ساقیا پیمان ما پیمانه نیست
لیک در چشمم کسی بیگانه نیست
که ورا روح بود مرده و جسمش کفنش

کی شود بشکسته از سنگ عدو
گرچه پابست دیار غریتم
من چه گویم به تواز آدم این عصر و زمان

ما فرومانده گهر از لب دریا جوئیم
اعجاز می نماید باد وزیده ما

آنکه در آب فرو رفت به مقصود رسید
ما از دم محبت گل ها زخار سازیم

دوبیت از یک غزل

مستی عشق و جنون کو؟ گرمی بازار کو؟
تیغ کو؟ جلاد کو؟ سرکو؟ رسن کو؟ دار کو؟
دیده من ای نگارم سنگ شد در انتظار
ای به قربانت شوم آن وعده کو؟ دیدار کو؟
یکی دیگر از غزل های زیبای او شعر است که یاد شیراز و تبریز در آن آمده است و یاد آور اشعار دیوان شمس است.

یک آتش سرمستی در جان و روانم ریز
بحی بکن از شیراز، حرفی بزن از تبریز
گر صلح جهان جوئی از من سخنی بشنو
با نفس و هوی کن جنگ با هیچکسی مستیز

دوبیت از شعری که شاعر در سفر ماکو سرود :

با دلی پر شور اکنون عزم ماکو میکنم
چون صبا بر ساحل رود ارس رو میکنم
گاه همچون بلبل شوریده گریم زارزار
که چو قمری در فراق دوست کوکو میکنم

در قصیده مژده بهار به مطلع :

فیا بشری بهاران خواهد آمد
بهار یادگاران خواهد آمد

و همچنین قصیده دیگری به مطلع

عندلیب نغمه خوان آید همی
فصل گل در گلستان آید همی

که در نهایت روانی سروده شده امید به آینده در دل خواننده زنده میگردد و روح به اهتزاز در میآید و در آثار دیگری وحدت ادیان، وحدت انبیاء، وحدت عالم انسانی، ترک تقلید، توافق علم و دین و خیلی از اعتقادات دیگر بهائی

بزیبائی بیان شده است از ذکر مضامین دیگر و نام و آثار شعرائی که در تحسین و تجلیل ایشان شعر گفته اند به علت محدودیت صفحات صرفنظر میشود. نکته پایانی این است که وقتی انسان توجه به این نکته می نماید که سراینده این آثار کسی است که زبان مادریش فارسی نیست بی اختیار لب به تحسین او میگشاید. امید است که طبع این شاعر شایسته همواره فیاض باشد و به خلق آثار ارزشمند بیشتری موفق گردند.

عندلیب

بقیه از مقاله راجع به خانم دکتری مهری راسخ
شعر از دکتر راسخ

آغاز پایان

یک هفته قبل از صعود مهری جان

ای نام تو مونس روانم	بی یاد تو نیست زنده جانم
ای مهری مهر پرور من	سرمایه عمر و یاور من
جز مهر تو نیست درسشتم	در پای تو بسته سرنوشتم
ای محور زندگانی من	ای هستی جاودانی من
معشوق منی تو یار دیرین	محبوب منی چو جان شیرین
گر هستی این جهان بهشت است	روزی که تو نیستی چه زشت است
ای کاش که سایه تو همسر	می ماند مرا همیشه بر سر
ای کاش به ملک آشنائی	هرگز نزدی دم از جدائی
ای کاش زمانه مهربان بود	دوران وصال جاودان بود
افسوس که هرچه هست فانی است	تقدیر من و تو هم جز این نیست
باشد که در آن جهان برتر	بازت گیرم چو هاله دربر
چون ذره چو گر بمهر پیوست	نتوان دگرش بزور بگسست
مانند دو مرغ آسمانی	آسوده زرنج این جهانی
زی گلشن قدس راه جوئیم	در رحمت حق پناه جوئیم

نشانه‌های زبونی و خواری

نویسنده سپرینگ

انتقام بر آیند، آنها را نیز زنده سوزاندند و حیا نکردند و به این شعله‌افروزی خود فخر نمودند و با کمال افتخار برای خانواده‌های خویش تعریف کردند که با چه خدانترسی (که واقعاً از هر شهامتی بالاتر است) به جنگ با حیوانات خانگی رفتند و نه‌راسیدند.

این پهلوانان ایرانی (که ابداً یادآور قهرمانان حماسی ایران نیستند و اطمینان دارم رستم و سهراب از هر گونه انتسابی به اینان ننگ دارند و شرم می‌کنند)، به این نیز کفایت نکردند و به جنگ مردگان رفتند و در جای جای این مرز و بوم به زیر و زبر کردن پرداختند. ندانم کدام از خدا بی‌خبر ابتدا امر مبرم فرمود که گلستان جاوید طهران را زیر و رو کنند و سنگهایش را در معرض فروش گذارند و استخوانهای مردگان را به جایی نامعلوم انتقال دهند و به خیال خویش در جای آن فرهنگسرا بسازند و به عالمیان فخر بفروشند که این است فرهنگ ما که سرای مردگان را خراب کنیم و به

امر فرمود که پارچه را بردارند و این ننگ را بر خود نخرند و پوزخند عابران را مشاهده نکنند.

زورمندان در طول این سالها، اماکن بی‌دفاع را فتح کردند(!)؛ افراد بی‌دفاع را در آتش تعصب خود سوزاندند یا تعقیب کرده در جایی خلوت (مانند آخر وقت مطب در طهران، یا کوچه‌ای خلوت در شیراز، یا روستایی دورافتاده در روشن‌کوه، یا خانه‌ای خلوت در کرمان، یا نیمه‌شب تاریک که همگان در خوابند در بندرعباس، یا خانه‌ای در آباده که فقط دو دختر نوجوان در آنند با امر اکید به همسایگان که احدی بیرون نیاید) در کمال شهامت و رشادت با تیر و تفنگ یا بولدوزر و لودر هجوم آوردند و کشتند و غارت کردند و رفتند.

توانمندان رشید این مرز و بوم، در کنار آتش زدن دو روستایی در نوک بیرجند، چون تصور کردند ممکن است گاوان و گوسفندان در صدد

ای فرزند من این پند را از من بپذیر و آویزه گوش خویش نما. در پهنه روزگار هرگز به جنگ با آنان که توان سخن گفتن دارند و تو را در گفتگو از پای در آورند مرو. همه هم خود را صرف آن کن که ناتوانی را بیازاری و آنچه که خشم از ناتوانی خود داری بر سر آنان فرو ریزی که از تو ضعیف‌ترند.

آشکارا پند بالا درست مورد توافق مسئولین مربوطه قرار گرفته و در طول عمر کوتاه سی ساله این مرز و بوم به خوبی به کار برده شده است. مرا به خاطر آید که در ابتدای انقلاب، حظیرةالقدس یکی از شهرهای ایران به تصرف غاصبان در آمد و با افتخار تمام، پنداری به جنگ خیبر رفته‌اند یا روس و پروس را از پای در آورده‌اند، پارچه‌نوشته‌ای بر سر در حظیرةالقدس آویختند که "این محل به دست سربازان غیور اسلام فتح شد!" بعد از چندی، در اثر مراجعه بهائیان به امام جمعه شهر، که از نفوس نیکو صفت بود،

جای آن سرای فرهنگ سازیم.

این قهرمانان، زنی بی دفاع را از شهر همدان تعقیب کنند و در طهران از خانه خواهرش بیرون کشند و به شهرش بازگردانند و وادار به تبری از عقیده نمایند و مجبور به مصاحبه نمایند و به اسمش کتابها نویسند و چون احدی حاضر به خریدن این کتابها نباشد به رایگان برای بهائیان به درخانه‌ها فرستند.

این افراد باشهامت، این شجاعان روزگار، این افراد بی باکی که چشم عالم مانند آنها را مشاهده ننموده و هر کدام یک تنه حریف صدها تن (البته از مردگان) هستند، بعد از آن همه فتوحات که مایهٔ إعجاب جمیع اهل عالم شده به نحوی که شنیدن اسمشان لرزه به اندام همه می اندازد، نهایت درجهٔ زبونی خویش را آشکار ساختند و نیمه شب، چون دزدان، از دیوار گلستان جاوید اصفهان بالا رفتند و درختانی را که هنوز دوران نونهالی را می گذراندند و شاید دوسه سالی بیش از عمرشان نمی گذشت، جانانه از پای در آوردند و از کمر خم کردند و فرو شکستند و اثری از

خویش به جای گذاشتند که به قول حماسه نویسان قدیم اگر از خوف طلوع آفتاب نبود، از کشته پشته می ساختند و با کمال افتخار عکسی یادگاری نیز در کنارشان می گرفتند و در آلبوم خانوادگی نگه می داشتند یا قاب گرفته بر دیوار اطاق می آویختند.

جالب است که وقتی می خواهی در زمین خود خانه ای بسازی و مجبور شوی یکی دو درخت را قطع کنی، مبلغی گزاف از تو می ستانند یا اگر بخواهی گواهی پایان کار ساختمان بگیری، تا یکی دو درخت در حیاط غرس نکنی گواهی صادر نکنند؛ اما به این راحتی دهها اصله درخت را از کمر بشکنند و هیچکس تعقیب ننماید. اگر هم شکایت کنی عاقبت خود تو گناهکاری که چرا شب تا صبح کشیک ندادی یا به قول آن خدا بی خبری که می گفت بهائیان برای مظلوم نمایی خودشان را آتش می زنند، به تو خواهند گفت که خودتان درختان را قطع کرده اید، پس باید جریمهٔ تخریب فضای سبز پرداخت کنید!

آخر آثار ذلت و خواری و زبونی بیش از این باید آشکار گردد! اینها چه گروهند که اینچنین خوار و ذلیلند که به جنگ مُرده و حیوان و گیاه می روند و افتخار می کنند؟ اینان چه گروهند که از روبرو شدن با بهائیان هراس دارند و به انتشار ترهات در مجلهٔ "پیام" می پردازند و با آن که معدود خریداران هم بهائیان هستند، در رادیو و تلویزیون داد سخن می دهند که "به علت کثرت متقاضیان عنقریب تجدید چاپ خواهد شد!" و هیچوقت هم نشد چون تعداد زیادی در انبارها باقی ماند! (نمایندهٔ یکی از شهرهای بزرگ گفته بود که بیش از نیمی از نسخه هایش را مجبور شده برگرداند!) اینان چه گروهند که با همه رسانه هایی که در اختیار دارند، باز هم احساس کمبود کرده دروغ هایشان را روی صفحهٔ فشرده (CD) ضبط کرده روانهٔ بازار می کنند و بعد می بینند بیشتر به تبلیغ امر بهائی پرداخته اند؟ اینان چه گروهند که جعلیات خود را حتی به صورت کتاب مصور کودک در می آورند و داستانی خنک و بی مزه به آن می افزایند و

چون خریداری ندارد به رایگان
 برای کودکان بهائی شیراز ارسال
 می دارند؟

شما خود قضاوت نمایید آیا زبونی
 و خواری بیش از این باید رخ
 بگشاید! آیا درماندگی بیش از این
 باید خود را نشان دهد؟ چرا به
 تحقیق و تتبع نمی پردازید و سخن
 بهائیان را نمی شنوید و دلایلشان را
 گوش نمی کنید؟ بهائیان ابداً کسی

را به بهائی شدن دعوت نمی کنند.
 آنها فقط از عقاید خویش دفاع
 می کنند؛ راهی را که به سوی حق و
 حقیقت یافته اند نشان می دهند؛ نه
 سرجنگ با کسی دارند و نه قصد
 مجادله دارند. سخن خود می گویند
 و آنچنان که راه و رسم پیروان هر
 پیامبری باید باشد، به حجت و
 برهان تمسک می نمایند. نه از
 اقبال شما به امر بهائی به آنها ثمری

چادر

سیه چادر مرا پنهان ندارد
 نمای رو مرا عریان ندارد
 چو خورشیدم ز پشت پرده تا بم
 سیاهی ها نمی گردد نقابم
 نمی سازد مرا در پرده پنهان
 اگر عابد نباشد سست ایمان
 توکز شهر طریقت ها بیائی
 به موی من چرا ره گم نمائی
 نخواهم ناصح وارونه کارم
 که پای ضعف "تو" "من" سرگذارم
 کی انصافی در این حکمت بینم
 گنه از تو و من دوزخ نشینم
 بجای روی من ای مصلحت ساز!
 بروی ضعف نفست چادر انداز

بهار سعید

از کتاب چادر ۷۷/۶/۱۷

قمر الملوک وزیری از زبان مرتضی خان نی داوود:

بارها برای عروسی و میهمانی
بزرگان به باغ عشرت آباد دعوت
شده بودم، برای عروسی، مولودی
و ... اما هرگز حال آن شب را
نداشتم. پائیز غم انگیزی بود و من
به جوانی و عشق فکر می کردم، از
مجلسی که قدر ساز را نمی
شناختند خوشم نمی آمد اما چاره
چه بود، باید گذران زندگی می
کردیم. چنان ساز را در بغل
میشردم که گوئی زانوی غم بغل
کرده ام. نمی دانستم چرا آن کسی
که قرار است در اندرونی بخواند،
صدایش در نمی آید. در همین
حال و انتظار بودم که دختر ۱۴-۱۳
ساله ای از اندرونی بیرون آمد. حتی
در این سن و سال هم رسم نبود که
دختران و زنان اینطور بی پروا در
جمع مردان ظاهر شوند. آمد کنار
من ایستاد. نمی دانستم برای چه
کاری نزد ما آمده است و کدام
پیغام را دارد.

چشم به دهانش دوختم و پرسیدم :
چه کار داری دختر خانم؟ گفت :
می خواهم بخوانم.

گفتم اینجا یا اندرونی؟ گفت :
همینجا!

نمی دانستم چه بگویم.. دوروبر را
نگاه کردم، هیچکس اعتراضی
نداشت. به درودی اندرونی نگاه
کردم.

چند زنی که سرشان را بیرون آورده
بودند، گفتند: بزنی، می خواهد
بخواند!

گفتم: کدام تصنیف را می خوانی؟
بلافاصله گفت تصنیف نمی
خوانم، آوازی خوانم!

به بقیه ساز زنها نگاه کردم که زیر
لب پوزخند می زدند. رسم ادب در
میهمانی ها، آنهم میهمانی
بزرگان، رضایت میهمان بود.

پرسیدم : اوّل من بزنم و یا اوّل شما
می خوانید؟ گفت ساز شما برای
کدام دستگاه کوک است؟

پنجه ای به تار کشیدم و گفتم :
همایون.

گفت : شما اوّل بزنید!

با تردید، رنگ و درآمد کوتاهی
گرفتم. دلم می خواست زودتر بدانم
این مدعی چقدر تواناست. بعد از
مضرب آخر درآمد، هنوز سرم را

به علامت شروع بلند نکرده بودم
که از چپ غزلی از حافظ را شروع
کرد. تار و میهمانی را فراموش
کردم، چپ را با تحریر مقطع اما
ریز و بهم پیوسته شروع کرده بود. تا
حالا چنین سبکی را نشینده بودم.
صدایش زنگ مخصوصی داشت.
باور کنید پاهایم سست شده بود.
تازه بعد از آنکه بیت اوّل غزل را
تمام کرد، متوجّه شدم از ردیف
عقب افتاده ام.

معاشران گره از زلف یار باز کنید
شبی خوش است بدین قصه اش
دراز کنید

میان عاشق و معشوق فرق بسیار
است

چو یار ناز نماید شما نیاز کنید
بقیه ساز زنها هم مثل من گیج و
مبهوت شده بودند. جا برای هیچ
سئوالی و حرفی نبود. تار را روی
زانوهایم جابجا کردم و آنرا محکم
در بغل فشردم. هر گوشه ای را که
مایه می گرفتم می خواند.

خنده های مستانه مردان قطع شده
بود. یکی یکی از زیر درختان بیرون
آمده بودند. از اندرونی هیچ پیچ و

پچی به گوش نمی رسید. نفس همه بند آمده بود. هیچ پاسخی نداشتم که شایسته اش باشد. گفتم: اگر تا صبح هم بخوانی می زنم. و در دلم اضافه کردم تا پایان عمر برایت می زنم.

آشب باز هم خواند، هم آواز و هم تصنیف، وقتی خواست به اندرونی باز گردد، گفتم می توانی بیایی خانه من تا ردیف ها را کامل کنی؟ گفت باید ببرسم.

وقتی صندلی را جمع و جور می کردند و ما آماده رفتن بودیم، با شتاب آمد و گفت: آدرس خانه را برایم بنویسید. و تکه کاغذی را با یک قلم مقابلم گذاشت، اسمش قمر بود.

بعد از آنکه از قمر جدا شدم، تمام شب را به یاد او بودم دیگر دلم نمی آمد برای کسی تار بزنم. در خانه ام که انتهای خیابان فردوسی بود، چند اطاق را به کلاس موسیقی اختصاص داده بودم و تعدادی شاگرد داشتم. اما دیگر هیچ صدایی برایم دلنشین نبود و با علاقه سر کلاس نمی رفتم. دو ماه به همین روال گذشت. بعد از ظهر یکی از روزها توی حیاط قالیچه انداخته بودم و در سینه کش آفتاب با ساز ور میرفتم که یک مرتبه در حیاط باز شد. دیدم قمر مقابلم ایستاده است بند دلم پاره شد. هنوز دنبال کلمات می گشتم که گفت: آمده ام موسیقی یاد بگیرم. از همان روز شروع کردیم، خیلی با استعداد بود، هنوز من نگفته تحویل می داد و وقتی ردیف های موسیقی را یاد گرفت، صدایش دلنشین تر شد... و کنسرت پشت کنسرت است که در گرند هتل لاله زار، آوازه قمر را تا به عرش می گسترده.

اولین کنسرت قمر با همراهی ابراهیم خان منصوری و مصطفی نوریایی (ویولن)، شکرالله قهرمانی و مرتضی نی داوود (تار)، حسین خان اسمعیل زاده (کمانچه) و ضیاء مختاری (پیانو)، پسر عموی استاد علی تجویدی برگزار شده است.

یک شب در گرند هتل طهران کنسرت می داد. تصنیفی را می خواند که آهنگش را من ساخته بودم و بعدها در هر محفل سرزبانها بود. تصنیف را بهار سروده بود و من رویش آهنگ گذاشته بودم، حتماً

شما شنیده اید: مرغ سحر را می گویم! آشب در کنسرت گرند هتل وقتی این تصنیف را می خواند آه از نهاد مردم بلند شده بود. در اوج تحریر آوازی که در پایان تصنیف می خواند، ناگهان فریاد کشید "جانم، مرتضی خان" و این نهایت سپاس و محبت او نسبت به کسی بود که آنچه را از موسیقی ایران می دانست، برایش در طبق اخلاص گذاشته بود.

بله داستانی که خواندید بخشی از گفتگوی یک خبرنگار است که سالها پیش با نی داوود انجام داده است و در آن از عشق پنهان وی به قمر سخن رفته است!

نی داوود تصنیفی دارد به نام آتش جاویدان که آن را بهترین ساخته خودش - حتی بهتر از مرغ سحر- می داند، که البته با دانستن مطلب بالا علت آن روشن است. این تصنیف بسیار زیبا تا کنون بارها توسط خوانندگان گوناگون اجرا شده است ولی یک بار هم در برنامه گلهای رنگارنگ اجرا شده است.

افکار جوانان ما

عدالت و حریت حقیقی

املیا ویلاگومز، ترجمه: ایزدی نیا

غذائی به او می رسد. اما وقتی شاخه از اصل جدا می شود چه اتفاقی می افتد؟ چند روزی شاخه با موادّ غذائی ذخیره شده زنده می ماند اما طولی نمی کشد که به علّت جدائی از درخت، برگهای روی شاخه پژمرده می شوند و شاخه می میرد. شاخه، بدون درخت، بیچاره و عاجز است. تنها از طریق فیضی که از درخت به شاخه ها می رسد آنها رشد می کنند.

ما، مثل شاخه ها، وقتی از پیمان خدا روی بر می گردانیم و سرکشی می کنیم، خودمان را از منبع و تنّه اصلی جدا می کنیم. وقتی خودمان را از خدا جدا کنیم، خودمان را از لطف و عنایتی که به ما ارزانی می دارد محروم می کنیم. خداوند محبت، حیات و مقصد را به ما می دهد؛ و بنابراین، مانند شاخه ها، ما بدون او عاجز و درمانده ایم. نمی توانیم خود را از خدا جدا کنیم و انتظار داشته باشیم سالم و شاد و خوشبخت باقی

می دارد و به کنار خیابان می برد؛ آشغال جمع کن آنها را به زباله دانی می برد. مادرم، طبق معمول، گنده ها را می بُرد اما باز هم فرصتی پیدا می کند که به راهنمایی ما پردازد و ما را تشویق کند که بیشتر و بیشتر کار کنیم.

امروز وقتی داشتم کار می کردم به این فکر افتادم که چطور حضرت بهاءالله این همه مثال با درختان ساخته اند؛ مانند مقایسه ما با برگ های یک درخت. تصمیم گرفتم نگاه دقیق تری به درختان حیاط پشت بیندازم و امیدوار بودم از آنها مطلبی یاد بگیرم. موقعی که بریدن شاخه ها و بُردن آنها از حیاط به زباله دانی را نظاره می کردم متوجه نکته ای شدم.

خدا را درخت تصوّر کردم و خودمان را، که خلق او هستیم، شاخه هائی از درخت که جوانه می زنند. وقتی شاخه به درخت متصل است، از ریشه تغذیه می کند و موادّ

دیگر بار در خانواده من زمان زدن شاخ و برگ بوته ها فرا رسیده؛ زمانی از سال که دندان قروچه می روم و آرزو می کنم که ای کاش می توانستم آنقدر شفاف گردم که با باد و هوا یکی شوم و خودم را پنهان سازم. اما افسوس، هیچ راه گریزی از این رسم و رسوم وحشتناک خانه ما وجود ندارد.

در حیاط پشتی ما، بوته ها که هر کدام سه چهار متر قد کشیده اند، در کنار نرده ها صف بسته اند. معمولاً تا فصل بهار، نه نرده های ما پیداست، نه پشت بام حیاط همسایه؛ به این علّت مجبوریم آن قیچی های باغبانی را در آوریم و شاخ و برگ اضافه را بزنیم. در خانواده هر کسی وظیفه ای را که به او محوّل می شود می داند و یک خطّ مونتاژ تشکیل می شود. پدر و برادرم شاخ و برگ بوته ها را می زنند؛ من آنها را جمع کرده دسته دسته مرتّب روی هم می گذارم. بعد پدر بزرگم دسته ها را بر

بمانیم. حضرت بهاء‌الله در کلمات مکنونه می فرمایند: "أَحِبِّني لَأُحِبَّكَ إِنْ لَمْ تُحِبِّني لَنْ أُحِبَّكَ ابداً فَأَعْرِفْ يا عَبْدُ" ۱

در ایالات متحده گفته می شود سلامت و سعادت غالباً دوش به دوش هم حرکت می کنند و در عین حال مستقل از هم هستند. امریکائی ها دوست دارند فکر کنند که همه حق دارند، هر کاری را که دوست دارند انجام دهند و هر حرفی را که می خواهند بزنند. آزادی برای همه تضمین شده و همه با آغوش باز از آن استفاده می کنند و آن را می پذیرند. حضرت بهاء‌الله در مورد آزادی به نحو دیگری صحبت می کنند: قل الحریة فی اتباع اوامری لو انتم من العارفين ... قل الحریة الّتی تنفعکم انّها فی العبودیة لله الحق ۲.

(کتاب اقدس، بند ۱۲۵) شاید همیشه نتوانیم بفهمیم چرا حضرت بهاء‌الله بعضی احکام را به ما عنایت کرده اند، اما باید از آنها تبعیت کنیم تا بتوانیم آزادی حقیقی را درک کنیم.

یک بار با بعضی از احباء در مورد

تجربه مهمانی رفتن آنها صحبت می کردم که چطور در این مهمانی ها با رفقایشان نه مشروب می نوشند و نه مواد می کشند. یکی از احباء

به من گفت که برای دوستش اینطور توضیح داده که: "زندگی خیلی زیبا و جذاب است. چرا می خواهی ماده ای را به درون بدنت بفرستی که از آگاهی تو نسبت به دنیا کم کند و نگذارد تو از آن لذت ببری؟" با گوش کردن به ندای خدا ما متصل به درختی می مانیم که ما را با فیض و محبت خودش پر می کند؛ آیا با برکت یافتن از او در زندگی مان از آزادی بیشتری برخوردار نمی شویم؛ آن نوع آزادی که واقعاً اهمیت دارد؟

امروز قولی به خودم دادم؛ قول دادم که به آزادی واقعی برسم. از این به بعد در راه و روش خودم دست از کله شقی برمی دارم و به ندائی که مرا دوست دارد گوش می دهم؛ ندائی که می خواهد از نفس خودم آزاد شوم و از هرگونه دردسر و مشکلی خلاصی پیدا کنم. از همه چیز دست می کشم و میدان را برای ورود خدا آماده می کنم. تا امشب، درست همانطور که شاخ و

برگهای بوته های حیاط پستی را زدم، نفسم را هرس خواهم کرد و آن را پژمرده می کنم و می گذارم تا بمیرد و به زیاله دانی برود.

۱ مضمون بیان مبارک بفارسی چنین است: دوستم بدار تا دوستت بدارم؛ اگر دوستم نداشته باشی، محبت من به هیچ وجه به تو نخواهد رسید؛ این را بدان ای بنده من.

۲ مضمون: بگو آزادی در اجرای فرمان من است، البته اگر بفهمید ... بگو آن آزادی که به شما سود می رساند بندگی خداوند است و بس.

(افکار جوانان ما حاوی سری مقالاتی است که توسط جوانان نگاشته شده و جناب پرویز ایزدی نیا آنها را ترجمه کرده اند و عندلیب تصمیم دارد هر بار یکی از این مقالات را درج نماید. با تشکر از کلیه جوانان و مترجم محترم.)



گروهی از شرکت کنندگان در کنفرانس نقشه ۵ ساله در کلکته هندوستان

